

ویرانگران



پوشینه دوم

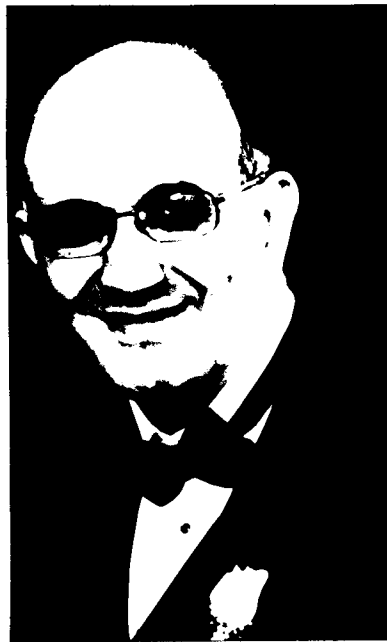
دکتر لطف الله روزبهانی

پیام آزادگان پیشکش می کند

ویرانگران

شناسایی و کارکرد خانواده کسانیکه ایران را به روزیاه نشاندند

پژوهشی از دایره سیاسی پیام آزادگان به کوشش دکتر لطف الله روزبهانی



زمان آغازین این نوشتار به دورانی که آخوند علی اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) در اوج قدرت بود برگشته و انتشارش در زمانی است که با یک ترفند حساب شده ورد صلاحیت از مقام ریاست جمهوری در دوره یازده، در مقام سید علی خامنه ای قرار گرفته است.

ویرانگران ۲۲

مسئله پیش از رسیدن به قدرت و پس از آن در مورد تمام کسانی که ادعای اصلاح جامعه را دارند و یا بهتر بگویم، هدایت توده‌ها را به عهده می‌گیرند و قیام مردم می‌شوند بر کسی پوشیده نیست. در درازای تاریخ اسلام، فریب توده‌ها برای کسب قدرت هزاران بار تکرار شده و باز هم تکرار می‌شود. نمونه آشکار آن، سخنان پیر از خدعه و نیرنگ روح‌الله خمینی در پاریس بود که چه وعده‌هایی به ملت خردگم کرده ایران داد و پس از رسیدن به قدرت بجای آنها، گلوله و خون و خفت و خفقان به ملت، یا بگفته خودشان امت، ارزانی داشت. شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی نیز از آن قماش بوده و هست. به سخنان او که در ۱۶ تیر ماه سال ۱۳۴۶ ترسائی در جلسه هفتگی مکتب حسین، در خیابان شهباز، خیابان غیائی ایستگاه درختی، کوچه خلیلی، پلاک ۳ ایراد کرده توجه نشان دهید: هر فرد باید در زندگی خود هدفی داشته باشد و در آن هدف مبارزه کند، جهاد کند. ما مسلمانها باید در راه خدا و پیامبر و جانشینان پیامبر تلاش کنیم و اوامر آنها را با جان و دل بپذیریم. رجال و مردان شمال شهری ما، هدفشان کسب مقام، پول و شهوترانی است، هدفشان عیاشی و خوشگذرانی است و برای بدست آوردن پول به هر جنایت، آدمکشی و ظلم دست می‌زنند. این آخوند هزار چهره فریبکار و ژن در قالب دو ساعت سخنرانی به پول پرستی، عیاشی و جنایت سران رژیم شاه اشاره می‌کند و امروز کسی نیست تا از این ویرانگر بی‌وطن تازی پرستِ آدمکش بپرسد: چطور، یک آخوند مفلوک ده بهرمان، جزو ثروتمندترین آدم‌های جهان برمی‌خورد. هاشمی رفسنجانی با کش دادن جنگ ایران و عراق و در جریان معامله ۸۰ بیلیون دلاری اسلحه از اسرائیل، مبالغه‌جوی بعنوان رشوه دریافت و بحساب شخصی خود واریز نمود. در زیر به بعضی از سپرده‌های او در بانکهای خارج اشاره می‌کنم. منابع اطلاعاتی این بخش عبارتند از: نشریه واشنگتن پست، رادیو صدای اسرائیل، کانون اندیشه‌وران ایرانی و آرشیو پیام آزادگان. ارقام زیر مربوط به سال ۱۹۹۷ میلادی است.

۱- ۳۸۳ میلیون و سیصد هزار فرانک در اونیون دو بانک سویس ، شعبه ژنو با
رمز ۰۲۲-۳۸-۷۰/۳۹

۲- ۳۴۶ میلیون و هفتصد هزار دلار در بانک سو سیته ژنرال ، شعبه زوریخ با
رمز ۰۰۳۰۰-۶۴-۱۸۳

۳- ۲۸۹ میلیون و نهصد هزار مارک در بانک اشپارکاسه آلمان ، شعبه سیبورک
با رمز ۱۴۲-۰۰۳۹۵۷

۴- ۴۳۸ میلیون فرانک فرانسه در کردیت بانک سویس ، شعبه لوزان با رمز
۳۲۳-۱۲۷۳۰۰-۲۷

غار تگریهای خانواده رفسنجانی در سال ۲۰۱۱ میلادی :

۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی :

آلمان : ۲۴۰ میلیون یورو

سویس : ۶/۹ بیلیون یورو به اضافه ۱/۵ بیلیون دلار

کانادا: ۲۲۰ میلیون دلار

ترکیه : ۱۰۸ میلیون دلار

امارات : ۴۰۰ میلیون دلار

مالزی : ۹۰ میلیون یورو

لیختن اشتاین (کشور کوچک بین اتریش و سویس) : ۴/۴ بیلیون دلار

۲- یاسر هاشمی رفسنجانی :

سویس : ۴۵۰ میلیون یورو

انگلیس : ۱۸۰ میلیون پاند

آلمان : ۲۵ میلیون یورو

اتریش : ۱۱/۲ میلیون یورو

کانادا : ۴۳ میلیون دلار

پاناما : ۸۰۰ میلیون دلار

بلژیک : ۱۲۱/۹ میلیون یورو

هنگ کنگ : ۲۰۰ میلیون دلار

امارات : ۱۴ میلیون یورو

۳- محسن هاشمی رفسنجانی :

انگلیس : ۱۰۵ میلیون پاند

لیختن اشتاین : ۲۰۰ میلیون یورو

اتریش : ۴۰۰ میلیون دلار

امارات : ۲۸ میلیون دلار

ترکیه : ۳۴ میلیون دلار

بلژیک : ۷۱/۹ میلیون یورو

۴- محمد هاشمی رفسنجانی ، برادر علی اکبر :

جزایر کیمن ، دریای کارائیب و از مستعمرات انگلیس که اقتصاد آن از طریق توریست

تامین میشود : ۲۹۰ میلیون دلار

سوئیس : ۲۹۰ میلیون دلار

ترکیه : ۴۵ میلیون یورو

آلمان : ۲۰۱ میلیون دلار

امارات : ۵۹ میلیون یورو

لیختن اشتاین : ۲۰۰ میلیون یورو

۵- علی هاشمی رفسنجانی ، برادر زاده علی اکبر که در سن ۲۵ سالگی ، معاون وزیر نفت بود

کویت : ۲/۳ میلیون دلار

امارات : ۲۴/۲ میلیون دلار

بلژیک : ۱۱ میلیون دلار

لیختن اشتاین : ۵۶۰ میلیون یورو

سوئیس : ۴۲۰ میلیون دلار

قانون اساسی جمهوری اسلامی در فصل ۱۴۲ خود که در سال ۱۳۵۸ ترسائی به تصویب رسید ، بر این مسله پافشاری میکرد که : دارائی رهبر و یا شورای رهبری ، رئیس جمهور ، نخست وزیر ، اعضای کابینه و همسر و فرزندان آنها ، پیش و پس از خدمت توسط دیوان عالی کشور رسیدگی شود !

این ماده قانون در بازنگری ، قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ تنها با تغییر دیوان عالی

کشور به رئیس قوه قضائیه به تصویب رسید. این قانون از رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و روسای قوه قضائیه حرفی نمی زند. جالب اینجاست در این سی و پنج سال تنها بخش از یاد رفته قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین ماده قانون است. در این سالها ایران را غارت کردند که به بخشی از دزدیهای آنها اشاره می کنم.



علی اکبر هاشمی رفسنجانی



خانواده یغماگر هاشمی رفسنجانی:

- ۱- مهدی هاشمی رفسنجانی
- ۲- فائزه هاشمی رفسنجانی
- ۳- محسن هاشمی رفسنجانی
- ۴- محمد هاشمی رفسنجانی ، برادر علی اکبر
- ۵- یاسر هاشمی رفسنجانی
- ۶- فاطمه هاشمی رفسنجانی
- ۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی به اتفاق فرزندان



علی هاشمی برادر زاده رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

Newest Top 1000 List For IRI Officials' Bank Accounts

Vetting explained

iReport —

Swiss Numbered and OGDAs accounts and identified assets as evaluated by the WH/OP, March 2011 (C\$-Canadian dollar, A\$-Australian dollar)

خامنه ای مجنبي (England £ 1.14 billion (2 accounts frozen since 2009), Germany 2.12 billion Euros (4 accounts), Qatar \$400 million, S. Africa 950 million Euros (2 accounts), UBS/Micheloud & Cie/Credit Suisse 12 accounts adding to 3.85 billion Euros, Liechtenstein \$ 2.8 billion, S. Africa \$620 million, Shanghai \$4.1 billion, UAE: \$ 700 million, Malaysia A\$670 millions)

علي خامنه ای (Switzerland (Micheloud & Cie/UBS/Credit Suisse, 18 accounts adding to 8.4 billion Euros, Liechtenstein \$9.7 billion, Cayman Islands \$6.8 billion , Shanghai \$3.2 billion, Liechtenstein \$2.9 billion, Belize \$2.5 billion, Russia \$1.1 billion, Malaysia \$450 million, Trinidad & Tobago \$400 million , S. Africa 2.1 billion Euros, India \$630 million, UAE \$560 million, Syria \$210 million)

مسعود خامنه ای (UBS/ Micheloud & Cie/Credit Suisse 2.7 billion Euros, S. Africa \$980 million, Syria \$45 million, UAE \$120 million, Malaysia 540 million Euros, Venezuela \$1.2 billion, India 320 million Euros)

مصطفى خامنه ای (Credit Suisse \$690 million, Hong Kong £360 million, Russia \$80 million, Syria \$12 million, Canada C\$110 million, Panama \$992 million)

ناربه خامنه ای (Turkey \$52 million, India 120 million Euros, Germany 102 million Euros, United Kingdom £ 280 million, UBS \$421 million)

بدره خامنه ای (UAE £142 million, Syria \$13 million, Spain 120 million Euros, Panama \$329 million)

حسن خامنه ای (UAE \$60 million, Canada C\$200 million, Turkey 37 million Euros, Shanghai \$ 344 million)

هادی خامنه ای (Liechtenstein \$290 million, S. Africa £121 million, Malaysia 93.2 million Euros, UBS/Scobag Privatbank/HSBC Private Bank (Suisse) 890 million Euros, Turkey 84 million Euros)

عزيز خوشنوف (Germany 52 million Euros, Austria C\$ 101 million, S. Korea \$21.9 million, Turkey \$4.1 million)

غلامعلي حدادعادل (Canada C\$ 220 million, Virgin Islands \$365 million, Panama 110 million Euros, Hong Kong \$ 252 million)

حسين شاهمرادي (Turkey 12 million Euros, Canada C\$ 22 million, Panama \$ 62 million, UAE \$3.1 million, Pakistan \$ 4.5 million)

غلامرضا حلالی (Turkey 2.1 million Euros, Belarus \$ 12 million, UAE \$ 7.6 million)

علیرضا فیاض (India 35 million Euros, Malaysia \$12.5 million, UAE 26 million Euros, Turkey 15.9 million Euros, Venezuela \$34 million, Italy 14 million Euros)

Malta 40 million Euros, Panama \$24 million, Malaysia \$67 million, UAE \$41 million (غلامرضا فیاض))

فاطمه فیاض (India \$23 million, Spain 11 million Euros, Malaysia A\$ 12 million)

حسين فاسمی (UAE 3.9 million Euros, Turkey \$ 5.42 million)

حسين موسوی اردبیلی (Switzerland 229 million Euros, Cayman Islands \$290 million, Kuwait \$23 million, UAE \$109 million, Malaysia \$41 million)

محسن خرازی (Malaysia A\$100 million, UAE 78 million Euros, Turkey \$12 million, Cayman Islands 253.7 million Euros)

محمدباقر خرازی (Lebanon \$120 million, \$98 million, £40.9 million (S. Africa), Netherlands Antilles 150 million Euros)

حواد آزاده (UAE \$12 million, Lebanon 2.6 million Euros, Malaysia \$ 3.1 million)

حسن عباسی معروف به دکتر عباسی نام اصلی بدالله قزوینی (Pakistan \$3.2 million, Albania 1.2 million Euros, Italy 10.9 million Euros, Hong Kong \$85 million)

نورعلی نونوشتري (UAE \$23 million, Turkey \$12.1 million)

تيمسار سردار حسين ساحدي (Turkey 3.2 million Euros, Italy 5.1 million Euros, Malaysia 94 million Euros, Shanghai \$45 million)

علي فضلي (UAE 2.4 million Euros, Thailand \$ 5.1 million, Panama \$5.5 million)

محمدجعفر اسدي (Turkey 8.9 million Euros, Spain 21 million Euros, Lebanon \$3.7 million, Hong Kong A\$13.2 million)

حسين طائب (Italy 2.4 million Euros, UAE \$16 million, Shanghai \$172 million, Virgin Island £44 million)

سرتيب پاسدار عبدالمحمد رونوفی نژاد (India 4.7 million Euros, Qatar \$23 million, Turkey \$ 19.1 million, Shanghai \$58 million)

غلامحسين رمضانی (Shanghai A\$ 45 million, Panama \$69 million, Syria \$ 6.6 million)

نبی الله حیدری (Austria 3.1 million Euros, UAE 10 million Euros, Qatar \$ 11.5 million, Thailand \$4.9 million)

یحیی رحيم صفوی (Cayman Islands \$ 290 million, Shanghai 170 million Euros, Turkey \$12 million, UAE 34 million, Albania \$ 7.9 million)

حسين شریعتمداری (Belgium 320 million Euros, S. Africa \$ 240 million, Malaysia \$166 million, Russia 145 million Euros, Panama \$89 million, Liechtenstein: \$ 1.31 billion, UAE \$238 million)

علیرضا بناهیان (UAE \$ 7.2 million, Qatar 10 million Euros, Malaysia A\$ 39 million, India \$56 million)

فاطمه سلطانی طباطبائی (Germany 128 million Euros, France 42 million Euros, Turkey \$22 million, Cayman Islands \$ 81 million)
سرتیب باسدار بدالله حوایی (Russia \$11 million, China 120 million Euros, Turkey \$39 million, Nigeria 80 million Euros, Malaysia A\$ 55 million)
هانم هاشم زاده هریسی (UAE \$4.1 million Euros, Malaysia \$12 million, Brazil \$9 million)
مرتضی آفانهرانی (Canada C\$ 12 million, Malaysia A\$ 34 million, Bermuda \$65 million)
محمد محمدی بنک ری شهرک (UAE \$380 million, Germany 52 million Euros, Australia A\$ 45 million, Switzerland 6 accounts adding to 1.3 billion Euros, Turkey \$29 million, Austria 49 million Euros, Italy 44 million Euros, Hong Kong \$400 million)
سرهنگ باسدار بدالله مرادی (UAE \$ 4.1 million, Turkey 2.3 million Euros)
سرتیب باسدار عدالت فلاح زاده (Singapore \$2.9 million, Malaysia 14 million Euros, UAE 3.1 million Euros)
سرتیب باسدار حسین همدانی (China 50 million Euros, UAE \$21 million, Spain 4.2 million Euros)
سرتیب باسدار محمد باقر دوالقدر (Canada C\$ 3.2 million, Russia 11 million Euros, China \$ 60 million, UAE 11 million Euros, Turkey 3.2 million Euros)

سرهنگ باسدار حسین گوهری (India 1.2 million Euros, Australia A\$ 11 million, Turkey 1.2 million Euros)
مجتبی هاشمی نمره (St. Vincent & The Grenadines \$88 million, Credit Suisse 90 million Euros, Spain 78 million Euros, Venezuela \$50 million, Turkey \$ 17.9 million, UAE \$124.6 million, Malaysia 60.8 million Euros, UAE \$5 million)
عبدالحمد هاشمی نمره (Singapore \$51.1 million, Turkey 13.1 million, Venezuela \$24 million, UAE 4.1 million Euros)
مهدی هاشمی نمره (Liechtenstein \$55 million, Turkey \$6.8 million, Kuwait \$45 million, UAE \$5.2 million, Panama \$31 million)
معصومه هاشمی نمره (Credit Suisse 23 million Euros, Jersey Island £10 million, Hong Kong \$41 million)
علی مینبری (UAE \$4 million, Austria 9.2 million Euros, \$ 22.7 million Malaysia, \$47 million, Hong Kong A\$120 million, Turkey 7 million Euros, South Africa \$55.3 million)

سرتیب باسدار هدایت الله لطفیان (Malaysia 21 million Euros, Shanghai \$78 million, Jersey £ 4.2 million)
محمد هاشمیان (Italy 4.1 million Euros, Austria 11 million Euros, Turkey 3.2 million Euros, Panama \$88 million)
علی اکبر هاشمی بهرمانی - رفیقستانی (Germany 240 million Euros, UBS/ Arab Bank (Switzerland)/ Credit Suisse Group AG 6.9 billion euro + \$1.5 billion, Canada C\$ 220 million, Turkey \$108 million, UAE \$400 million, Malaysia 90 million Euros, Liechtenstein \$4.4 billion)
باسر هاشمی بهرمانی (Switzerland 450 million Euros, England £180 million, Germany 25 million Euros, Austria 11.2 million Euros, Canada C\$ 43 million, Panama \$800 million, Belgium 121.9 million Euros, Hong Kong \$200, UAE 14 million Euros)
محسن هاشمی بهرمانی (England £105 million, Liechtenstein 200 million Euros, Australia A\$ 400, UAE \$38 million, Turkey \$34 million, Belgium 71.9 million Euros)

محمد هاشمی بهرمانی (Cayman Islands \$290 million ,Switzerland \$290 million, Turkey 45 million Euros, Germany 201 million Euros, UAE 59 million Euros, Liechtenstein 200 million Euros)
علی هاشمی بهرمانی (Kuwait \$ 2.3 million, UAE \$24.2 million, Belgium 11 million Euros, Liechtenstein 560 million Euros, Switzerland \$420 million)
فاضل لاریجانی (Canada C\$ 50 million, UBS/ Credit Suisse 840 million Euros, Austria 120 million Euros, S. Africa \$240 million, Malaysia A\$ 49 million, UAE \$120 million)

علی لاریجانی (Canada C\$ 120 million, UBS/ Credit Suisse 1.4 billion Euros, Malaysia A\$ 320 million, Liechtenstein 400 million Euros, Turkey 54 million Euros USA \$44 million, Germany, Hong Kong A\$200 million, UAE \$34 million),
صادق لاریجانی (UBS/Credit Suisse/ Hottinger & Cie/LB (Swiss) Privatbank 750 million Euros, Liechtenstein \$450, Malaysia 120 million Euros, Hong Kong A\$300)

تیسهار باسدار عبدالله عراقی (Spain 48 million Euros, Shanghai 120 million Euros, Lebanon \$61 million, UAE \$125.1 million, Lebanon \$69 million, Malaysia \$91 million, Venezuela \$155 million, Switzerland 3 accounts adding to 230 million Euros)
اسفندیار رحیم منشایی (USA \$ 12 million, Canada C\$ 48 million, Hong Kong 140 million Euros, UAE, Credit Suisse/ Liechtenstein 310 million Euros)
علی اکبر جمشیدی (Credit Suisse/UBS/HSBC(Suisse) 150 million Euros, Panama\$34.8 million, Germany 4.2 million Euros, Turkey 11 million Euros, UAE \$62 million)

محسن رفیق دوست (Canada C\$ 120 million, Italy 65 million Euros, Spain 110 million Euros, Germany 210 million Euros, Hong Kong \$200 million, Qatar 48 million Euros, Credit Suisse \$560 million)

مرتضی رفیق دوست (Germany 134 million Euros, Aruba \$220 million, UBS/Credit Suisse/ Hottinger & Cie C\$844 million Euros)
حمید حسینی (Spain 88 million Euros, Malaysia \$34, Barbados C\$ 49 million)
محمد حسینی (Cayman Islands \$45 million, UAE \$15.2 million, Jersey Island (England) £29 million, Turkey \$5.2 million, Malta 5.2 million Euros)
محمود حسینی (Kuwait \$3.89 million, Turkey \$11 million, Malaysia A\$25 million, Jersey £11.3 million)

تیسهار باسدار حسن فیروزآبادی (Credit Suisse/UBS/ Hottinger & Cie 5 accounts adding to 1.7 billion Euros, China 4 accounts adding to \$ 634 million, Belarus 200 million Euros, UAE 50 million Euros, Syria \$40 million)

سرلینگر باسدار غلامعلی رشید (Belarus \$34 million, Russia 56 million Euros, Union Bank of Switzerland/ Adler & Co. Privatbank AG/Credit Suisse 130 million Euros, Hong Kong \$ 55 million, UAE \$11.5)

سرتیب باسدار محمد رضا نقدی (Lebanon \$4 million, Nigeria 56 million Euros, UAE \$92 million, South Africa £48 million, Qatar \$12 million. Spain 18 million Euros, Malaysia 144 million, Hong Kong 150 million Euros)

سرتیب باسدار جلیل بانازاده (Turkey 2.6 million Euros, Romania 3.1 million Euros, Albania 1.9 million Euros, Cyprus 12 million Euros)
سرتیب باسدار ابراهیم جباری (Belarus 7.1 million Euros, Turkey 2.1 million Euros, Qatar \$ 54 million)
سرتیب باسدار محمد باقر قالیباف (UAE \$145 million, Turkey 24.2 million Euros, Tajikistan \$1.1 million , Spain 19.2 million Euros, UBS/ Arab Bank (Switzerland) Ltd/ BankMed (Suisse) 12 accounts adding to 255 million Euros)

مصطفی محمد نجار (UAE \$40 million, India 18.3 million Euros, Belgium 3.2 million Euros, Hong Kong A\$ 90 million)
گامران دانینجو (Switzerland 140 million Euros, Venezuela \$14 million, Malaysia \$47 million, Japan \$38 million, Austria 81 million Euros, S. Africa \$7.9 million)

خسرو دانینجو (Liechtenstein 50 million Euros, Check Republic 11 million Euros, Malta 4.2 million Euros, Turkey \$12.4 million)
فرهاد دانینجو (Belize \$59 million, Spain 11 million Euros, Malaysia A\$ 4.9 million)

سرتیب باسدار احمد وحیدی (Germany 112 million Euros (frozen), Turkey \$75 million, Russia 55 million Euros, China 127 million Euros, Venezuela \$130 million, \$34 million, India 11 million Euros)

سرتیب باسدار محمد حجازی (Italy 6.2 million Euros, England £ 5.2 million (Jersey), Malaysia 45 million Euros)
سرتیب باسدار مسعود زریبافان (Canada C\$ 3.3 million, Thailand A\$ 24 million, Qatar \$ 5.9 million Euros)

محمد رضا رحیمی (UAE 132 million Euros, China \$400 million, Russia \$88 million)
فرزاد اسماعیلی سرتیب باسدار (China 50 million Euros, Belarus \$34 million, Turkey 3.2 million Euros)

علی محمدی (South Africa £54 million, Canada C\$82 million)
محمد محمدی (Malaysia \$36 million, UAE \$ 13 million, Kuwait \$21 million, Turkey 8.1 million Euros, Shanghai 65 million Euros)

عباس گدخدانی (UAE \$ 30 million, Italy 4 million Euros, Kuwait \$0.3 million, Hong Kong \$54 million)
سرتیب باسدار علی اکبر پور جمشیدیان (Cyprus 4.4 million Euros, China \$ 75 million, Turkey 1.4 million Euros)

محسن رضایی (Union Bank of Switzerland/Credit Suisse/ Caja de Ahorros de Galicia 11 accounts 1.45 billion Euros, Germany 45 million Euros, Italy 11 million Euros, Austria 24 million Euros, UAE \$205 million, Canada C\$45 million, South Africa £490 million)

ناصر سرمدی (Qatar \$2 million Euros, UAE \$11 million, Malaysia \$21 million)
نیمسار باسدار وحید حقانیان (Turkey 7.2 million Euros, Canada C\$32 million, Costa Rica \$120 million, Venezuela 540 million Euros, S. Africa \$230 million, Hong Kong \$500 million)

صادق محصولی (Turkey \$32 million, Russia 49.2 million Euros, Belgium 12 million Euros, UAE \$17 million , Malaysia \$ 3.7 million, Shanghai 78 million Euros)

حمید رسایی (La Roche & Co Banquiers/UBS/HSBC Suisse \$121 million, Hungary 4.3 million euro, England (Jersey Island) £5.2 million, UAE \$12 million, Belgium 23 million Euros, Venezuela \$89 million, Malaysia \$ 8.2 million)

حاج منصور ارضی (UAE 3 accounts 18.3 million Euros, Malaysia: \$ 5.2 million)

حسن شایانقر (UAE \$11.6 million, Pakistan \$1.2 million)

سرتیب پاسدار محمد حسین صفار هرندي (Austria, Spain, UAE \$39 million, Turkey 65 million Euros, Brazil \$121.9 million, Malaysia A\$34 million, Hong Kong 100 million Euros)

محمی الدین فاضل هرندي (Oman \$48 million, Saudi Arabia \$ 44 million, Malta 12 million Euros, Austria 8 million Euros)

غلامحسین عصابه دست (Gholamhossein Elham) (UBS/Habib Bank AG Zurich/P&P Private Bank 4 accounts adding to 155 million Euros, Turkey \$14 million, Qatar \$ 19 million, UAE\$ 28 million)

حسین بکنا (Malaysia A\$ 2 million, UAE \$ 6.7 million, Syria \$4 million)

سرتیب پاسدار مصطفی آحرلو (Spain 1.2 million Euros, UAE \$18 million, South Africa 3.5 million Euros, Malaysia \$12 million)

احمد علم الهودی (Tajikistan \$ 0.6 million , Turkey \$52 million, Pakistan \$7.4 million, UAE \$88 million, Hong Kong \$65 million)

علی فلاحیان (UBS/Credit Suisse/Raiffeisenbank 6 accounts adding to 212 million Euros,, Austria 11 million Euros, Syria \$ 20 million, Malaysia A\$19 million, UAE \$41 million, Turkey \$42 million)

هنگ پاسدار عبدالرسول رضایی سر (Turkey \$3.1 million, UAE \$ 5.2 million)

سعید حدادیان (Germany 4.2 million Euros, Spain 3.1 million Euros, UAE \$28 million, Turkey \$27.8 million, Hong Kong \$24 million)

حسین رونین (Turkey \$ 7.1 million, UAE: \$ 5.1 million, Belarus \$3.9 million)

احمد جنینی (Belgium 490 million Euros, UAE \$ 270 million, Canada C\$ 101 million, Malaysia \$310, S. Africa \$123, UBS/Credit Suisse/ Hottinger & Cie/Mercantil Bank 1.4 billion Euros) Ali Janati (Barbados \$240 million, Switzerland 19 accounts adding to 890 million Euros, UAE \$41 million, Germany 57 million Euros, Hong Kong A\$ 400 million)

حسین معادیخواه (Austria 41 million Euros, UAE \$10.2 million, Kuwait \$14.4 million)

علی اکبر ولایتی (Germany 249 million Euros, UBS/Credit Suisse/Freie Gemeinschaftsbank Genossenschaft/CMB Banque Privée (Suisse) 21 accounts adding to 1.3 billion dollars, Austria 7.9 million, Malaysia A\$ 112) Masoud MirKazemi (UAE \$2.2 million, Germany 43 million, Turkey \$4.3 million, Hong Kong 56 million Euros, Malaysia 48 million Euros)

حبیب الله عسکراولادی مسلمان (Malaysia \$144 million, China/Hong Kong A\$480 million, Belarus 50 million Euros, Austria 200 million Euros, Panama \$87 million, Switzerland 24 accounts 3.2 billion Euros, Qatar \$144 million, UAE 355 million Euros)

فتح الله عسکر اولادی (Qatar \$49 million, Turkey \$15 million, Hong Kong A\$ 210 million)

اسدالله عسکراولادی مسلمان (UBS/DZ PRIVATBANK/La Roche & Co 1.1 billion Euros, Turkey \$85 million, UAE 120 million Euros, China A\$210 million)

حسن خحسته باقرزاده (Italy 14 million Euros, Turkey 3.2 million Euros, Malta \$ 4.2 million, India \$ 9.8 million, Singapore A\$ 4 million)

عبدالحسین سلطانی طباطبائی (Canada C\$24 million, Switzerland 5 accounts adding to 138 million Euros, UAE \$ 11 million, Turkey \$16 million)

هدی طباطبائی (Singapore A\$ 3.8 million, Malaysia 23 million Euros, Turkey \$3.4 million)

صادق طباطبائی (Germany 22 million Euros, France 9 million Euros, Italy 43 million Euros, UBS/ La Roche & Co Banquiers\$ 76.3 million)

مرتضی طباطبائی (Germany 3.5 million, Austria 12 million Euros, UAE \$5.1 million, Japan 424 million yens)

فاطمه طباطبائی (Germany 21 million Euros, UBS/ P&P Private Bank 45 million Euros, Syria: \$ 6.1 million)

سرتیب پاسدار محمد کوثری (Syria \$1.1 million, Russia \$20 million, UAE \$ 28 million)

حمید بهبانی (China 55 million Euros, Hong Kong £40 million, Malaysia \$ 52.1 million)

سرلیننگر پاسدار رحیم صفوی (Russia 45 million Euros, Turkey 5.2 million Euros, UAE \$21 million, Hong Kong \$104 million)

عزت الله صرغامی (Italy 25 million Euros, Venezuela \$80 million, Russia \$65.3 million)

محمدتقی مصباح یردی (UBS £1.1 billion, Canada C\$ 420 million, Credit Suisse 1.6 billion Euros, UAE \$340 million, Hong Kong \$320 million)

مجتبی مصباح یردی (UBS \$730 million, Canada \$ 230 million, Venezuela \$193 million, Panama \$12 million, UAE £192 million, Turkey \$50 million, England Jersey Island £110 million, S. Africa \$80 million, Spain 61 million Euros)

علی مصباح یردی (England £72 million, Bahamas \$620 million, Canada \$110 million, Turkey \$21 million, Germany 120 million Euros, Switzerland 320 million Euros)

سرتیب پاسدار اسماعیل احمدی مقدم (Turkey \$2.3 million, UAE \$24 million, Thailand A\$ 55 million, UBS/HSBC/ Privatbank IHAG 11 accounts adding to 240 million Euros)

تیمسار پاسدار کارگر (India 4.2 million euros, Shanghai \$103 million, Cyprus 25 million Euros)

سرتیب باسدارفتح الله جعفری (China 67 million, Malaysia \$24 million, Spain 11 million Euros)
علی سعیدی (Turkey 1.1 million, UAE \$75 million, Hong Kong \$92.9 million)

سرتیب باسدارعلی اکبر پور (Canada C\$23 million, China \$54 million, Spain 11 million Euros)

م. ج. بناهی پور (Turkey \$ 2 million, Malaysia A\$ 14 million, Qatar \$34 million, India 7.1 million Euros, UAE \$ 14.6 million)

مجتبی ذوالنور (Nigeria \$11 million, Cyprus 14.9 million Euros, Russia \$14 million, India \$ 7.9 million, Turkey 4.4 million Euros)

حسین سیب سرخی (UAE 3.1 millón euros, Pakistán 0.9 million euros, Turkey 1.3 million Euros)

سرتیب باسدار احمدرضا رادان (Cayman Islands \$205 million, Turkey 17 million Euros, UAE \$50, Belarus 200 million Euros, Venezuela \$45 million, South Africa \$140 million)

روح الله بهمنی (UAE 6.2 million euros, Lebanon 1.2 million euros, Albania 1.2 million euros)

Gen Ali Jabari (Malaysia \$75 million, Shanghai \$120 million, Portugal 9.1 million euros)

سرتیب باسدار حمزه قربانی (Turkey 2.3 million Euros, Cyprus 3.1 million Euros, Greece 2.9 million Euros, Kuwait \$5.2 million)

Abbas Akhondi (Lebanon \$2.9 million, UAE, \$9.8 million, Turkey 5.2 million, Malaysia A\$38 million)

سرتیب محمود چهار باقی (Shanghai \$50 million, Hong Kong \$ 29 million, Russia 12 million Euros)

سرتیب محمد علی نصرتی (Turkey 3.1 million Euros, Portugal 2.1 million Euros, UAE \$9.2 million, Hong Kong \$52 million)
Masoud Hajarian Kashani (Qatar \$ 7.3 million, Austria 65 million Euros, Turkey 13 million Euros, Shanghai \$120.5 million)

سرتیب عزیز محمدی (Holland
3.2 million Euros, South Korea \$12 million, Malaysia \$35 million)



علی اکبر در جمع برادران دزد و غارتگرش

سید علی خامنه ای ، رهبر جمهوری اسلامی که مبلغ دزدیهایش از مرز ۴۲ بیلیون دلار گذشته ، شش سال پیش اظهار داشت : هاشمی رفسنجانی پیش از انقلاب به دوستان و آشنایان خود پول قرض میداد و خود او جزو بدهکاران هاشمی رفسنجانی بوده است . دختر هاشمی رفسنجانی نیز اظهار میدارد پدرم تنها در قم ۳۰۰ قطعه زمین داشت . خود هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش نوشته : من سهامدار کارخانه قند فریمان بودم . آخوندی که در سال ۱۳۴۶ به سران رژیم شاه بد و بیراه میگفت : اینها تنها بفکر کسب پول هستند و برای رسیدن به جاه و مقام و پول دست به هر جنایتی میزنند !!!! حال خود بر مسند ی نشسته که بر خون هزاران تن شناور است . صادرات انحصاری پسته ، با فرودگاه اختصاصی و گمرگ اختصاصی از هاشمی رفسنجانی و خانواده اش مافیای خطرناک و غارتگری ساخته که تاریخ ایران مشابه آن را بیاد ندارد .

محسن هاشمی ، فرزند دزد علی اکبر که زمانی یکه تاز فعالیت های اقتصادی رژیم بود ، کار غارتگری را بجائی رساند که سید علی خامنه ای ، برای اینکه در ظاهر جلوی حرف مردم و نهاد ها را بگیرد ، دستور داد تا فرزندان رئیس جمهور ، در کار های تجاری شرکت نکنند ! محسن نیز با ورود به دولت ، جای حسین مرعشی از اعضای خانواده رفسنجانی ، استاندار کرمان و نماینده فعلی مجلس ، به ریاست دفتر ویژه پدر منصوب و در خرداد ۱۳۷۶ ترسائی به مجمع تشخیص مصلحت نظام منتقل و بعد مدیر عامل متروی تهران شد .

ملاقات علی اکبر هاشمی رفسنجانی با جورج شولتز وزیر امور خارجه سابق آمریکا در سال ۱۳۷۵ ترسائی در ترکمنستان ، پرده از معاملات پنهانی شرکت آمریکائی - ایرانی که یکی از شرکایش محسن هاشمی بوده بر میدارد . این شرکت که در ظاهر به صادرات خیار شور ! اشتغال داشته به داد و ستد اسلحه می پرداخته . ناگفته نماند که محسن هاشمی دوره مهندسی حمل و نقل را در بلژیک گذرانده و در حمل و نقل پولهای دزدی استاد کار است !!!! به جز محسن ، دو پسر دیگر هاشمی رفسنجانی نیز بنا بگفته رژیم ، از کار

های تجاری در بخش خصوصی کنار رفته اند. آنان هفت سال پیش در وزارت نفت و خارجه فعالیت داشته اند. دو دختر هاشمی، فائزه و فاطمه نیز در کار شورای ورزش زنان و انجمن کمک به بیماران خاص مشغولند. برادر زاده علی اکبر، علی هاشمی نیز، زمانیکه ۲۵ سال داشت، معاون شرکت نفت و ناظر بر فروش نفت بود. او با آغاز کار دولت فریبکار بزرگ محمد خاتمی و شرکت در حزب کارگزاران سازندگی از دولت خارج و به عنوان نماینده رفسنجان، ریاست فراکسیون کارگزاران سازندگی مجلس را بر عهده گرفت.

در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، برای جابجائی او اتوموبیل بنزی به مبلغ ۲۷۸ میلیون تومان خریداری شد که البته ویژه گی های خاصی از جمله ضد گلوله بودن را داشت. در آن سالها (۳۰ سال پیش) قیمت این اتوموبیل ۷۰ هزار یورو بود.



هاشمی رفسنجانی که بوجود آورنده : دولت در سایه میباشد، برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ اقدامی دریغ نمی کند : تهدید و ارباب ، ترور شخصیت و ترور افراد در راستای حذف فیزیک و کشتن آنها .
غارتگری های داخلی خاندان هاشمی رفسنجانی :

محمد هاشمی رفسنجانی ، برادر علی اکبر رفسنجانی . این فرد در سال ۱۳۸۰ ترسائی چندین هکتار از اراضی منابع طبیعی در لالون فشم را تصرف می کند . در این ماجرا ، غلام عباس عبدی نژاد ، مدیر کل منابع طبیعی تهران طی نامه شماره ۱۱۶۹/۶۷ مورخ ۲۶ تیر ماه ۱۳۸۳ خطاب به دفتر خانه اسناد رسمی شماره ۵۳۹ تهران ، ۱۲۴۵۰ متر مربع از اراضی منابع ملی پلاک ۲۴ لالون را به محمد هاشمی رفسنجانی از لیفه مادرش می بخشد . جالب اینجاست که پیش از نقل و انتقال دفتر خانه ای ، اوزمین های مربوطه را تقسیم و به فک و فامیل خود واگذار می کند . این ناحیه ، از زیباترین نقاط البرز مرکزی است .

در راستای زمین خواری محمد هاشمی باید نوشت : او با تاسیس شرکتی بنام کوثر پارس به شماره ثبت ۲۰۲۶۶۲ آنهم بنام حمیدرضا علوی (برادر زن) فرزند محمد ، به شماره شناسنامه ۱۳۴۲ ، متولد ۱۳۴۵ ، چند هزار متر مربع از اراضی پلاک ۱۰۶۶ فرعی و ۲۴ اصلی ، قطعه ۱ شمیران را با نام این شرکت قصب می کند .

مجتمع فرهنگی روشنگران متعلق به محمد هاشمی در تاریخ یازده دی ماه ۱۳۸۱ قطعه زمینی از اراضی لالون فشم را به خانمی بنام طاهره گلکار می فروشد . محمد هاشمی در زمین های اشغالی تا کنون دو مجتمع ویلائی به نامهای فدک و ریحانه ساخته و در حال حاضر ۱۸ واحد آن آماده شده است بهای هر واحد ۲ میلیارد و هشت صد میلیون تا سه میلیارد تومان فروخته شده است . در یک قلم سودی که به جیب گشاد برادر محترم رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام رفته ۵۴ میلیارد تومان است .

سازمان بهینه سازی مصرف سوخت ، تحت نظارت کامل خاندان رفسنجانی

است. کار این سازمان ساخت، تعمیر و نگهداری و واگذاری مراکز توزیع سی ان جی (گاز طبیعی فشرده) است.

اسناد موجود در بنیاد بیماریهای خاص حکایت از آن دارد که در سال ۱۳۷۴ مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان از وجوهات این سازمان که زیر نظر فاطمه هاشمی دختر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، اداره میشود در اختیار ستاد انتخاباتی محمد خاتمی قرار گرفته است.

هوبارت مدیر از کار برکنار شده شرکت استات اوپل طی نامه ای به هیئت مدیره شرکت اعتراف می کند که به مدت ده سال، هر ساله ۱/۵ میلیون دلار به مهدی هاشمی، پسر علی اکبر هاشمی رفسنجانی رشوه میداده است. خانمی بنام فرزین که باغی به مساحت ۲۲۷۰ متر مربع در نزدیکی پارک زیبایی جمشیدیه در شمال تهران و ابتدای راه کلک چال دارد، می خواهد تا زمینش را بفروشد. علی هاشمی، برادرزاده علی اکبر هاشمی رفسنجانی با تباری کرباسچی، شهردار وقت تهران و با بهانه اینکه پارک جمشیدیه را می خواهند گسترش دهند، با تهدید و ارعاب، زن تیره روز را وادار می کنند تا زمینش را به مبلغ ناچیز ۹۰ میلیون تومان (۳۰ هزار دلار) بفروشد. چند ماه بعد، علی هاشمی که زمین را بنام مریم هاشمی کشکولی (زنش) خریده، آنرا به قیمت یک میلیارد و نه صد میلیون تومان میفروشد. البته ۳۵۰ میلیون تومان بابت حق السهم!!!! به کرباسچی میدهد.

غلامحسین کرباسچی در زمانیکه شهردار تهران شد، به چنان دزدیها و خلاف کاریهای دست زد که نیاز به باز کردن پرونده و شرح عملکرد هایش بطور مجزا دارد.

یاسر، پسر دیگر هاشمی رفسنجانی، در زمان شهردار بودن، کرباسچی، ۴۵ هزار متر مربع از اراضی پارک چیتگر را تحت عنوان فدراسیون سوارکاری متصرف شد. در یورش مجدد، او موفق میشود تا ۳۰ هزار متر دیگر را به تصرف خود در آورد. او در این ملک شخصی، اقدام به ساختن جاکوزی برای اسبان می کند.

یاسر در زمینه قاچاق اشیای عتیقه و میراث فرهنگی هم بسیار فعال است.

رابطه فروش اشیای قاچاق او در آمریکا حسن ثابت بکتاش است. او در زمینه قاچاق کالا نیز فعالیت چشمگیری دارد. او صاحب چندین لنج در بندر خمینی است که مبادرت به ورود و خروج اشیاء قاچاق می کنند. اصولاً گمرگ ایران تحت نفوذ خاندان هاشمی رفسنجانی است.

تجارت پسته نیز بطور کامل در انحصار خاندان رفسنجانی است. بر اساس گزارش کنگره آمریکا، تجارت پسته که زیر نظر پسر عموی رفسنجانی می باشد، سالانه سودی برابر با ۷۴۶ میلیون دلار به جیب این خاندان سرازیر می کند. بر اساس یک تحقیق ژورنالیستی، منشاء ثروت هاشمی رفسنجانی که بعد ها دست او را در غارت ایران باز کرد، آشنائی او با سید ابوالفضل تولیت میلیاردر ایرانی بود که ثروتش را وقف انقلاب کرد. هاشمی با کمک محمد جواد با هنر و محمد رضا کنی با تاسیس شرکتی بنام دژ ساز، در زمین های تولیت ساختمان ساخته و پس از فروش بر ثروت خود افزوده اند.

مختصری از شرح دزدیهای این شیخ دغلكار آگاه شدید، حال به سخنان او در اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان که در تاریخ ۴ مهر ماه ۱۳۶۱ ایراد شده توجه کنید: امروز پایه های سیاسی و اجتماعی یک جامعه سالم!! در ایران ریخته شده است و کلیه ارکانهای این کشور تحت رهبری امام امت، متشکل از ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و دولت و نهاد های انقلابی، دست اندر کارند تا در این دنیای زشت، جامعه ای بسازند که برای آینده بشریت یک الگو باشد!!!!!!!!!!!!!!
ادامه دارد

ویرانگران بخش ۲۳

براستی که آخوند هاشمی رفسنجانی و دیگر هم‌ریشانش جامعه‌ای ساختند که الگو شد!!! او در ۳۰ مهر ماه ۱۳۶۱ ترسانی در سخنانی که در مجلس شورای اسلامی ایراد کرد، گفت: دموکرات‌ترین کشور دنیا، امروزه، ایران است! شما این را از ریگان، میتران و از تاجر پیرسید! شخصیت چند گانه آخوند جماعت تنها در منافع شخصی او جمع بندی میشود. آنها وقتی روی منبر برای مردم از معنویت حرف میزنند، در فکر چاپیدن مردم میباشند. هاشمی رفسنجانی هم، آخوندی است مثل سایر آخوند ها که جیب گشادش سیری ناپذیر است. اشاره من به شرکت های ساختمانی دژساز، دژسازنو و البرز است. زمانی که این آخوند سری توی سرها نداشت، جهت کسب در آمد نامشروع اقدام به تاسیس شرکت های ساختمان سازی کرده بود و کسی نبود پیرسد: آخوند را چه کار به این کارها؟ او بساز و بفروش بود. زمین میخرد، خانه میساخت و به کسانی که خودش میخواست می فروخت. یعنی کسانی که شریک او در معاملات غیر قانونی بودند. در ناصر خسروی تهران کوچه ای است بنام خدا بنده لو. خدا بنده لو، زمین مرغوبی در کرج داشت که هاشمی رفسنجانی به بهانه وقف آن زمین برای حضرت سید الشهداء!!! آنرا اجاره ۹۹ ساله کرد. یعنی پول کمی به خدا بنده لو داد و در محضر کلمه وقف را که در حاشیه سند نوشته شده بود بریده و پولی هم به ابوالفضل توکلی و نظام انصاری میدهد. توکلی از شرکای او و نظام انصاری مهندس ناظر شرکت او بود که با دریافت پول شتر دیده شده را کتمان کردند. او یک و نیم میلیون تومان هم به رئیس ثبت کرج رشوه داده و برای دفتر دار هم یک خانه نبش پمپ بنزین کرج میسازد. رفسنجانی شاید طی یک معامله نامشروع زمین را قطعه بندی کرده و می فروشد و پول دزدی بجای جیب سید الشهداء بجیب رفسنجانی سرازیر میشود. در خصوص شرکت های ساختمانی آخوند رفسنجانی در بخش های دیگر مفصلا مطلب خواهم نوشت.

رفسنجانى در تاريخ ۱۰ تير ماه ۱۳۴۶ ترسانى در مزگت موسى بن جعفر تهران به منبر ميروند و ميگويد: در کشور ما و جامعه ما روز به روز بر مراکز فساد افزوده ميشود. محيط ما مملو از بي عصمتى و بي دينى شده. مدارس ما غرق در فساد است. دختران و پسران بيگناه ما!!! در مدارس گمراه ميشوند. خانه ها را خراب مى کنند و املاک مردم را قصب مى کنند که چه، مى خواهند اصلاحات ارضى بکنند. مردم فقير اين مملکت با نان خالى هم قادر نيستند شکم فرزندان شان را سیر کنند. در بين رجال ما، نوکران انگليس فراوان هستند که توجهى به حفظ منافع مملکت و ملت ندارند!!! بزرگان ما تنها بفکر عياشى هستند! آيا تا بحال کسى ديده يا

شنیده که اینها یک مسجد ساخته باشند؟ اصولاً بر سه چیز نمی توان نقطه پایان گذاشت
نخست: کهکشانشان، دوم حماقت انسانها و سوم: وقاحت آخوند جماعت. لذا بدون هیچگونه
تجزیه و تحلیل از سخنان این روباه نظام نظر خواننده گرانقدر را به کارنامه سی و پنج ساله رژیم
جلب می کنم. کارنامه ننگینی که همه از آن آگاه هستند.

پرداختن به شرح حال و عملکرد ویرانگران ایران زمین نیاز به تجزیه و تحلیل دارد. برای رشد
آخوند های انگل، بستر و ساختار اجتماعی باید مناسب رشد آنها باشد. شوربختانه از ۱۴۰۰
سال پیش تا کنون با جایگزینی فرهنگ زمخت و خانمان بر انداز عرب بجای فرهنگ گهر بار
پارسی، ایران در سراسیمه سقوطی هولناک قرار گرفت که نقطه فاجعه بار آن را در این سی و پنج
اخیر شاهد هستیم.

برای رشد آخوند، تحمیق مردم از ضروریات است. مردم فریب خورده و گرفتار در باور های
مومیانی - مذهبی عامل بزرگ و بزرگتر شدن آخوند ها هستند. اتحاد شوم مستبد، آخوند و
بازاری در ایران اسلام زده همواره بد بختی آفریده است. در جهل کامل نگهداشتن مردم با نیروی
اسلام بوسیله آخوند ها، امکان بوجود آمدن و رشد حکومت های فاشیستی، یغما گر و ظالم را
مهیا کرده و می کند.

اجرای قوانین قرون وسطانی اسلام و ترس ناشی از آن تنها کاربردش در میان طبقات محروم و
فقیر بوده و هست. دست آفتابه دزد را قطع می کنند، ولی دزدان میلیارد میلیارد تومان تحت
حمایت سر دسته دزدان، یعنی روحانیت شیعه از هر گونه مجازاتی بری هستند. چه کسانی
بستر رشد انگل های دستار بند را مهیا کردند؟ آیا آنچه رضا شاه بزرگ تافته بود، فرزندش محمد
- رضا پنبه نکرد؟ نقش خاندان دیبا در آخوند و خرافه پروری را باید ندیده گرفت؟ آیا میتوان
نابودی میهن را بدست آخوند ها دید و چشم بر روی گفته های فریبکارانه فرح دیبا که جدش را
امام حسن عسکری شناسائی می کند، بست.

با سقوط سلسله قاجار و به قدرت رسیدن رضا شاه بزرگ امید ضعیف شدن انگل های خائن
(روحانیت شیعه) در دلها جوانه زد. اقدامات و عملکرد این مرد بزرگ در قالب اصلاحات
بنیادی ضمن اینکه لرزه در دل آخوند ها می انداخت، موجب خشم شدید آنها نیز گشت
طوریکه در سال ۱۳۵۷، وقتی خمینی وژن بقدرت رسید، تمام فکر و ذکرش انتقام از رضا شاه
بزرگ بود.

شوربختانه، فرزندش محمد رضا شاه، بینش پدر را نداشت. رضا شاه خوب تشخیص داده
بود که عامل تیره روزی و پسر رفت کشور، مهره های استعمار و جهل و خرافه، آخوند ها
هستند، ولی محمد رضا افتخارش این بود که اسلام پناه است. آنالیز سخنان شاه مشکل
است، نمیدانیم آنرا بحساب سیاست بگذاریم یا اعتقاد. بهر روی هر دو شکل آن به ضرر
ایران و ایرانی تمام شد.

دین مقدس و مترقی اسلام!!!!!! است که تمام احکام و فصول و دستورات آسمانی آن عبارت
از عدل و انصاف و مواسات و مساوات است!!!!!! سخن شاه در بهمن ۱۳۵۱

کسانیکه به حقیقت دین مبین اسلام پی برده اند ، خوب میدانند که اصلاحات اخیر ما تا چه اندازه به پیروی از حقایق اسلامی صورت گرفته !!!! سخن شاه در عید مبعث ۱۳۵۲

به همان اندازه که میگوئیم : کار دین از دولت جدا است ، به همان اندازه مردم را به دینداری تشویق می کنیم . شاه در بین خیرنگاران ۱۳۴۹

ما باید اصول مقدس دین خود را حفظ کنیم ، در غیر اینصورت از بین خواهیم رفت و یک مملکت درجه دو ، یا سه خواهیم شد . در پاسخ خیر مقدم روحانیون اصفهان ۱۳۴۲

ایمان ما بدین مبین اسلام امری خلل ناپذیر است و افتخار ما این است که مسلمان دنیا آمده ایم و مسلمان از دنیا خواهیم رفت . سخن شاه در مراسم عید غدیر ۱۳۴۲

ما حاضر نیستیم سرزمین های مقدس اسلامی بدست مردم غیر مسلمان قرار گیرد . ما بارها گفته ایم مسلمانها حاضر نسیتند مقدسات آنها در دست دیگران باقی بماند . در مصاحبه با روزنامه السیاسه سال ۱۳۵۲

آخوند هانی که همواره دست بوس شاه بودند و ایشان هوای آنها را داشت : آخوند حسین قمی ، آخوند سید ابوالحسن اصفهانی ، آخوند حجت ، آخوند سید صدرالدین صدر ، آخوند حسین برو جردی ، آخوند سید محمد بهبهانی ، آخوند سید هبه الدین شهرستانی
آخوند عبدالهادی شیرازی ، آخوند سید محسن حکیم ، آخوند سید محمود شاهرودی
آخوند سید هادی میلانی

بازسازی: مسجد جامع اصفهان بمدت ۶ سال ، مسجد شاه اصفهان ، مسجد جامع شوشتر
مسجد مقصود بیک اصفهان ، مسجد کبود تبریز ، مسجد نو در شیراز ، مسجد جامع اردستان ، مسجد جامع عتیق شیراز ، مسجد گوهر شاد مشهد ، مسجد جامع مظفر کرمان
مسجد ملک کرمان ، مسجد سارو نقی اصفهان ، مسجد شاه قزوین ، مسجد وکیل شیراز
مسجد جامع یزد ، مسجد میدان کاشان ، مسجد جامع سنندج ، مسجد سیهسالار تهران
و بالاخره ساختن کانون جهل در دل دانشگاه تهران (مسجد دانشگاه تهران) در سال ۱۳۴۵
بازسازی مساجد ذکر شده ، همراه با تعمیر و مرمت یکصد فساد کده دیگر را باید بحساب
حفظ آثار تاریخی گذاشت یا حفظ کانونهای جهل و توطئه ؟

نقش شاه در امر بیت پرستی و مرده پرستی :

قبر علی تازی : سازنده نخست : هارون الرشید که با کمک ایرانیان ، جانشین امویان شد . دیگر پادشاهان تازی پرست که در ساخت و توسعه قبر علی شرکت کردند : عضدالدوله دیلمی ، ملکشاه سلجوقی ، شاه اسماعیل صفوی ، آغا محمد خان قاجار ، فتح علیشاه قاجار ، ناصرالدین شاه قاجار . در سال ۱۲۷۰ هجری قمری به فرمان شاه ، ایوان و حرم علی تمامی آینه کاری شد و در زیر لوح سنگ آستان علی شاه عباس ، لوح دیگری نصب شده بدین مضمون : بنده درگاه علوی محمد رضا پهلوی .

قبر حسین تازی : سازنده نخست : منتصر عباسی . دیگر شاهان تازی پرست ایران که در ساخت و مرمت و توسعه آن کوشیدند : شاه عباس کبیر ، نادر شاه افشار ، آغا محمد خان ، فتح علیشاه و ناصرالدین شاه قاجار . در سال ۱۳۴۵ بدستور شاه ۱۴ ستون مرمرین بجای ستونهای چوبی گذاشته و مرقد و صحن را تزئین کامل نمودند .

قبر رضای تازی : سازنده نخست : مامون بیشتر شاهان ایران از صفویه به بعد در توسعه آن کوشیدند ولی بازسازی اساسی در زمان شاه و بدستور ایشان انجام شد . بدستور شاه ضریح فولاد ، تبدیل به طلا گشت و برای اینکار نزدیک به هشت هزار مثقال طلای ۱۸ عیار مصرف شد .

قبر امامزاده موسی بن جعفر قم مرمت و بازسازی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ ترسانی

عبدالعظیم شهر ری : نصب در طلا ، سنگفرش صحن ناصری ، پایه چراغ های ساخته شده توسط صنایع نظامی ، موزه و کتابخانه اسلامی همه در زمان شاه انجام شد .

شاه چراغ شیراز (برادر تنی امام رضا) تزئین کامل همراه با آینه کاری حرم و صحن که در زمان شاه انجام شد .

از دیگر امامزاده هائی که مورد توجه شاه قرار گرفته و نسبت به مرمت و توسعه آن پول هنگفتی هزینه شده است میتوان به : امامزاده علی بن محمد الباقدر در کاشان ، شاه نعمت اله ولی در کرمان ، امامزاده محمد محروق در نیشابور ، امامزاده قاسم در شمیران امامزاده صالح در تجریش ، امامزاده عبدالله آمل که ضریح آنرا شهیدانو فرح اهداء کردند اشاره کرد .

در زمان شاه به امر امامزاده سازی و مرده پرستی تا میزان دو هزار بهاء دادند که امروزه تعداد آنها به بیش از سیزده هزار رسیده است .

با نگاهی به نام های امامزاده های امروز در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی می فهمیم که در کجا قرار گرفته و چه میزان از عقل و شعور دوریم .

در ضمن یادمان نرود : در سال ۱۳۲۰ با فشاری که رو حانیت شیعه روی شخص شاه گذاشت ، او فرمان به آموزش هجو نامه قرآن در برنامه تحصیلی دبستانها و سپس دبیرستانها داد .

یادمان نرود که بدستور شاه ، آخوند ها توانستند به رادیو راه باز کنند و از این وسیله برای تحمیق توده ها استفاده نمایند .

یادمان نرود که تاسیس دانشگاه الهیات و معارف اسلامی برای تزئیت خائن و تازی پرست و مفت خور در سال ۱۳۳۱ با همت شاه اسلام پناه صورت پذیرفت و در سال ۱۳۳۷ نیز شاه دانشگاه الهیات و معارف اسلامی مشهد را باز فرمودند .

.....و در نهایت یادمان نرود که در سال ۱۳۵۰ بدستور شاه و از آنجا که ملا کم داشتیم سپاه دین تشکیل شد .



دیدار شاه و خمینی . در این دیدار ، خمینی مبلغ گزافی از شاه جهت ساختن مرکزت جمکران دریافت کرد .



از دکتر محمد مصدق السلطنه نیز بعنوان فردی که بستر رشد آخوند ها را مهیا کرده و در حقیقت او و انصارش در شکل ملی - مذهبی ها موجب سقوط ایران را در سال ۱۳۵۷ ترسانی فراهم آوردند باید یاد کرد.

در درازای تاریخ، دین مداران و آرمان گرایان، هر گاه منافع شان ایجاب کرده چشم بسته به رهبران و قهرمانان خود ساخته رویانی شان، با دیده اعجاب نگرسته و از آنها بت ها ساخته و داستان سرانی های خیالی و واهی کرده اند.

روشن است که این گروه ها در این راستا هیچ گونه انتقاد و خرده گیری از قهرمانان خود ساخته اندیشه و روش سیاسی شان را بر نمیتابند. نمونه های از این دست در تاریخ بسیار اند که استالین، خمینی، هیتلر از آن جمله اند.

"بله قربان" گویانی از این دست، گویی وظیفه خود میدانند که با تجلیل و دلیل تراشی، سیاست های زور گویانه، خشن و گشتارگر، آنان را توجیه کرده و حتی شکست های آشکار آنها را هم در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی و دینی، پیروزی قلمداد کنند.

باورمندان اسلامی، هواداران استالین و پیروان و دوستداران دکتر مصدق در این زمره اند و هواداری آنان از بت هایشان، براساس باور، و نه واقعیت ها صورت میگیرد.

دید خردمندانه و بی طرفی برای قضاوت، در مورد بازیگران سیاسی و رخدادهای تاریخی، به معیارهای مشخصی نیاز دارد، و صرف باور برای قضاوت در این میدان، قاعدتاً نباید جانی داشته باشد.

اما چه میشود کرد، که برای این قماش از پیروان باورمند، مرغ یک پا دارد و نه بیشتر و در جایی که برهان و منطق خریدار نداشته باشد، نمیتوان راه به جایی برد. اگرچه نومید هم نباید شد و آگاهی را باید فریاد کرد، کاری که نگارنده تلاش در انجامش دارد. حافظ ما در باره این گروه میفرماید:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ما است آنچه البته به جانی نرسد فریاد است

شاید دادگری در مورد تاریخ ایران و گردانندگان و بلند پایگانش، به ویژه دوران پهلوی ها، باید از دید میهن دوستی و نوگرایی ارزیابی شود، که در هر دو برداشت، فراهم آوردن ابزار آسایش مردم ایران درکل، و انسانگرایی در جزء، باید در نظر باشد.

به نظر میرسد تا امروز کار کرد آرمانهای دینی و چپی در دنیای دو قطبی تاریخ ایران، مستقل و بر اساس میهن دوستی نبوده و هر دو دبستان، با انسانگرایی در تضاد بوده اند. یکی به دیکتاتوری پرولتاریا و دیگری به امت گرایی اسلامی باور دارد و از دید آنها مردمسالاری پدیده ای مربوط به آزادی خواهی است که هیچکدام به آن باور ندارند (مهندس مهدی بازرگان را انقلابی های اسلامی لیبرال خوانده، ملعونش نامیدند). در گزارش های تاریخی وابسته بودن آنها به بیگانگان بارها روشن شده است. بهر جهت باید از گفته چرچیل در مورد سیاست خارجی انگلستان، میهن او الهام گرفت. که

می گوید، "امپراتوری بریتانیا نه دوستان و نه دشمنان دائمی، بلکه منافع دائمی دارد" (ح. شوکت در تیررس 182).

با این بینش باید دید خادم و خائن و اشتباه کاران در تاریخ ایران چه کسانی بوده اند و در موقع حساس چگونه برای حفظ ایران و یا نوگرایی، یارگیری نموده و چه اندازه با خردمندی عمل نموده اند.

شوربختانه نخست وزیران با کمک پادشاهان یا بدون آنها برای کسب قدرت با هم دائم در ستیز و رقابت بوده اند و کمتر به منافع ملی در آن کارزار توجه می نمودند. بهترین آنها سرنوشتی مانند قائم مقام و امیر کبیر داشتند. شاید این رابطه را بتوان با داستان زیر روشن نمود.

"با روی کار آمدن خسرو پرویز؛ بزرگمهر روانه زندان شد. خسرو در نامه ای به بزرگمهر نوشت: " بهره دانش و خردمندی تو این شد که تو را کشتنی ساخت " بزرگمهر در پاسخ به او، نوشت: " تا بخت یار من بود از خرد خود بهره بردم، اکنون که بخت یار نیست از شکیبایی خود بهره می گیرم، اگرچه نیکوکاری بسیاری از دست من رفته، اما از بدکاری های بسیاری نیز آسوده شده ام، اگرچه لذت منصب وزارت از من سلب شده است، اما در عوض رنج ستمکاری آن نیز، با آن آوازه های بی پایه از من دست کشیده، پس مرا چه باک؟ "

در پیروی از این روش بود که کوتوله سیاسی خانی مانند میرزا آقاخان نوری جاسوس انگلیس با دو شرط نخست وزیری را پذیرفت: یکی کشتن امیر کبیر و دویم، امنیت جانی در زمان عزل از نخست وزیری (رجب نیا ر. 254).

کار مصدق در مورد رزم آرا و سپس قوام با این فلسفه نزدیک است. مصدق، اولی را با کمک فدائیان اسلام از سر راه خود برداشت و دویمی را می خواست محکوم و نابود کند که مجلس سنا نپذیرفت و به تلافی آن مصدق سنا را منحل نمود (شمشیری کتاب های...).

روش بررسی تاریخی

گزارش تاریخ سیاسی، در اصل بررسی سیاست گذشته است، چرا که با شفاف شدن نتیجه سیاست گذشتگان، بهتر می توان در مورد کار آنها دادگری نمود.

در روش پژوهش "گذشته نگر" (Retrospective) به ویژه با انتخاب نتیجه تاریخی، با استفاده از تورش (تعصب) ، می توان سرگذشت را به گونه ای بررسی و تجزیه و تحلیل نمود که روند تاریخی و یا وسیله، هدف یا سیاست های دولتمرد محبوب را توجیه کند.

شیفتگان مصدق با این دید، پرونده سیاسی او و خوب بودن "ملی کردن صنعت نفت" را بررسی می کنند و کم بود های مصدق و نادرستی های سیاست های او را در درازای زندگانش نا دیده می گیرند و یا نمی خواهند ببینند.

روش بهتر آن است که زندگانی و اندیشه های افراد را در روند تاریخی، و جایگاه آنها را در برابر دیگر نیروهای سیاسی داخلی و بیرونی مطرح در زمان و امکانات آنها، ارزیابی کنیم.

دید افراد کم دانش در مورد مصدق این بود که اگر نفت ملی می‌شد، هر روز پولی به در خانه آنها می‌رسید و جاری شدن آن پول فرضی با انجام "کودتا" از بین رفت!

ولی در جهانی که نیروهای امپریالیستی در دنیا، گردانندگان و کنترل‌کننده اصلی اقتصاد و سیاست جهانی هستند و مردم سابقه برکناری رضا شاه بدست بیگانگان را فراموش نکرده اند، فریاد مرگ به یکی (آمریکا یا انگلیس و یاد آور مرگ بر این و آن در جمهوری اسلامی)، از چاله به چاله افتادن است و سیاست درست آن است که از تضادها و رقابت آنها به سود ملی استفاده شود و بجای خصومت و قهر با درایت با آنها کنار آمد تا میهن نیرومند شده و منافع ملی تامین شود، تا ایران بتواند سری در بین سرها بلند کند، وگر نه درگیری با نیروهای بزرگ امپریالیستی مشیت به سندان کوفتن بوده، تضعیف ایران را در پی خواهد داشت. همانگونه که در زمان قاجاریه با روسیه (عهدنامه ترکمنچای...) و انگلیس (معاهده ی پاریس و جدایی افغانستان) انجام شد و کار مصدق و نتیجه رو در رونی اش با انگلستان و آمریکا از آن نوع بود و اسلامگرایان در هر دو مورد آتش بیار معرکه بودند (ح. شوکت، در تیر...).

زندگانی مصدق

مصدق در خانواده ای اشرافی بزرگ شده بود و از خویشاوندان پرنفوذ و نیرومندی بر خوردار بود. او پسر میرزا هدایت الله است که در دسته انگلوفیل تبار آشتیانی قرار داشت و اگر چه میرزا آرزو داشت روزی مستوفی الممالک شود ولی ناچار شد که به فرمان ناصرالدین شاه به رییس دفتری تن دهد، که البته مقام کوچکی هم نبود، و با وجود نارضانی از فرمان شاه نیرومند سرپیچی نکرده و سرپرستی کودکی 12 ساله به نام میرزا حسن را بعهده گرفت و آن کودک پس از مرگ میرزا هدایت، در 19 سالگی مستوفی الممالک شد.

شاید این عدم پیروزی پدرش و مستوفی الممالک شدن میرزا حسن 19 ساله بی آموزش و تجربه، انگیزه ای برای مصدق بود که هرطوری شده به بالاترین سطح سیاسی و قدرت برسد و ناکامی پدرش را جبران نماید. شاید پیروزی میرزا حسن نیز به او امیدواری داد که او نیز مانند میرزا حسن می تواند با نفوذ خویشاوندانش کم کم پیشرفت کرده و در نهایت به صدارت برسد. او به روشنی دریافت که پله های ترقی را تنها با ابزار قدرت و دسیسه و با همکاری راس هرم قدرت می توان پیمود.

مصدق در یک چنین خانواده برگزیده اشرافی و در ناز و نعمت به دنیا آمد و رشد کرد و بزودی با مفهوم تبعیض و برتری خانوادگی آشنا شد. او دریافت که در زندگانی سیاسی آنچه سرنوشت ساز است این نیست که "چه میدانی" بلکه "چه کسانی" را میشناسی و البته او بسیاری را میشناخت و نیز خیلی از کسان که باید او را میشناختند خودی هانی بودند که عمو، دانی، خاله و عمه جان ها و فرزندان و بستگانش بودند که با دربار، شخص شاه و صد البته سفارت خانه جان ها در ارتباط تنگاتنگ بودند و خلاصه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار بودند که حضرت والا به آنچه میل مبارکش میکشد برسد.

او با کار و کوشش و دود چراغ خوردن برای کسب آموزش آشنا نبود و پست و مقام و قدرت و ثروت چهار اسبه به دنبالش بودند، و شاید هرکس دیگری هم به جای او بود در برابر ناخواسته ها مانند او بر میآشت و از کوره به در میرفت.

او مانند امیر کبیر نبود که آشپز زاده قائم مقام فراهانی باشد و خودکامگی قاجارها را از نزدیک لمس کرده باشد و در اندیشه اصلاحات برآید و سرانجام در اثر لیاقت و دانش و توانایی های سیاسی به مقام صدارت برسد.

شاهزاده مصدق السلطنه میدانست که اگر به قدرت دربار و بیگانگان پشتیبان آنها وابسته نباشد پیشرفتی نخواهد داشت. خانواده قاجار او را از کودکی برای اشرافیت، ریاست، آسایش و گوش به فرمان اولیای امور بودن و بده بستان های سیاسی آماده کرده و پرورش داده بودند.

وابستگی به قدرت قاجارها، روحانیت و پشتیبانان بیگانه آنها رمز بالا رفتن مصدق از نردبان لرزان قدرت و سپس سبب فرود و شکست او در زندگانی سیاسی اش بود.

او در درازای زندگانش هرگز از حکم شاهان قاجار سرپیچی نکرد و برای همین بود که در دوران مشروطه نقش مهمی نداشت و در صف مبارزین قرار نگرفت. تنها ناسازگاری او با اولیای امور از دوران سید ضیاء بود که جلوی جولان سلطنه ها، دوله ها، ملک ها... را گرفت، آغاز گردید و در 25 مرداد بر پاد محمد رضا شاه پهلوی به اوج خود رسید. اگر او قدرتش پایه بر ارجمندی و پشتیبانی توده های آگاه ایرانی و نهادهای مردمسالار بود و نه بی سوادان غوغاگر خیابانی، امید به پشتیبانی کشورهای خارجی و یا خواست راس هرم نوین (برگرداندن قاجارها به سلطنت)، شاید به آن آسانی که طرفدارانش می گویند بدست چند روسپی و "لومین" گوش به فرمان کاشانی، از صحنه سیاست بیرون رانده نمی شد.

روند زندگانی مصدق او را به گونه ای بار آورده بود که در برابر سختی یا از میدان بدر می رفت، مانند آنچه در دوران حکومت رضا شاه کرد و یا خود را بیمار نشان میداد. بارها خود را در مجلس به غش می زد و گریه می کرد و یا در خانه بستری میشد و یا با تختخواب او را سر کلاس درس می بردند!، یا با کرنش مانند دست بوسی ثریا و با التماس از نیروهای بیگانه (آمریکا) می خواست به هدف خود برسد.

چون او سختی نکشیده بود و دشواری درس خواندن و افت و خیز های زندگانی اجتماعی و سیاسی امیر کبیر را نداشت و همیشه بعنوان یک اشراف زاده به عنوان نورچشمی بزرگ شده بود، انعطاف ناپذیر، دیکتاتور و یک دنده بود. نه تنها مخالفت با آراء خود را بر نمی تابید بلکه نمی دانست چگونه با دیگران بر سر مسائل دشوار مذاکره کرده و کشمکش را بنفع ملت حل نماید.

نخستین تجربه مصدق با کار نکردن ولی پول درآوردن در 9 سالگی اش رخ میدهد. آنجا که در پی درخواست پدرش از ناصرالدین شاه، به جرگه مستوفیان زبر دست دستگاه مالیه قاجار وارد میشود و "بی آنکه و وظیفه و کاری به عهده داشته باشد حقوق و مزایای چشم گیری دریافت می کند" (شمشیری زندگی نامه ر. 16 خاطرات ر. 32).

رشد شخصیتی و سیاسی و عادت به دریافت مزد بدون کار کردن مصدق، از همان دوران کودکی آغاز میشود و شکل می گیرد و به روشنی این درآمد بی تلاش از دید او طبیعی و عادی تلقی شده و برایش کم کم به صورت "حق" در میآید و البته در خاطراتش به آن اشاره ای نمی کند و از شرایط موجود در آن دوران خورده نمی گیرد و این مزیت اشرافی که از آن برخوردار بود را سر بسته به سیاق همان مستوفیان دوران قاجار نوشته است!

چند روز پس از مرگ میرزا هدایت، در 12 سالگی او لقب مصدق السلطنه را می‌گیرد و در 13 سالگی بدون انجام دادن کوچکترین کاری از چهار سازمان دولتی حقوق دریافت می‌کند (م. شمشیری ر. 25).

کجای این با مساوات و مردمسالاری همخوانی دارد؟ درآمد های باد آورده سبب میشود که از همان خردسالاری در زمره ی وفاداران به سلاطین قاچار درآمد تا به منافع و آسایش مالی و جانی او آسیبی نرسد، تا جانی که از راه دریافت ارث پدری و همین منابع درآمد در ردیف یکی از زمین داران بزرگ زمان خود درآمد.

اگر مهر و یاری ناصرالدین شاه برای مصدق کافی نبود، بنده نوازی مظفرالدین شاه نیز شامل حالش شد. در سال 1273 مظفرالدین ولیعهد همراه میرزا فضل الله وکیل الملک منشی باشی خود از تبریز به تهران می‌آید و نزدیک سه ماه در خانه شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما مهمان میشوند. با کاردانی ولیعهد و فرمانفرما، دایی مصدق، مادرش که بیوه بوده برای نزدیک شدن به شاه آینده یعنی مظفرالدین شاه به ازدواج وکیل الملک در می‌آید و در بازگشت مظفرالدین ولیعهد به تبریز، مصدق و این زوج نیز به تبریز می‌روند. این بازی به سود مصدق بود و از مسئولیت مالی او در قبال مادرش کم میکرد، و باری هم از دوش فرمانفرما برداشته میشد، و هم اینکه فرمانفرما امکان شنود از ولیعهد را پیدا می‌کرد.

مصدق جوان یک سال در تبریز می‌ماند و لابد از شیوه والی گری ولیعهد آموزش می‌بیند. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و مراجعت از تبریز و تاج گذاری مظفرالدین شاه، مصدق مورد مهر چندین شخصیت قاچار قرار می‌گیرد و با شیوه های دسیسه، فتنه و به ویژه به کاردانی های دانی جان فرمانفرما آشنا میشود.

همانگونه که امیر کبیر را با دسیسه در بار کشتند، نجم السلطنه و خواهرش مهد علیا، از همسران مظفرالدین شاه با راهنمایی فرمانفرما، مظفرالدین شاه را نسبت به اتابک بد بین نمودند و اتابک را ترور کردند و سپس وزارت خود کامه فرمانفرما به وزارت جنگ آغاز گردید.

او در یافت که با برهم زدن نظم بهتر می‌توان به امیال و آرزوها رسید و از آب گل آلود ماهی گرفت. در این جابجایی، جایگاه مصدق نیز بالا رفت و در 17 سالگی با کمک فرمانفرما به عنوان مستوفی خراسان منصوب و با استقلال آغاز به کار نمود و این امر تا آن زمان سابقه نداشت.

در حالی که اگر مصدق به مدرسه و یا حوزه علمیه می‌رفت در 17 سالگی طلبه ای بیش نمی‌بود، و در آن سن و با وابستگی اش به اشراف و با فرا گرفتن تحصیلات ابتدایی می‌توانست به دارالفنون برود که در آن زمان شاگردان بین 14 تا 16 ساله و اشراف بزرگتر از آن می‌توانستند به آنجا بروند، ولی کجا می‌توان شاگردی را با فرمانروایی برابر نمود. پس او مصمم میشود که به خراسان یعنی یکی از پر رونق ترین استان کشور برود.

مصدق السلطنه در 19 سالگی با دختر ظهیرالاسلام امام جمعه تهران ازدواج میکند و نزدیکی او به اسلامگرایان بیشتر میشود. او در جنبش مشروطه که بزرگترین نهضت زمان او در ایران بود، نه تنها کوچکترین نقش مترقی نداشت بلکه در جبهه پشتیبانی از شاهان خودکامه قرار داشت و در کتاب انقلاب مشروطه کسروی نامی از مصدق السلطنه برده نشده است! اسلامگرایان در زمان مشروطه

برای مبارزه با آزادی و دادخواهی اتحاد نا مقدسی را به رهبری محمد علی شاه و سید فضل الله نوری درست کرده بودند. کسروی که از بزرگترین فرهیختگان و حقوقدانان آن زمان و یک ملی گرای واقعی بود و بنیان گذار "هویت ایرانی عرفی" و درکی نه مانند مصدق بلکه غیر اسلامی از قانون داشت، در کشاکش پیرامون تنظیم قانون اساسی می گوید، "مشروطه اروپایی و کیش شیعی دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود" (کسروی ر. 291).

او سپس نشان میدهد که چگونه دربار که از این دو دستگی علمای مشروطه خواه و مشروعه خواه به رهبری شیخ فضل الله آگاه بود، برای رد قانون اساسی، استفاده کرد. محمد علی میرزا می گفت "تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم کرد". در مجلس همه نمایندگان متوجه این سیاست نمی شدند و "...پیروان شیخ فضل الله با هواداری از دین، شمشیری ساخته، با آن زبان هرکسی را میبردند"

برای نمونه⁴ او سخنان سید محمد تقی هراتی که نماینده اصناف مسگر، تفنگ ساز، کالسکه ساز، قداره ساز، ریخته گر و سفیدگر بود در مجلس را می آورد،

" ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور مملکتی بر وفق آن فیصله داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیة غورسی نموده، اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری (اجراء) شود. حالا باید از حجج اسلامیة استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده، این نظامنامه را تمام کنند" (کسروی 294-5).

سرانجام نیروهای عرفی در مجلس ناچار شدند که عقب نشینی کنند و پروانه دهند که ملایان در شرعی بودن قوانین دخالت داشته باشند و این ناتوان کردن مشروطه خواست قاجارها نیز بود. در واقع اسلام حربه ای برای ناتوان کردن مشروطه و ملی گرایی و به سود بیگانگان گردید.

در زمان احمد شاه با راهنمایی فرمانفرما، مصدق را که پس از برگشت از اروپا پس از تحصیل خیال ترک دوباره ایران و بازگشت به فرنگ را داشت، به حکومت فارس برگزیدند و تا زمان کودتای سید ضیاء در زمان نخست وزیری سپهدار رشتی که علاوه بر خیانت به حماقت نیز زبانزد بود، مصدق 41 ساله در آن پست بود و تا آن زمان هرگز مخالفتی با شاهان خودکامه قاجار از خود نشان نداده بود (شمشیری، قرارداد آرمیتاژ. ر. 211).

مصدق و دوری از عرفی گرایی

مصدق در پیشبرد کارهایش از هر ترفندی، از رشوه گرفته تا ترور استفاده می کرد. او به وکیل ایران در دادگاه لاهه قالی اعلائی دست یافت ایرانی هدیه میدهد، هینت همراهش را با شکولات سرگرم می کند. مستقیم و غیر مستقیم تهدید به مرگ میکند، مانند مفسد فی الارض نامیدن وثوق الدوله و رزم آرا و قتل های دیگر با آزاد گذاشتن فعالیت فداییان اسلام برای خشنودی کاشانی و ندیده گرفتن قتل کسروی، رزم آرا...، بی احترامی به مجلس یعنی رکن اصلی مشروطیت و انحلال آن، استفاده از روانشناسی جمعیت با کمک کاشانی بسود خود که همه از ترفندهای او بود.

پس از سی تیر 1331 که منافع کاشانی و اسلامگرایان با او در تضاد افتاد، مصدق پشتیبانی توده های غوغاگر را از دست داد و آن آغاز سرنگونی مصدق بود.

مصدق "ملی" برای مبارزه با پهلوی ها به اسلامگرایی و نه عرفی گرایی روی آورد!:

مانند آوردن قرآن به مجلس و در هنگام خراب شدن خانه اش که نگرانش جا نماز خانمش بودمثل اینکه در آن خانه، کتابخانه معتبری که حاکی از کتاب خواندنش باشد نبود.

پشتیبانان مصدق و عوام فریفتگان، فراموش کرده اند که "هر کس به اصل خود رجوع می کند" و به گفته آمریکایی ها "خون غلیظ تر از آب است". برای او منافع قاجاری برتر از منافع ملی بود.

مصدق چندین بار با عرفی گرایی مخالفت نمود. بار نخست در زمان انقلاب مشروطه که او در چنجه شاهان خودکامه قرار داشت.

بار دوم مبارزه با سکولاریزم و ملی گرایی بدست مصدق در زمان تحول و دگرگونی حکومت سلسله قاجاریه در مهستان برای جلوگیری از پادشاهی رضا خان، نشان داده شد.

بار سوم پس از نخست وزیری قوام بود که نیروهای کاشانی را تقویت نمود و پس از برکناری قوام، اسلامگرایان قدرت را کم کم از ترس حزب توده از او ربودند

و بار آخر در زمان خانه نشینی، با تایید بنیاد نهضت آزادی بود که روز شمار معکوس سرنگونی رژیم عرفی و با عیب شاه را کلید زد.

اینها همه از خدمات مصدق است و زیر پوشش مخالفت با حکومت پهلوی های "خودکامه" آنرا نمی توان پوشاند.

حال مصدق السلطنه را، با این ویژه گی ها که بر شمردیم، چگونه می توان نماد استقلال و ملی نامید؟ اگر او آزادی خواه بود می بایست حداقل در دوران زندگی سیاسی اش، این بینش را در رفتار و کردار خود نشان می داد، و مانند امیر کبیر و یا تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه و خواهر مظفرالدین شاه عمل می نمود، که از مدافعان انقلاب مشروطه و عضو "انجمن حریت نسوان" (انجمن مخفی ای که تحت فشار ملایان ناچار شدند آن را تعطیل نمایند) بود و با شاعران آزادی خواهی همچون میرزاده عشقی ارتباط داشت، تلاش میکرد.

تاج السلطنه همچنین انتقادهایی جدی به وضعیت حکومت و سلطنت برادرش، مظفرالدین شاه قاجار داشت و بسیاری از مشکلات کشور را حاصل عدم کفایت شاهان قاجار می دانست، و برای همین، مورد تنفر مظفرالدین شاه بود.

اگر در مصدق رگ ملی گرایی و مردم دوستی وجود داشت ، دست کم می توانست در دوران مشروطه مانند آن بانوی درباری عمل کند، ولی مصدق با سیاست قاچاری آشنا و فرمانبردار بود، "...غاصبین حقوق ملت در دنیا فقط یک قانون را شناخته اند:

پول بده والا سرت را می بریم. غلام ما بشو والا شکمت را پاره می کنیم. آنچه می کنیم همه را تحسین کن والا ترا و خانه ترا و عیال ترا آتش می زنیم..." (اعلامیه مجمع آدمیت).

مصدق در مورد برخورد با ناسازگاران سیاسی یک حالت دوگانه داشت. به آنها بد می گفت و شماری را خائن می نامید، ولی سر به زنگاه برای نیاز سیاسی خود با آنها کنار می آمد و کار می نمود! برای نمونه پیش از رفتن به نیویورک، مصدق دستور داد که مجلس سنا را به ریاست همان تقی زاده ای که مصدق درباره اش گفته بود: مادر دهر چنین خائنی نزیاییده برپا کنند. اما وقتی به مجلس رفت، با او یعنی تقی زاده روبوسی کرد! (مصدق 110).

مصدق کسانی از درون خانواده اش را که با آنها همالش داشت به آسانی خائن و یا مفسد فی الارض خطاب میکرد، ولی هرگز در مورد دایی جان فرمانفرما، احمد متین دفتری، نصرت الدوله فیروز و یا مظفر فیروز این واژه ها را بکار نبرد.

علی امینی در مورد مصدق می گوید، "دکتر مصدق سه اسلحه خصوصی داشت یکی عصا .. که بلند می کرد، دیگری مبالغه در نشان دادن ضعف و بیماری ... اسلحه دیگر او گریه بود که به وسیله آن مردم را به رفت می آورد و به دنبال خود می کشید". با این روان و سیاست می خواست به جنگ چرچیل برود. فردوسی خردمند در مورد کشور داری می گوید:

کسی کو بجوید همی تاج و گاه خرد باید و رای و گنج و سپاه....

آری مصدق بجز گنجی که گرد آورده و از آن خرج نمی کرد، هیچکدام را نداشت و توانایی فراهم آوردن رضایت و موافقت عمومی را نیز نداشت ولی می خواست با دست خالی با خودکامگی حکومت کند.

آنچه مسلم است او نماد ملی نیست.

افتخار نماد ملی به امیر کبیر،

نماد سیاست به قوام السلطنه،

و نماد خردمندی در دوران اخیر، به کسروی پرازنده است.

او نماد تفکر بی معنی "ملی- مذهبی" بود که در آخر با پیروزی اسلامگرایان به کرسی نشست. او در زمان هائی که در قدرت بود تند رو و آتشین مزاج بود و در برکناری افتاده و فروتن.

خواجگان در زمان معضولی همه شبلی و بایزید شوند

سر کار از دوباره باز آیند همه چون شمر و چون یزید شوند



مصدق و آخوند کاشانی



رزم آرا ، نخست وزیر که به خواست مصدق ، توسط فدائیان اسلام بقتل رسید .



آخوند کاشانی ، خلیل طهماسبی
تروریست فدائیان اسلام را بخاطر
ترور رزم آرا مورد ستایش
و نوازش قرار میدهد.

ویرانگران ۲۴

در ادامه بحث راجع به دکتر محمد مصدق، پژوهشگر صاحب نام علی میرفطروس اعتقاد دارد دکتر محمد مصدق، پل انتقال یا ارتباط تجربیات تاریخی ملت ما از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی است. از این روست که پرداختن به عقاید و عملکرد های سیاسی دکتر مصدق میتواند به ما، برای درک علل و عوامل تاریخی شکست ما در استقرار آزادی و جامعه مدنی کمک و یاری نماید.

دکتر مصدق- بعنوان یکی از بازماندگان خاندان قاجار- هیچگاه رضاشاه را بخاطر نقش قاطع او در انقراض سلسله بی لیاقت قاجارها، نبخشیده بود و بهمین جهت، برخلاف اصل یازدهم قانون اساسی مشروطیت و برخلاف همه نمایندگان مجلس، نه تنها در وفاداری «به اساس سلطنت و حقوق ملت» سوگند نخورده بود، بلکه از آغاز تا پایان پادشاهی رضاشاه - و سپس محمد رضا شاه - مصدق بعنوان یک «سیاستمدار همیشه مخالف» باقی ماند.

هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) که با مصدق روابط بسیار دوستانه و صمیمانه داشت، ضمن گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۲ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، درباره مصدق می نویسد:

«مصدق - اساساً- آدم منفی بافی است که در تمام دوران حیات سیاسی خود، جز اقدامات منفی و دادن شعار، کار دیگری نکرده و در دوره نخست وزیری خود نیز، اقدام سازنده ای انجام نداده است. کوشش برای تحلیل اعمال و اقدامات او بر پایه عقل و منطق، امکان پذیر نیست. او در هر قدم که با شکست مواجه شود، بدنبال دشمن تازه ای می گردد تا مسئولیت شکست خویش را بر گردن وی اندازد».

در تمامت این دوران، نه فرزندی سیاسی کسانی مانند محمد علی فروغی برای مصدق، جلوه و جذب ای داشت و نه فرهیختگی فرهنگی آنان در حمایت از اصلاحات اجتماعی رضاشاه برای پی ریزی مهندسی اجتماعی جهت خارج کردن ایران از قرون وسطای تاریخ خویش.

مصدق در سراسر دوران رضا شاه و محمد رضا شاه بعنوان یک منتقد شجاع و شریف درخشید، اما آن زمان که بعنوان سخنگوی خواست ها و آرزو های یک ملت، محبوب ترین و مقتدرترین شخصیت سیاسی ایران گردید، در اسارت «وجاهت ملی» و یا در حصار محدودیت ها و سوداهای سیاسی دیگر، نتوانست آنچه را که او «آزادی»، «رفاه ملی»، «ترقی و توسعه» و «حکومت قانون» می نامید، تحقق بخشد و لذا کوشید تا در یک شرایط هیجانی، جامعه ایران را از بحرانی به بحرانی دیگر و از عصبیتی به عصبیتی دیگر پرتاب کند، و این- چنانکه گفته ایم- یکی از مشخصه های رهبران پوپولیست در «جامعه توده وار» (Société de Masse) می باشد.

رهبران پوپولیست، در توسعه نیافتگی جامعه رشد می کنند، در بستر بیسوادی های فرهنگی و بی نوانی های سیاسی- اجتماعی مردم، قوام می یابند و با ترکیبی از شعار و هیجان و عصبیت و عوام زدگی و عظمت طلبی، بصورت «پیشوا» یا «پدر ملت» ظاهر می شوند. خاستگاه و پایگاه سنتی «پیشوا» باعث می شود تا در اوج جنبش، رهبران قدرتمند مذهبی (مانند آیت الله کاشانی) نیز با وی، همدل و همراه گردند، هم از این روست که عموم جنبش های پوپولیستی در کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین، دارای مؤلفه قدرتمند مذهبی می باشند.

بخاطر خصلت عصبی و آنارشیک خود، «پیشوا» نمی تواند به مشکلات مشخص سیاسی- اجتماعی، پاسخی مشخص دهد و لذا، با عمده کردن «توطئه» یا «دست بیگانگان»، کوشش می کند تا ضعف ها و نوانی های خویش را پنهان کند. به عبارت دیگر: رهبر پوپولیست، هم، «آشوب زا» ست، و هم، «آشوب زی». او تنها در آشوب و آشفتگی و عصبیت و بحران است که می تواند ادامه حکومت خود را تضمین کند. بررسی عملکردهای دو سال و نیمه حکومت دکتر مصدق - متأسفانه - مصداق عینی چنین رهبری است. به جرأت می توان گفت که در میان رهبران سیاسی ایران - از مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ - هیچ رهبر یا شخصیت سیاسی را نمی توان یافت که مانند دکتر مصدق، اینهمه، دچار «توهم توطئه» بوده باشد!

نهم اسفند ۱۳۳۱:

نقطه آغاز برای پایان حکومت دکتر مصدق؟!

با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به حکومت، باد قدرت مطلقه بر پرچم دولت مصدق وزید و او محبوب ترین و قدرتمندترین شخصیت سیاسی زمان شده بود و لذا بقول محمد علی موحد: کوشید «تا تنور داغ است، عرصه را بر فتنه انگیزان تنگ گرداند» (موحد، ج ۲، ص ۵۶۲). مصدق ابتداء نمایندگان مخالف مجلس را مرعوب و منکوب ساخت و در فضائی از ارعاب و توهین و تهدید نمایندگان مجلس با کسب اختیارات ۶ ماهه و سپس ۱ ساله، به تحکیم قدرت و موقعیت خود پرداخت و سپس، مبارزه با شاه و دربار را در صدر مبارزات سیاسی خویش قرار داد. مصدق که ضمن بستن دفاتر شاهپورها و شاهدخت ها، مادر و خواهر شاه (اشرف) را نیز به خارج روانه کرده بود و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او، منع نموده بود، اینک به توصیه دکتر فاطمی به این نتیجه رسیده بود که «بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت شود».

(موحد، ج ۲، صص ۶۸۲-۶۸۳، به نقل از یادداشت اول اسفند ۱۳۳۱، مهندس حسینی).



تظاهرات نهم اسفند ۱۳۳۱

به گزارش هندرسون:

«در تابستان گذشته (پس از ۳۰ تیر و برکناری قوام السلطنه)، مصدق بر اساس شرایط خود، موقتاً با شاه آشنی نمود و فرار شد که شاه از او پشتیبانی نماید و مصدق نیز در اختیارات شاه دخالتی نکند. برای مدتی، مصدق این قول و فرار را به نفع خویش تلقی و تعبیر می کرد که بر اساس آن، وی امیدوار بود که کنترل کامل بر همه نیروهای ارتش و از جمله نیروهای پلیس و انتظامی را بدست آورد تا سپس، تمام اختیارات سیاسی و استقلال اقتصادی شاه را از وی سلب نماید.» (از گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱).

همانطور که گفته ایم: دکتر مصدق - بعنوان تجسم آرمان ها و آرزوهای ملت ایران در مقابله با تحقیرها و اجحافات درازمدت استعمار انگلیس - گوهر عزت و استقلال ایران را در نگین اراده خود داشت، اما - متأسفانه - او در هیاهوها و جنجال ها و عصبیت های سیاسی، این «بار امانت» یا گوهر عزت و استقلال را چونان «ملک شخصی» یا بسان یک «گروگان»، در نهانخانهء ضعف ها و سوداهای سیاسی خویش، محبوس ساخته بود.

هندرسون که روحیه و روان دکتر مصدق را بخوبی می شناخت، در یک پیش بینی دقیق (بتاریخ ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱) روند حرکت های آینده دکتر مصدق را - پس از دریافت آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس - چنین توصیف می کند:

«زمانی همه امیدوار بودند که مصدق می تواند مشکل نفت را حل و فصل کند و مصدق نیز مخالفان خود را با این حربه می کوبید که: آنان در راه او سنگ اندازی و مانع تراشی می کنند، ولی اینک (با آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس) برای خود مصدق روشن شده که راه فرار ندارد. پیشنهادهای اخیر انگلیس دربارهء غرامت - چه در صورت ردّ و چه در صورت قبول - به سقوط مصدق منجر خواهد شد. برحراست ترین اعضا جبههء ملی که جزو نزدیکان دکتر مصدق اند، با این پیشنهادهای مخالفت می کنند و مصدق ناچار است که با آنان همدل و همراه باشد. در چنین شرایطی، مطمئن ترین راه این است که او ابتداء به دربار بپردازد و کانون

تمرکز مخالفان خویش را برجیند و آنگاه شکست مذاکرات نفت را اعلام کند».

مصدق معتقد بود که «شاه باید مانند سلاطین انگلیس و سوئیس، سلطنت کند نه حکومت». این اعتقاد، نه با فلسفه سیاسی مصدق نسبتی داشت و نه - اساساً - با ساختار سیاسی - اجتماعی ایران، پیوندی. به راستی! کدام ساختار سیاسی - اجتماعی ایران شبیه به انگلیس یا سوئیس بود تا پادشاه آن باشد؟ از این گذشته، عملکردهای شخص دکتر مصدق در مقابله با شاه و مجلس، کسب فرماندهی کل قوا و سرانجام، انحلال مجلس شورای ملی، به عملکردهای کدامیک از نخست وزیران انگلیس و سوئیس شباهت داشت؟

با توجه به مخالفت های پایدار دکتر مصدق با رضا شاه، (بخاطر نقش وی در برکناری احمد شاه و انقراض سلسله قاجار) و با توجه به مجموعه عملکردهای مصدق در طول سلطنت محمدرضا شاه، آیا مصدق در سودای سیاسی دیگری بود؟ مصدق که احمدشاه را بعنوان «پادشاه جوانبخت» و «شاه وطن پرست» بارها مورد ستایش و تمجید قرار داده بود، چه بسا که در سودای بازگشت و استقرار مجدد سلطنت قاجارها بود، در این باره، حسین مکی می نویسد:

« دکتر مصدق، می خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ماه ۱۳۳۱، اکبر میرزای صارم الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچه های محمد حسن میرزا - ولیعهد احمد شاه - ملاقات کند. دکتر صحت که طیب مخصوص محمد حسن میرزا بود، گفت: بچه های محمد حسن میرزا قبول نکردند» (مکی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ مینوی، ص ۳۴۸).

در اول اسفند ماه ۱۳۳۱ (= ۲۰ فوریه ۱۹۵۲) آخرین پیشنهادات نفتی آمریکا و انگلیس مورد توجه دکتر مصدق قرار گرفته بود و بقول فؤاد روحانی (کارشناس ارشد و مشاور نفتی دکتر مصدق): «موضوع ۸۰٪ خاتمه یافته تصور می شد» اما - ناگهان - مصدق تصمیم گرفت تا شاه را برای مدتی از ایران دور کند! با توجه به موافقت ضمنی یا کتبی مصدق با آخرین پیشنهادات نفتی، آیا او می خواست که در پرتو جشن ها و هیجان ناشی از این «پیروزی» در جامعه، بر مخالفان سیاسی خود فائق آید و با طرد محمد رضا شاه از کشور، از وی یک «احمد شاه قاجار» بسازد؟ با توجه به قبضه کردن فرماندهی ارتش و نیروهای انتظامی توسط مصدق، آیا مصدق، در غیبت شاه، می خواست که با نوعی «کودتای سفید»، مقدمات تغییر رژیم پهلوی را فراهم نماید؟ پاسخ قطعی به این سئوالات، دشوار است. هندرسون در گزارش خود (بتاریخ ۱۰ مارس ۱۹۵۲ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱) می نویسد: «مصدق که انگلیسی ها را بیرون رانده، مجلس شورای ملی را فلج کرده و مجلس سنا را نیز منحل نموده، همه سیاستمداران معروف را تارو و مار کرده و صاحب منصبان ارشد لشگری و کنسوری را از کار برکنار نموده و چندین عضو خاندان سلطنتی را به تبعید فرستاده، اینک به سراغ شاه رفته است. شاید بعد از شاه، نوبت مجلس باشد که بخواهد خود را از شر آن نیز برهاند ... مصدق، مردی است که مفهոր احساسات و پیشداوری ها و بدگمانی های خویش است و مانند بسیاری از اعضاء خاندان قاجار، کینه ای پنهانی نسبت به شاه دارد. او شاه را به چشم «فرزند آن شیاد و ستمکار» (رضا شاه) می نگرد که همواره در تضعیف قدرت و اعتبار او می کوشد ...».

چنانکه خواهیم دید، حوادث بعدی (خصوصاً در ۲۵ مرداد ۱۳۳۱) تمایلات پنهان مصدق یا انگیزه های درونی پاران نزدیک او (خصوصاً دکتر حسین فاطمی) را آشکار ساخت.

در چنان شرایطی، با متهم کردن شاه و درباریان به «مداخله و تحریک مخالفان»، مصدق اعلام کرد که بزودی استعفاء خواهد داد و به مردم خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و دربار از اجرای وظایف خود بازمانده است. شاه از علاء (وزیر دربار) خواست تا پادرمیانی کند و مصدق را از این کار بازدارد. علاء در روز دوم اسفند ماه ۱۳۳۱ به نزد مصدق رفت و در برابر اعتراضات مصدق درباره تحریکات شاه، گفت: « که شاه همواره با نظر مخالفان مصدق برای برکنار ساختن او مخالفت کرده است». ... این سخن علاء با آنچه که در گزارش های هندرسون دیده ایم، کاملاً درست و صادقانه بود.

در هر حال، با کوشش کمیته هفت نفره مجلس در ملاقات های متعدد با شاه و مصدق از جمله، قرار شد: اولاً؛ شاه، افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس، دستور از نخست وزیر خواهند گرفت.

ثانیاً؛ شاه باید دشمنان مصدق را به دربار راه نهد و از ملاقات با آنان خودداری کند،

ثالثاً؛ شاه از تقسیم اراضی سلطنتی در میان رعایا دست بردارد ... شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اول و دوم را به کار خواهد بست، اما فکر می کند که تقسیم اراضی بین رعایا به لحاظ آینده کشور، ضرورت دارد و حاضرست که در این باره با دکتر مصدق مذاکره کند. (مؤجد، ج ۲، صص ۶۹۰-۶۸۹)

این توافق، موجب نارضایتی آیت الله کاشانی، حسین مکی و بسیاری از سیاستمداران دیگر شد. مکی که «شاه را مثل موم در دست مصدق» می دانست، توافق شاه با مصدق را باعث زیاده خواهی و تقویت روحیه قدرت طلبی مصدق و زمینه ای برای سرنگونی سلطنت شاه ارزیابی می کرد.

در شرایط روحی بسیار دشوار - که شاه از سلب حقوق قانونی خود توسط مصدق و بی حرمتی افسران نسبت به خویش، افسرده و پریشان است و بقول همسرش - ثریا اسفندیاری - «فضای کاخ اختصاصی برای ما غیر قابل تحمل شده بود و شاه، نیمه شبان مرا از خواب بیدار می کرد تا محض احتیاط، اتاق مان را عوض کنیم. شب ها در حالیکه اسلحه ای زیر بالش خود گذاشته ایم به رختخواب می رویم و هر بار که بر سر میز غذا می نشینیم، یک دست مان قبضه اسلحه را می فشارد و محمدرضا از خوردن غذایی که در برابرش می گذارند پرهیز می کند، چون ممکن است بخواهند مسمومش کنند...» (۲۲) در چنین شرایطی (با توجه به وجود پیشنهادات مربوط به نفت)، مصدق در ملاقاتی با شاه، پیشنهاد می کند که «شاید بهتر باشد اعلیحضرت مدتی در خارج از کشور بمانند تا اوضاع آرام گیرد. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نمود و پرسید: کی می تواند از کشور خارج شود؟ مصدق گفته بود: همین شنبه ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱.

هندرسون در گزارش خود به تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۵۲ (۶ اسفند ۱۳۳۱) می نویسد: «امروز صبح، شاه به علاء (وزیر دربار) گفته است که اعصابش چنان خراب است که نمی تواند تا ۲۸ فوریه (۹ اسفند) در تهران بماند و می خواهد، صبح ۷ اسفند با اتوموبیل روانه بغداد شود و از آنجا به اروپا عزیمت نماید. مصدق نیز گفته که بهتر است شاه همین فردا روانه شود، اما به اصرار علاء، قانع شده که حرکت شاه تا روز شنبه به تأخیر افتد.»

با آگاهی آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی، دکتر بقائی، حسین مکی، قوام السلطنه و دیگران از خروج شاه و مخالفت آنان با سفر وی، در فضائی از بیم و توطئه و بی اعتمادی و تشویش، جمع کثیری از مردم تهران در برابر کاخ سلطنتی ازدحام می کنند تا مانع مسافرت شاه شوند. به گزارش خبرنگار روزنامه کیهان:

«تا نزدیکی ظهر، کلیه دکاکین تعطیل شدند. (مردم) به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه شوند ... عده ای با صدای بلند گریه می کردند ... عده ای در بازار فریاد می زدند: بچینید! مملکت از دست رفت ... در نزدیک کاخ مرمر، زنان، تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت ...» (موحد، ج ۲، ص ۶۹۲).

در حالیکه نشریات و روزنامه های حزب توده تظاهرات نهم اسفند را «تظاهرات مشتکی ارازل و اوباش» و «زنان بدکاره» نامیدند، خبرنگار روزنامه شاهد گزارش داد:

«... ساعت از ۱۴ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گردآمده بودند و شماری کفن پوش هم در میان آنان دیده می شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشاپیش آنان بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیت بازاری، افراد وابسته به حزب زحمتکش که خود بقائی - رهبر حزب - پیشاپیش آنان بود، و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه - چون امیراحمدی و شاه بختی و گرز و گیلانشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج، همراه سرگرد خسروانی - مدیر باشگاه - در جلوی کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ، یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می شدند. در پیشاپیش آنان خانمی جوان بنام ملکه اعتضادی در اتوموبیل رویار، ایستاده و با میکروفونی در دست، پیام می فرستاد و به طرفداری شاه شعار می داد و فریاد می زد: «شاه نباید کشور را ترک کند». (ابراهیم صفائی، ص ۲۴۷ به نقل از: متینی، ص ۲۳۶).

در این هنگام، مصدق که برای مشایعت و خداحافظی با شاه به کاخ رفته بود، با تظاهرات خشمگینانه مردم، دچار ترس و تشویش گردید و لذا توسط راننده شاه از یکی از درهای فرعی کاخ، به بیرون هدایت شد.

به گزارش هندرسون از ساعات ۵ تا ۷ شب نهم اسفند ۱۳۳۱:

«هزاران نفر از مردم در خیابان کاخ، راه را بر مصدق بسته و به تظاهرات و پشتیبانی از شاه پرداختند ... بهنگام مراجعت مصدق، جیب های پر از سربازان به سوی خانه مصدق در حرکت بودند. تظاهرکنندگان با جیب به در خانه مصدق کوبیدند و بر محافظین خانه غلبه یافتند. مصدق با پیژامه به بالکن خانه رفت تا جماعت را آرام کند، ولی با هو و جنجال آنان روبرو گردید، بناچار مصدق برای مقابله با تحریکات عمال انگلیسی، توسط علاء از نیروهای گارد شاهنشاهی کمک خواست و سرانجام، با همان پیژامه از دیوار پشت خانه، بالا رفته و همراه با فاطمی با اتوموبیل به سوی مقصدی نامعلوم حرکت کرد. در ساعت ۵ بعد از ظهر، هنوز هزاران نفر در اطراف خانه مصدق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه، ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ، با مردم سخن گفت و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرد.»

بدینال این تظاهرات، در عصر روز نهم اسفند، اعلامیه ای درباره مسافرت شاه از طرف دربار صادر شد که در آن آمده بود: «... این تصمیم شاهانه، موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبه مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری، خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه،

پیوسته معطوف به رعایت افکار عامّه می باشد، با سیاس‌گذاری و قدردانی از احساسات پاک مردم، فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرمودند.» (فاتح، ص ۶۵۱، به نقل از متینی، ص ۲۲۶)

تظاهرات نهم اسفند بر عزّت و اعتبار دکتر مصدّق، ضربه سنگینی وارد کرد و بر اعتماد به نفس شاه و اطمینان او از «حسن شاهدوستی مردم»، افزود.

در چنان شرایطی است که دکتر مصدّق ضمن اینکه تظاهرات مردم را یک «عائله» و «توطئه ای برای قتل او» نامید، در زنجیره عصیّت ها و عصیانیت ها، آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس را در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ رد کرد ... و بدین ترتیب: همهء تلاش ها و امیدها و آرزوهای ملّی بر باد رفت ...



آیا برآستی ملی کردن صنعت نفت به سود ایران و ایرانی بود؟ به این سؤال ایران یار فرهیخته دکتر سیروس ابراهیم زاده پاسخ میدهد.

«یک تمدن بزرگ تا از درون منهدم نگردد
از بیرون مغلوب نمی شود»

«ویل دورانت»

ملی کردن نفت، در آغاز دهه ۱۳۳۰، یک خطای بزرگ سیاسی، یک اشتباه محاسبه اقتصادی و یک خبط عمده اجتماعی بود. اغلب آنهایی که به عنوان نمایندگان مجلس شورای، پای منبر ملی شدن نفت سینه می زدند و غوغای «سبحان ما اعظم شانی» در انداخته بودند، بی هیچ گفتگو، درد وطن داشتند و در سلامت نفسشان تردیدی نبود ولی ظرفیت درست اندیشیدن و به هنگام عمل کردن را فاقد بودند. یعنی اکثریت باتفاق، اگر نگوئیم صددرصدشان میهن دوست بودند، اما نمی دانستند چگونه از این همه احساس به سود کشور بهره برداری کنند. هیچ یک از سردمداران جبهه ملی، که بنیان گذاران نخستین آن بیش از ۱۹ تن نبودند و بفاصله چند ماه از تشکیل این جبهه یک سوم اعضای آن کنار رفتند، کوچک ترین اطلاعی از صنعت نفت، اعم از اکتشاف، بهره برداری، بازاریابی و حمل و نقل نداشت، حتی مشاور نفتی نخست وزیر، سید کاظم حسینی، تحصیلات شخصی اش در راه آهن و معدن مس بود!

این گروه اندک که در اثر نطق های مهیج و پر سرو صدای سیاسی، گروهی از عوام و مردم کوچه و بازار را به دنبال خود کشانده بودند، به هیچ روی متذکر معنی واقعی عبارت «ملی کردن» نبوده و نمی دانستند تملک و مصادره یک شرکت بزرگ صنعتی، ولو خارجی، در پایان نیمه اول سده بیستم، به سود کشور نیست، زیرا ملی کردن، طبق تعریف، عبارت است از تغییر یا تحصیل کنترل یا مالکیت اموال خصوصی بوسیله دولت.

ملی کردن یک صنعت از لحاظ تاریخی موضوع تازه ایست که منطبق با

نظریه‌های سوسیالیستی و کمونیستی است و در یک اقتصاد آزاد که برپایه رقابت بنا شده جایی ندارد. در انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه کلیه بانکها، زمین‌های کشاورزی و شرکت‌های صنعتی و بیمه و خلاصه تمام وسایل تولید بنگاه‌های خصوصی ملی اعلام شد و به دولت تعلق گرفت. پس از جنگ جهانی دوم با روی کار آمدن دولت کارگری در انگلستان نیز صنایع ذغال سنگ، برق، گاز، کشتیرانی و حمل و نقل ملی گردید و دولت سوسیالیستی فرانسه هم به راه انگلیس رفت و صنایع خصوصی مهم را ملی اعلام کرد.

در کشورهای در حال توسعه مانند اندونزی، مکزیک و کوبا و ایران، انگیزه‌های سیاسی نظیر حس انزجار و تنفر از کنترل خارجی بر صنایعی که عمدتاً کشور به آنها متکی است، نقش اساسی در تملک شرکتهای خصوصی خارجی دارد. مکزیک در سال ۱۹۳۸، یعنی ۱۲ سال پیش از ایران، نفت خود را ملی کرد ولی جز ناکامی و فقر و تنگدستی بهره‌ای نبرد. در کوبا با روی کار آمدن دولت کمونیستی، کلیه شرکتهای خارجی ملی گردید که هنوز هم مردم آن از نتایج زیانبار این اقدامات حساب نشده در رنج‌اند.

این را هم باید افزود که تملک و کنترل صنایع و شرکتهای خصوصی بوسیله دولت هرگاه با پرداخت فوری غرامت همراه باشد ملی کردن نامیده می‌شود و چنانچه پرداخت غرامت هم‌زمان صورت نگیرد مصادره است. اولی را در اصطلاح بین‌المللی (Nationalization) و دومی را (Expropriation) می‌نامند اولی در کشورهای توسعه یافته صورت می‌گیرد که دولت‌ها با پرداخت غرامت، یا قیمت عادلانه، تاسیسات را به ملکیت بخش عمومی منتقل می‌کنند، و دومی در کشورهای در حال توسعه پدید می‌آید که بیشتر ناشی از حس تنفر از بیگانگان است که سیاست پیشگان با منظور خاصی در میان مردم انتشار می‌دهند.

هیچ یک از کشورهای کمونیستی، پس از ملی کردن صنایع و شرکتهای خصوصی، خود را ملزم به پرداخت قیمت اموال و سرمایه‌ای که تصاحب کرده بود نمی‌دانست. در روسیه، چین، کره شمالی و کوبا میلیاردها دلار سرمایه‌های

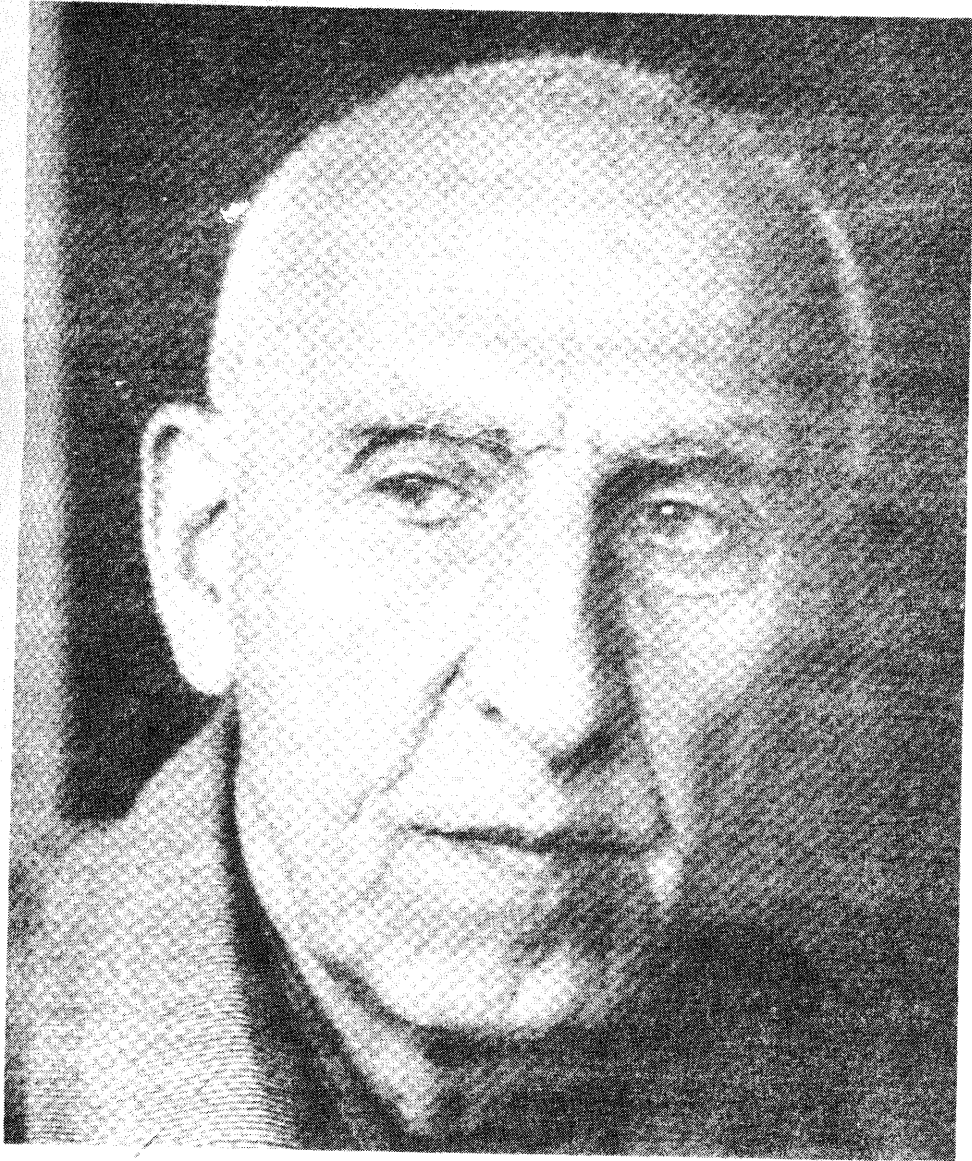
خصوصی به تملک و نظارت دولت در آمد. با انتقال این سازمانها و شرکتهای به بخش عمومی، کارآئی و فراوری بواسطه سوء مدیریت و دیوانسالاری و افزایش تعداد کارگران و کارمندان، کاهش می یابد و شرکت یا صنعت ملی شده باری می شود بر دوش بودجه عمومی.

بانکها و صنایع بخش خصوصی آلمان و انگلیس و فرانسه کارآمدترند تا نظایر آن در شوروی پیشین و کارخانجات و شرکتهای خصوصی ژاپن سودآورتر از رقیبان خود در چین کمونیست می باشند. پیش از فرو ریختن دیوار برلین، آلمان غربی سالی صدها هزار تن کره به روسیه شوروی صادر می کرد، در صورتی که کشور شورواها از لحاظ جمعیت و وسعت خاک و تنوع منابع زیرزمینی به مراتب غنی تر و بالقوه با استعدادتر از آلمان بعد از جنگ بود.

تملک صنعت نفت و اشغال تاسیسات وابسته به آن توسط دولت ایران، اگرچه مورد پسند مردم قرار گرفت، اما به نتیجه مثبت نرسید، زیرا اولاً انتقال دارایی های شرکت نفت به دولت قهری و به صورت مصادره بود. دوم کارگردانان اصلی این درام نیمه تمام، باوجود این که بعضاً در کشورهای اروپایی درس خوانده بودند، کوچک ترین اطلاعی از بزرگترین صنایع کشور خود نداشتند، لذا نه تنها نتوانستند به وعده های خود، یعنی به دست آوردن روزی سیصد هزار لیره درآمد، عمل کنند، بلکه با بسته شدن در چاههای نفت و تعطیل بزرگترین پالایشگاه جهان، بیش از شصت هزار کارمند و کارگر شرکت نفت را وابسته به بودجه دولت کردند، که چون درآمد بخش عمومی تکافوی هزینه های جاری را نمی کرد، پنهانی و بدون کسب اجازه از مجلس، به انتشار اسکناس بی پشتوانه پرداختند.

این هم از غرائب است که دولتی به چنین اقدام خلاف قانون دست زد که خود را مدافع حقوق مردم معرفی کرده بود، و حتی بعد از سقوط خود را دولت قانونی میدانست!

ظاهراً مصدق تا روز آخر عمرش تشخیص نداده بود که در اثر جدا شدن افراد با نفوذی مانند سیدابوالقاسم کاشانی، مظفر بقائی، حسین مکی، و هم چنین تکیه کردن بیش از حد متعارف به حزب توده ایران سقوط او سریع تر گردید. کودتای



آیة الله العظمى آقا محمد باقر (ق) صاحب
مکتب

مصدق در ۱۳۳۵ ترسائی

۲۸ مرداد با کمک چند تن از سران بازنشسته ارتش، به آسانی مصدق را از مصدر قدرت پائین کشید، و دیگر تحت هیچ شرایطی او نخست‌وزیر نبود. مصدق از روزی که در مقابل استیضاح نمایندگان مخالف از رفتن به مجلس استنکاف ورزید، نخست‌وزیر قانونی محسوب نمی‌شد... گویی این هم از خصلت مدعیان وجاهت ملی است که حتی پس از سقوط، از ملت طلبکاری می‌کنند. مصدق در اثر زیاده‌روی‌های بی‌مورد و سوءسیاست غرور انگیز گروهی از یاران و همگنان بی‌تجربه، محبوبیت خود را از دست داده بود. او مانند بسیاری دیگر که به قدرت می‌رسند، اهل مشورت نبود. بیشتر تصمیمات حاد را شخصا می‌گرفت و اعتنایی به نظرات دیگران نداشت، بویژه بعد از واقعه ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و بازگشت مجددش به قدرت و احراز مقام وزارت دفاع، غرور او بیشتر گردید و احساس شکست‌ناپذیری به او دست داده بود و به همین رو در پاسخ سیدابوالقاسم کاشانی که خطرات استبداد شخصی را به او متذکر شد و از عواقب روشی که در پیش گرفته، وی را برحذر داشته بود، در کمال گستاخی و بی‌تفاوتی می‌نویسد: «من تنها مستظهر به ملت هستم» و تاریخ نشان داد که در روز ۲۸ مرداد «ملت» برای حفاظت او کوچکترین اقدامی نکرد.

توده‌ای‌ها و مصدق‌شیدایان معتقدند که امریکاییان با هزینه کردن چند صد هزار دلار و راه انداختن عده‌ای از پابرهنگان جنوب شهر و لوتیان بازار و چند زن بدکاره موفق شدند کودتای ۲۸ مرداد را به راه بیاورند.

این نوع توجیحات عوامانه، بیش از آنکه موید قدرت قانونی بودن نخست‌وزیر محبوب باشد، نشانه ضعف و ناتوانی رژیم است که با مشتی دلار و اعتراض شمار اندکی از مزدبگیران جنوب شهری سقوط می‌کند!

اگر به‌زعم این قبیل مجذوبین احساسی، دولت ملی و قانونی را یک عده اویاش ساقط کرده باشند که وای بر حال آن مردمی که حکومتشان چنین آسان فرو می‌ریزد و از هم می‌پاشد.

اقلیت بسیار ناچیزی به نام جبهه ملی، که از لحاظ تشکیلاتی، مدیریت، قدرت مالی و شمار روشنفکران، قابل مقایسه با حزب توده و سازمان منظم و

انضباطی آن نبود، از طریق وجاهت ملی یکی دو تن از رهبران خود و با مانورهای پارلمانی و شبه دموکراسی مانند نطق‌های قبل از دستور، از اکثریت انداختن مجلس، بست نشستن، لجن مالی کردن مخالفین، و نوشتن مقالات تند و احساسی برای جوسازی، خود را به قدرت رساند و قانون ملی شدن نفت را در فضای ترورهای سیاسی، از تصویب مجلس شورای ملی «مجدوب و مرعوب» گذراند.

بدون تردید سوءسیاست مدیران «شرکت نفت ایران و انگلیس» و غفلت و قصور آنان در انجام تعهدات مدلول قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳)، و هم چنین دخالت‌های بی‌جای آنان در سیاست داخلی کشور از طریق دولت‌های بی‌کفایت بعد از شهریور ۱۳۲۰، حس انزجار و نفرت عمومی را علیه شرکت مزبور برانگیخته بود. چنانچه به جای حضرات به اصطلاح «جبهه ملی» چند نفر افراد آگاه و بینا و آینده‌نگر و کارکشته زمام امور را در دست داشتند، بهتر می‌توانستند در استیفای حقوق غصب شده ملت ایران اهتمام کنند.

بدبختانه جنبش ملی کردن نفت، برخلاف آنچه رهبران جبهه ملی در مجلس و رسانه‌های گروهی وعده کرده بودند، مطلقاً در کار خود توفیقی نداشت. با گذراندن قانون ملی شدن نفت، فقر و تهیدستی از میان نرفت، بی‌سوادی ریشه‌کن نشد، جامعه پیشرفت نکرد، روزی سیصد هزار لیره انگلیسی درآمد بدست نیامد، و نفوذ سیاسی دولت انگلیس کاهش نیافت. بلکه برعکس آثار شومی برجای نهاد که حذف آزادی‌های فردی و اجتماعی در دوره ۲۵ ساله بعد، در محاق کشیدن مطبوعات و نشریات، از بین بردن امنیت قضایی، استبداد شدید دولتی، محدود کردن رقابت‌های اقتصادی و دزدی‌های کلان از اموال عمومی و فساد اولیای امور و ریخت و پاشهای مالی، نمونه‌های بارز آن به شمار می‌رود. اینک که آن هیجانهای غیرمنطقی و احساسی فرونشسته و آن مزاج‌ها تند و آتشین فرو مرده و بیشتر آنهایی که با شعارهای مردم‌فریب و وعده‌های توخالی به قدرت رسیدند، در بستر خاک فرو خفته‌اند، بهتر می‌توان نسبت به سخنان پوچ و شعارگونه آن روزگار داوری کرده و ناری‌ها و کاستی‌های آن را مورد بررسی قرار داد.

حقیقت این است که مصدق و یاران و مشاورانش، با تمام هیاهو و غوغایی که به راه انداختند، مطلقاً در کار ملی کردن نفت توفیقی نداشتند به دلیل این که:

۱- درآمد ایران از تولید نفت در اثر ملی شدن، نسبت به درآمد کشورهای همسایه که نفت خود را ملی نکرده نبودند نه تنها بالاتر نرفت، بلکه کاهش یافت و سهم درآمد نفتی کویت، عراق و عربستان سعودی از ایران بیشتر شد، و این هرسه کشور کاهش نفت ایران را جبران کرده بر درآمد خود افزودند.

۲- در تمام دوره زمامداری مصدق، ایران نتوانست به کشورهای خارج نفت صادر کند.

۳- بزرگترین پالایشگاه جهان در آبادان سه سال بسته ماند و پس از بازگشایی از مقام اول پالایش دنیا سقوط کرد.

۴- عربستان سعودی در تولید و صدور نفت از ایران جلو افتاد و مقام نخست را به خود اختصاص داد.

۵- در اثر ملی کردن نفت، ایران کلیه حقوق و امتیازات خود را در شرکت‌های تابعه «شرکت سابق نفت انگلیس» از دست داد.

۶- بیش از ۶۰ هزار کارمند و کارگر شرکت سابق، در اثر متوقف شدن تولید و فروش نفت و بسته شدن چاهها و پالایشگاه بیکار شدند، ولی در بیکاری از دولت حقوق می‌گرفتند!

۷- پرداخت حقوق و دستمزد این عده بر بودجه دولت تحمیل گردید.

۸- بیش از یک میلیارد دلار زیان به ایران وارد شد، که با درنظر گرفتن ارزش برابری امروز آن از ۱۵ میلیارد بیشتر است.

۹- به جای یک شرکت انگلیسی، ۸ شرکت خارجی به نام کنسرسیوم نفت ایران، تولید و فروش و اکتشاف منابع نفتی کشور را برعهده گرفتند، و نفوذ خارجیان رو به افزایش گذاشت.

وضع اقتصادی - سیاسی ایران پس از ملی کردن نفت شبیه وضع بیماری بود که پزشک حاذقی غده بزرگی از مغز وی بیرون آورده بود. می‌گویند پیش از جنگ



مصدق در نوجوانی در کنار میرزا علی اکبر مستوفی موزه و حاجی محمد حسن

امین دارالضرب

جهانی دوم، در یکی از شهرهای آلمان پزشکی موفق شده بود که برای نخستین بار مغز یک بیماری را شکافته و غده آزاردهنده را خارج سازد. در کنفرانسی که انجمن پزشکان به همین منظور تشکیل داده بود، تقدیر و تجلیل فراوانی از پزشک مربوط به عمل آمد. پس از خاتمه کنفرانس و کاهش صداهای احسنت و آفرین، یکی از پزشکان حاضر در جلسه از دکتر می پرسد: « حال بیمار چگونه است» و دکتر در کمال خونسردی پاسخ می دهد البته مریض در زیر عمل فوت کرد!

مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) یکی از نخست وزیران پیشین، نیز در این مورد مطالبی دارد که ذکر آن خالی از وجه نیست. او می نویسد:

«دکتر محمد کرمانشاهانی معروف به کفری رئیس مریضخانه بود. میرزا حسین خان صدراعظم با وی بی لطف بود، در مراجعت از فرنگ سرزده به منزل ما آمد. پدرم توسط کرد و ریاست مریضخانه دولتی را بدو داد. مردی خودپسند و در صحبت فن و فن می کرد. روزی با مستی افاده نزد پدرم آمد. سنگ مثانه درشتی در مشت با بسی فن و فن و افاده بسیار گفت: که این سنگ را امروز در آورده ام و پنج سیر (۳۷۵) گرم وزن دارد. مورد تحسین شد. میرزا اسماعیل خان که در شهر به مجلس آرای می معروف است و پدرم اسم این قبیل را مگس نقاله گذارده است حاضر بود گفت. جناب دکتر مریض در چه حال است؟ گفت البته مریض مرد، می خواهید سنگ پنج سیری از مثانه در بیاورند و مریض جان در ببرد. میرزا اسماعیل خان باد در صداش انداخته گفت اگر این طور است من کبد و قلب در می آورم، خنده در گرفت و دکتر قدری کوچک شد.»

(خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه هدایت، چاپ دوم، تهران صفحه ۶۸)

در دوره سه ساله غوغای ملی شدن نفت نیز صداهای احسنت و مرجبای عده ای از مجذوبین نسبت به «پیشوای ملی»، «مصدق قهرمان» هر روز از رادیو دولتی به گوش می رسید، و در نشریات وابسته به دولت منعکس شده مایه دلخوش عوام می گردید. برخی از نخبگان و درس خواندگان کشور نیز در مسابقه تملق گویی با مردم خوش باور ساده اندیش به مسابقه پرداخته و از سنگ مثانه بزرگی که دکتر محمدخان معروف به مصدق از تن بیماری به نام «ایران» بیرون

آورده سخن می گفتند.

در هیاهوی مقالات و نطق‌های آتشین افرادی نظیر مظفر بقایی، سیدعلی شایگان، سید حسین مکی، سیدحسین فاطمی، کریم سنجابی در مدح «رهبر جبهه ملی»، کسی به فکر این نبود که بپرسد حال «بیمار» چگونه شد؟ امروز هر دانشجوی متعلقی می‌داند که در نتیجه اقدامات افراطی و بی‌رویه شیفتگان «نخست‌وزیر محبوب» آن شد که کودتا آمد و آزادی نسبی که پیش از روی کار آمدن مصدق وجود داشت از بین رفت؛ روزنامه‌ها اکثراً ممنوع‌الانتشار شدند؛ تعدد و تکثر احزاب جای خودش را به دو حزب دولتی حکیم فرموده داد؛ انتخابات مجلس شورای ملی فرمایشی گردید؛ آزادی گفتار و نوشتار سلب شد و یک دوره اختناق شدید پدید آمد. به سخن دیگر بیماری که دکترمحمدخان مصدق یک سنگ پنج سیری از مثانه‌اش در آورده بود، زیر عمل مرده بود!

اغلب مصدق شیدایان فراموش می‌کنند، و یا عمداً خود را به تجاهل می‌زنند که کودتای ۲۸ مرداد و پی‌آمدهای ۲۵ ساله آن، معلول افراط‌کاری‌های کسانی است که می‌خواستند با هو و جنجال و تبلیغ و تملق و عوام‌فریبی، به کسب و جاهت ملی بیشتری نائل آیند،

اما بهایی که مردم ایران برای ارضای شهوت شهرت‌طلبی حضرات پرداخت بسیار سنگین بود.

بررسی اسناد وزارت خارجه بریتانیا نشان می‌دهد که در میان هیئت وزیران انگلیس، ریچارد استوکس وزیر منابع که در آن زمان مامور مذاکرات درباره نفت ایران بود، به نخست‌وزیر وقت انگلیس «کلمنت اتلی» گفته بود: «به نظر من (AIOC) حتی بابت سرمایه‌گذاری‌هایی که در ایران کرده نمی‌تواند مطالبه غرامت کند.» او عقیده داشت: «ترازنامه سال ۱۹۴۹ نشان‌دهنده آنست که کمپانی ۵۳ میلیون لیره از جمع ۸۱ میلیون لیره‌ای را که کلا در ایران بابت تصفیه‌خانه، تاسیسات، مخازن، ایجاد لوله، زمین و ساختمان هزینه کرده، بازگردانده است. با انجام این کار کمپانی ۵۳ میلیون لیره منافع خود را کمتر نشان داد، و از این طریق به همان نسبت نیز حق‌الامتیاز و دیگر پرداختهایی را که باید به ایران انجام

داده کاسته است...

استوکس در نامه خود تاکید می نمود درخواست غرامت از ایران درست مانند اینست که مجبورشان کنیم دو برابر آنچه استحقاق داریم از آنان دریافت داریم (سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۳۸ وزارت خارجه انگلیس، پیش نویس از فیتزموریس ۹ ژوئن ۱۹۵۲ به نقل از کتاب نفت- قدرت و اصول، مصطفی علم صفحه ۴۲۶-۴۳۵).

چنانچه مصدق و یارانش، یک یا چند کارشناس حسابرسی در صنعت نفت را استخدام می کردند تا به کلیه دفاتر شرکت رسیدگی کرده و نظر بدهند، به طور قطع مشکل نفت حل می شد و ایران می توانست با پرداخت ۲۸ میلیون لیره صاحب کل تاسیسات و بناو تجهیزات نفتی گردد. به سخن دیگر با پرداخت مبلغ مزبور، پالایشگاه آبادان و تاسیسات مخازن لوله های حمل نفت، زمین، ساختمان، خانه های شرکت و حتی رستورانها و باشگاه و فروشگاه آبادان به ملکیت ایران در می آمد.

عدم توجه مصدق و مشاورانش به این نکته مهم موجب گردید که شرکت نفت انگلیس ۶۰ درصد این ۲۸ میلیون لیره سرمایه را به شرکت های امریکایی و هلندی و فرانسوی به ۶۰۰ میلیون دلار بفروشد و با ۴۰ درصد باقی مانده در کنسرسیوم نفت ایران شریک شود!

اگر شرکت نفت انگلیس قبل از طرح ملی کردن نفت تصمیم می گرفت، کل سرمایه و دارایی مستهلک نشده خود را برای فروش به بازار جهان عرضه کند، مسلماً نمی توانست خریدارانی پیدا کند که حاضر شوند ۶۰۰ میلیون دلار بابت آن پردازند.

تحریک احساسات عمومی و ایجاد فضای ضد انگلیسی توسط جبهه ملی و نشریات حزب توده و تصویب قانون ملی کردن نفت و سپس مصادره و خلع ید تاسیسات، و بی کفایتی کارگردانان در حل مساله نفت، توجه سرمایه گذاران خارجی بویژه امریکایی و هلندی و فرانسوی را آنچنان به خود جلب کرده که با طیب خاطر ۶۰۰ میلیون دلار به انگلیس ها پرداختند تا در کنسرسیوم ایران شریک



مصدق در راه دادگاه نظامی



مصدق و نوه اش ، معصومه (دختر دکتر غلامحسین مصدق)
همسر مصدق ، زهرا خانم ، دختر امام جمعه تهران ، آخوند میر سید زین العابدین
ظهیر الاسلام بود.

شوند. چه اقدامی جز ملی کردن بدون مطالعه نفت میتوانست چنین سود سرشاری نصیب دولت بریتانیا کند؟

ایران در دوران ۲۷ ماهه نخست وزیری مصدق، برخلاف وعده‌هایی که داده شده بود، چنان گرفتاری‌های مالی و اقتصادی پیدا کرده بود که حتی قادر نبود حقوق کارمندان دولت را به موقع پرداخت کند. بودجه دولت همیشه به شکل یک دوازدهم تصویب می‌شد و با وجود آن که مجلس و مردم برای موفقیت دولت آماده فداکاری بودند، ولی به سبب نبود یک برنامه اقتصادی درست، خزانه تهی و وزارت خانه‌ها فاقد اعتبار و بودجه کافی برای انجام امور روزانه خود بودند. مصدق به راهنمایی یکی دو تن از مشاوران نزدیکش، درصدد برآمد که از دکتر شاخت کارشناس اقتصادی آلمان دوره نازی‌ها برای حل مشکل خود دعوت کند به ایران بیاید.

مسافرت شاخت به خارج از آلمان به دلیل سوابق قبلی‌اش در حکومت گذشته نازی‌ها، کار آسانی نبود، بویژه که از دید دولت ایران می‌بایست مردم اطلاع نیابند! بهرحال شاخت آمد و راهنمایی‌های لازم را هم کرد، ولی نتیجه‌ای نداشت، زیرا از دکتر محمد مصدق کار مثبت بر نمی‌آمد. یک عمر مخالف خوانی، دید منفی او را وسعت داده بود، به همین دلیل هم به راهنمایی دکتر شاخت توجهی نکرد.

دکتر شاخت در مراجعت به کشورش در این مورد نوشت: «آنچه را که من به مصدق گفتم و او صلاح ندانست که فاش شود این بود که تا موقعی سرگرم حل مساله نفت است کاری از پیش نخواهد برد و همین است که برای از دست دادن فرصت‌ها هرچه زودتر یا قضیه نفت را بکلی کنار گذارده و با استفاده از اختیارات قانونی خود طرحها و نقشه‌های اقتصادی دیگر را که حاضرم در انجام آنها او را کمک و راهنمایی کنم جلو بکشد و یا این که دل به دریا زده طلسم نفت را به دست «غول کرم‌لین» بشکنند. لیکن مصدق با تاسف دست‌ها را بهم زد و گفت: «آخر درد که یکی دو تا نیست، هر کاری که بکنم مورد گله و اعتراض مقامی واقع خواهم شد. اگر نفت را دوباره به انگلیس‌ها بفروشیم باید درواقع طبق

دلخواه آنان رفتار کنم و این باعث رنجش و نارضایتی مردم و خودم خواهد شد. و اگر بخواهم کارشکنی‌ها و دشمنی‌های انگلیس را ندیده گرفته نفت را به مشتری دیگری یعنی امریکا بدهم شوروی سربرخواهد داشت و اگر از هردوی اینها چشم پوشیده و به قول شما طلسم نفت را بخواهم به دست غول کرملین بشکنم، یعنی مملکت را با دست خود کمونیست کرده باشم آن وقت با شاه چه باید کرد؟» (کتاب سیاه نفت، حسین مکی، جلد پنجم، صفحه ۴۱۶-۴۱۵).

تعذر مصدق در حل مساله نفت، شبیه به گفته ناصرالدین‌شاه است که می‌فرمود: «مرده شور این سلطنت را ببرد که اگر بخواهم به شمال کشورم مسافرت کنم دولت انگلیس گله می‌کند و اگر بجنوب بروم روسها شکایت خواهند کرد!» (نقل به مضمون).

از تصادف روزگار ناصرالدین‌شاه پسرعموی مادر مصدق بود و همان کسی است که عنوان «مصدق السلطنه» را در دوران کودکی «محمدخان» به وی ارزانی داشت!

کودتای ۲۸ مرداد معلول حکومت ۲۷ ماهه مصدق است. به سخن دیگر، علی‌رغم تمام خوش‌خیالی‌های مدیحه‌سرایانش، براساس «اصل ترتب، علت بر معلول» کودتای مزبور پایان راهی بود که مصدق در پیش گرفته بود. اختلافات بین‌المللی را نمی‌توان با غوغاسالاری و نمایشات خیابانی و شعارهای عوام‌الناس حل کرد، باید علل موجب را یافت و آنها را از بین برد. تغییرات پدید آمده با اصل علت و معلول به هم مرتبط‌اند و رابطه «علت» (Causality) یک رابطه علمی خدشه‌ناپذیر است و عکس آن یعنی وجوب ترتب معلول بر علت، دست‌کم از دید علمی غلط است زیرا منجر به قبول اصالت جبر (Determinism) می‌گردد. میلیونها و شاید میلیاردها انسان معتقدند که سرنوشت آنان از قبل تعیین شده و گریز و گزیر از آن ممکن نیست. متأسفانه جهل انسان نسبت به قوانین طبیعی و اجتماعی ریشه معرفتی «اعتقاد به سرنوشت محتوم» (Fatalism) است. در دنیا چیزی به نام «تصادف» یا «پدیده بدون علت» وجود ندارد. جهل انسان به علل یک تصور ذهنی و غیرواقعی از امور ایجاد می‌کند.

زامداری ۲۷ ماهه حکومت مصدق طوری بود که خواه و ناخواه به کودتا (اعم از چپ یا راست) می‌انجامید. عدم موفقیت او در حل قضیه نفت و سوء تدبیر و مدیریت وی امور کشور را دستخوش پریشانی و نابسامانی کرده بود. قطع نظر از مرثیه‌خوانی‌های عاشقانش، مصدق در هیچ یک از برنامه‌هایی که به مردم وعده داده بود، توفیقی حاصل نکرد. ملی کردن نفت روی امواج احساسات و ترورهای پی در پی فداییان اسلام مانند ترور دکتر زنگنه، هژیر و از همه مهم‌تر و پر سروصداتر، رزم آرا صورت گرفت، یعنی در محیط توأم با وحشت و شیفتگی غیر عقلایی، به همین رو یکی از طرفداران (مصدق) وی در مجلس گفت: «نمایندگان یا مجذوبند یا مرعوب».

تصویب ماده واحده ملی کردن نفت در چنین فضایی چندان دشوار نبود، ولی مشکلاتی که در اثر این اقدام مطالعه نشده دامن‌گیر کشور گردید بسیار بیشتر از آن بود که بتواند جلو کودتا را بگیرد. سقوط مصدق به سبب وخامت اوضاع مالی-اقتصادی قطعی بود و در این مورد چه سندی گویاتر از گفته خود مصدق می‌توان عرضه کرد، وقتی که در مذاکره با رئیس‌جمهور و وزیر خارجه امریکا، اظهار میدارد: «... اوضاع در ایران بسیار وخیم است، پرداخت حقوق افراد نظامی و نیروهای پلیس دو ماه به تعویق افتاده است... بودجه کشور چیزی در حدود ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان کسری دارد. فقر و ناآرامی در سراسر کشور شایع است، آموزگاران مدارس در ماه ۱۰۰ تومان دریافت می‌کنند که معادل ۲۵ دلار است. این مبلغ برای پرداخت کرایه یک اتاق در ماه نیز کفایت نمی‌کند. در نتیجه بسیاری از آنان طرفدار کمونیسم شده‌اند و این تفکر را در سراسر مدارس گسترش می‌دهند که ایران کشور فقیر و ایالات متحد کشور غنی است» (صورت جلسه مذاکرات مصدق با ترومن رئیس‌جمهور و آپسون وزیر خارجه امریکا در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱، به نقل از اسناد وزارت خارجه امریکا، ترجمه عبدالرضا مهدوی- اصغر اندرودی چاپ ۱۳۷۷ تهران صفحه ۳۶۴)

برطبق این اعتراف صریح رئیس دولت، وضع اقتصادی ایران در آبان ماه ۱۳۳۰، یک سال ونیم پیش از کودتا، نه تنها «بسیار وخیم» که در مرز

ورشکستگی است؛ ۴۰۰ میلیون تومان کسر بودجه بیش از یک سوم کل درآمد کشور بود. مصدق در بقیه مدت زمامداریش هم اسکناس بدون پشتوانه و بی اجازه مجلس چاپ کرد، هم اوراق قرضه دولتی منتشر ساخت بدون این که محل بازپرداخت آن وجود داشته باشد. از طرف دیگر طلاها و ذخایر ارزی پشتوانه اسکناس را مصرف نمود و معادل ۸ میلیون دلار از سهم ایران از صندوق بین الملل پول برداشت کرد، با این همه مشکلات مالی او حل نشده باقی ماند.

مصدق علاوه بر این که نخست وزیر و وزیر دفاع کشور بود، برخلاف نص صریح قانون اساسی روز، اختیارات قانونگذاری را از مجلس سلب و به خود اختصاص داد. افزون بر آن با انحلال دیوان کشور و محاکم اختصاصی، قوه قضائیه را هم در انحصار خویش گرفت. به سخن دیگر اصل تفکیک قوای ثلاثه در زمان صدارت وی از بین رفته و حکومت مطلقه فردی جای آن را گرفته بود. لایحه ضد خرابکاری او یکی از مستبدترین و ظالمانه ترین قوانینی است که در کل تاریخ مشروطیت ایران به تصویب رسیده. دولت مصدق از ترس خشونت و قیام مردم، «قانون امنیت اجتماعی» را به مجلس داد؛ در این قانون دست دولت برای تعقیب و زندانی کردن افراد بسیار باز گذاشته شده بود. قانون مزبور آن چنان ضد انسانی و غیراخلاقی بود که حتی دکتر مظفر بقایی، یکی از پیروان پروپا قرص مصدق در آن روزها، به شدت با آن مخالفت کرد و در مجلس گفت:

«... با این ماده پنجم یک دفعه تمام کسانی که کار دولتی دارند جزو ضابطین دادگستری می شوند... هرگونه تظاهر ملاحظه بفرمائید هر که را بخواهند طبق این قانون می توانند بگویند سرت را خاراندی تظاهر است... قانونی که به این شدت بدون داشتن استیناف و تمیز کسی را می گیرند بدون حقوق یکسال تبعید می کنند و از حقوق و زندگی او را محروم می کنند به این وسعت و شمول، من تعجب می کنم.»

«من از آقایان نمایندگان محترم سؤال می کنم با کدام یک از شماها مشورت شده؟ با هرکس مشورت شده و موافقت کرده با این قانون بگوید. کسی جواب نمی دهد (دکتر ملکی هیچ کس اطلاع ندارد). معلوم می شود با هیچ کس مشورت

نشده، بنده گمان نمی‌کنم در هیچ جای دنیا و هیچ زمانی وجود نداشته باشد... یاسای چنگیز هم چنین کار را نکرده است که یک نفر گزارش بدهد که گزارش او حتمی‌الاجرا باشد بدون هیچ استینافی آن وقت بگویند تو قصد ارباب داشتی...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۳۴ مورخ ۳۱/۸/۱۱). یکی دیگر از هواخواهان مصدق، درباره قانون امنیت اجتماعی یادشده، می‌نویسد پس از مصدق: «... تمام قوانینی که به موجب قانون اختیارات به تصویب دکتر مصدق رسیده بود لغو نمودند و فقط قانون امنیت اجتماعی را تایید ولی مدت زندان یک سال را به شش ماه تعدیل نمودند زیرا به تصور وکلای فرمایشی دوره ۱۸ خیلی ظالمانه بوده است!»

(نطق‌های دکتر مصدق، حسین مکی، چاپ تهران، صفحه ۵-۲۴۳، زیرنویس) به دیگر سخن، قانون امنیت اجتماعی دکتر مصدق که با ابتکار شخص خودش و بدون مشورت با کارشناسان و حتی مشاوران حقوقی وابسته به او مانند دکتر کریم سنجابی و دکتر علی شایگان و دکتر شمس‌الدین امیرعلایی تهیه و تدوین شده بود، در طول حکومت بعدی، مورد بهره‌برداری نیروهای انتظامی و امنیتی گردید! تنها تغییری که در آن به عمل آمد این بود که مدت زندان متهم را به نصف تقلیل دادند. یعنی قانونی که یک مدعی آزادی خواهی و حکومت دمکراسی تهیه کرده بود، ظالمانه‌تر از آن بود که رژیم پادشاهی استبدادی می‌اندیشید!

سفیر امریکا در لندن درباره قانون مزبور چنین گزارش می‌کند: «... ترس از خشونت به گونه گسترده‌ای در ایران رواج دارد... لایحه ضد خرابکاری گواه دیگری است بر اشتیاق ایران به ارباب...» (از سفیر امریکا «گیفورد» در لندن به وزارت خارجه ۲۶ ژوئن ۱۹۵۲، ۶ بعد از ظهر به نقل از اسناد وزارت خارجه پیشین، صفحه ۲۱-۱۲۰). اگر دولت مصدق مورد و تایید مردم می‌بود و مقبولیت عام می‌داشت، به قانون غلاظ و شداد امنیت اجتماعی متوسل نمی‌گردید. دو ماه و نیم پیش از کودتای ۲۸ مرداد، مصدق در مذاکره با نماینده سیاسی امریکا می‌گوید: «بهتر است مساله نفت را فراموش کنیم (در نظر داشته

باشید که مصدق برای حل مساله نفت به نخست‌وزیری رسیده بود) و بر روی کمک مالی متمرکز شویم زیرا بدون این کمک سرانجام دولت از مسند قدرت سقوط می‌کند و جای آن را یک دولت کمونیستی خواهد گرفت.» (از واشنگتن به وزارت خارجه انگلیس سند FO 371/104616 به نقل از کتاب رونالد فریر « جدال ایران و انگلیس بر سر نفت» صفحه ۱۹۰)

در اینجا نیز خود مصدق معترف است که اگر به او پول و کمک مالی ندهند سقوط می‌کند و به جای وی یک دولت کمونیستی خواهد آمد. لذا سقوط مصدق قطعی بود، زیرا در کار مالی و اقتصادی به بن‌بست رسیده و هیچ کشوری، حتی در بلوک شرق، حاضر به خرید نفت یا دادن کمک مالی نبود. یاران و دوستان روزهای اول صدارتش، مانند عبدالقدیر آزاد، حائری‌زاده، حسین مکی، بقایی و از همه اینها پرنفوذتر یعنی سیدابوالقاسم کاشانی که با صدور یک اعلامیه وی بازار بسته می‌شد و مردم به حمایت دولت به کوچه و خیابان می‌ریختند، به سبب افراط‌گرایی‌هایش از دور و بر او پراکنده شده بودند.

روحانیت شیعه (جز دو سه تن) با مصدق میانه خوبی نداشت و آیت‌الله بهبهانی، چهل ستونی و دهها نظائر اینها بویژه مرجع تقلید تشییع آیت‌الله بروجردی که از تظاهرات و ناسزاها و تجاسر حزب توده به تنگ آمده بودند، به صف مخالفان پیوستند. این افتراق و خصومت از روزی که مصدق درصدد تمدید لایحه اختیارات قانونگذاری برآمد بیشتر شد.

حزب توده، متشکل‌ترین و وسیع‌ترین گروه سیاسی کشور از نخستین روزهای ملی کردن نفت با دارو دسته مصدق نه تنها موافقتی نداشت، بلکه به شدت به ضدیت می‌پرداخت. از دید آنها مصدق، در نقش کرنسکی روسیه راه را برای روی کار آمدن کمونیست‌ها هموار می‌کرد! روزنامه «پرچم صلح» وابسته به حزب توده می‌گوید: «کلیه مردم شرافتمند و میهن‌دوست ایرانی... مخصوصاً نسبت به دارو دسته مصدق که به مبارزه ملی ایران خیانت کرده‌اند، نهایت انزجار خود را ابراز می‌دارد. وکلای عوام فریب جبهه ملی که با داد و بیداد و جار و جنجال حق مبارزه با شرکت نفت را انحصار تلقی نموده‌اند، اینک نقاب از چهره بر می‌دارند،»

(پرچم صلح شماره ۲۶ فروردین ۱۳۳۰ به نقل از کتاب زندگی سیاسی دکتر مصدق، فواد روحانی، صفحه ۱۰۱).

در نشریه دیگر حزب مزبور آمده که: «جبهه ملی و لیدر آن دکتر مصدق در این آزمایش تازه مبارزه به طور جدی شکست خوردند و با اتخاذ روش خصمانه نسبت به جنبش کارگران خوزستان با شرکت نفت... در یک صف قرار گرفتند» (روزنامه مجمر به جای به سوی آینده شماره ۲۹ فروردین ۱۳۳۰ منبع پیش، همان صفحه)

کمیته مرکزی حزب توده، در اواخر سال ۱۳۳۲ (چند ماه پس از ۲۸ مرداد)، جزوه‌ای منتشر کرد که خط مشی آن حزب نسبت به دوره مصدق را منعکس می‌کرد: «مردم به خوبی می‌دانند که جبهه ملی چه معجونی است و چگونه استعمار برای فریب توده‌ها به وجود آورده است. مردم هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که پیشوای جبهه، پیرمرد مکاری که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است، در عمر دراز خود، چه شعبده‌های رنگارنگی به قالب زده است. مگر همین پیشوا نبود که در مجلس چهاردهم طرح الغا قرارداد نفت را امضا نکرد؟ پس چطور جبهه ملی معلوم الحال کمر به الغا قرارداد نفت بسته است؟ آیا معجزه‌ای روی داده است؟» (جزوه درباره ۲۸ مرداد، انتشارات کمیته مرکزی حزب توده ایران، اواخر سال ۱۳۳۲ شماره ۵، صفحه ۳۲۰).

به غیر از روحانیت متنفذ شیعه و حزب توده ایران، طیف وسیعی از افسران ارتش، نیروهای انتظامی پلیس و ژاندارمری، پیشه‌وران، بازرگانان، مالکین و اعیان و درباریان، هر یک به دلایل خاص خودشان، با جبهه ملی و دولت مصدق مخالف بودند، از آن جمله نزدیک به چهل تن از نمایندگان مجلس شورای ملی و گروهی در همین حدود روزنامه‌نگار و مدیر نشریه که از ترس ناسزاها و توهین‌های رادیو دولتی و روزنامه‌های وابسته، تا روز انحلال مجلس، در آنجا بست نشسته بودند. کوچک‌ترین گروه شهری که تا روز آخر از مصدق حمایت می‌کرد، جبهه ملی بود متشکل از سه حزب چند صد نفری «ایران» «سومکا» و «ملت ایران». تعداد اعضای این سه حزب، به اضافه وابستگانش، حداکثر به سه هزار نفر نمی‌رسید.

۱۳۱۵۱ دارد

ویرانگران ۲۵

ضدیت آن سه گروه اول نسبت به دولت مصدق، جای شکی باقی نمی‌گذارد که مصدق در روز ۲۸ مرداد، جز چند تن از وزیران و مشاورانش، کسی را نداشت که از وی حمایت کند. کریم سنجابی و حسین فاطمی در ساعات پیش از ظهر روز ۲۸ مرداد، هر یک به بهانه‌ای از خانه «پیشوا» گریخته بودند.

اما این جبهه ملی که ظاهراً تنها گروه وفادار نسبت به مصدق محسوب می‌شد، از تمام آن سه گروه مخالف، متفرق‌تر و مشتت‌تر بود. حسین فاطمی، روزنامه‌نگاری که در حمایت از «رهبر» تعصب شدیدی به خرج می‌داد می‌نویسد: «نخست‌وزیری دکتر مصدق مقدمه اختلاف در «جبهه ملی» شد، زیرا عناصری که سالها مشق «اقلیت» کرده‌اند، خیلی در حفظ و جاهت کوشا هستند، حالا نمی‌توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند».

«مکی پس از بازگشت از آبادان و خاتمه یافتن «خلع‌ید» خیلی مغرور بود، بددهنی می‌کرد. به رفقا توهین و تحقیر روا می‌داشت، حرفهای زمخت و زشت می‌زد... کار را به جایی رسانید که یک شب در منزل دکتر شایگان که برای کار انتخابات و تعیین کاندیداهای جبهه ملی از تهران جمع شده بودیم، بقدری مکی پرخاش بی‌مورد کرد که بین او و دکتر سنجابی کار به کتک‌کاری و فحش و ناسزا کشید و سنجابی جلسه را ترک کرد» (یادداشت‌های دکتر فاطمی به کوشش بهرام افراسیابی، چاپ تهران، صفحه ۶۸).

فاطمی در جای دیگر می‌نویسد: «بهرصورت اختلافات بقایی و مکی سبب شد که در تعیین کاندیداهای انتخابات تهران مکی با تقاضای بقایی موافقت نکند و بدتر از همه این بود که رقابتی بین حزب ایران و زحمتکشان پیدا شده بود که تا آن وقت از آن خبر نداشتیم» (همانجا صفحه ۶۵).

مکی، بقایی و سنجابی هر سه عضو فعال جبهه ملی و از مشاوران نزدیک مصدق به شمار می‌آمدند، با این همه درجه اختلافشان به اندازه‌ایست که به هم فحاشی کرده و کتک‌کاری به راه می‌اندازند. سه گروه اصلی جمعیت شهری که اساساً با مصدق مخالف بودند؛ گروه دو سه هزار نفری جبهه ملی نیز چنان با هم ضدیت داشتند که برای حذف یکدیگر خونی هم بودند. در چنین شرایطی مصدق

نمی‌توانست مقاومت کند و مسلماً در می‌غلطید. مصدق مانند بندباز غیر ماهری بود که به زحمت روی طناب سیاسی گام بر میداشت. در این که سقوط می‌کرد تردیدی نبود، شاهکار سیاسی امریکا با همکاری مردان میهن‌دوست در میان تحصیل‌کردگان و منورالفکرها، این بود که بر حریف خود پیشدستی کرد و قبل از آنکه سیب رسیده (به قول خروشچف) به دامان کمونیست‌ها فرو افتد، ۲۸ مرداد را به ثمر رساند. به همین رو تنها مامور «سیا» در ایران، «کیم روزولت» واقعه ۲۸ مرداد را «ضد کودتا» می‌نامد، زیرا چنانچه امریکایی‌ها نمی‌جنیدند، ایران و بخش وسیعی از کشورهای حاشی خلیج فارس به پشت پرده آهنین می‌رفت، که ضایعه بزرگی برای غرب بویژه امریکا محسوب می‌شد.

بنابراین رژیم مصدق، با همه مدیحه‌سرایی که شیدایانش کرده‌اند، محکوم به سقوط بود. به گفته دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور مصدق: «... مشکل ما چه در کادر سیاسی و چه در رده نظامی و فرماندهی، این بود که مردانمان انگشت‌شمار بودند. ما در آن دوران نیاز به اشخاص با شخصیت و عالم و میهن‌دوست داشتیم.»؟

(چرا و چگونه نهضت ملی ایران ناکام گشت و از پای در آمد. دکتر غلامحسین صدیقی، به کوشش دکتر پرویز ورجاوند، صفحه ۱۴۸)

مفهوم مخالف سخن دکتر صدیقی این است که دولت مصدق «اشخاص با شخصیت و عالم و میهن‌دوست» نداشت و نخواست از افراد کارکشته و دانا و کارآمد استفاده کند. با بودن شخصیتی مانند اللهیار صالح که سالها در پست‌های مهم کشوری از قبیل معاونت وزارت دارایی و چندین بار وزارت خدمت کرده بود، واگذاری وزارت خارجه، در آن دوره حساس، به روزنامه‌نگار جوانی که فاقد تجربه کافی در کادر وزارت است، و حداکثر هنرش ناسزاگویی و هتاکی به دگران‌دیشان بود، نه تنها خطا، بلکه گناهی است نابخشودنی. دکتر مصدق مانند هر قدرتمدار سیاسی، اولاً از مداهنه‌گویی خوشش می‌آید و دوم قوم و خویش‌بازی را بر تخصص و کارشناسی ترجیح می‌دهد. به همین رو خواهرزاده خودش سهام سلطان بیات را که مطلقاً اطلاعات نفتی ندارد و شعورش در حد متوسط است، به عنوان

برجسته‌ترین عضو شرکت ملی نفت، و برادرزاده خودش، احمد متین‌دفتری را بدون اینکه درکار نفت وارد باشد، در کمیته مشترک نفت گماشت. شپرد وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «اعضای کمیته نفت را «عناصر بی‌تجربه و غیر مهم» و جملگی آنان یا «افراطی و تندرو» و یا «دنباله‌رو» هستند» (نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران (۱۳۷۱) صفحه ۱۸۵).

مصدق برادرزاده دیگر خود، سرتیپ دفتری را مدتی رئیس ژاندارمری کرد و در روز ۲۸ مرداد ریاست شهربانی را به وی داد که او هم صلاح خود و مملکت را در این دید که به کودتاکنندگان بپیوندد!

رئیس ستاد ارتش مصدق، با وجود تحصیلات خوب، به درد این کار نمی‌خورد و به همین رو در ساعات اول صبح ۲۸ مرداد به نخست‌وزیر اطمینان می‌دهد که ارتش بر اوضاع مسلط است و هنوز چند ساعت نگذشته که گریه‌کنان در تلفن به مصدق پیشنهاد می‌کند تسلیم شود!

با درنظر گرفتن تمام مطالب فوق، چنانچه کودتا، یا به اصطلاح صحیح‌تر «ضد کودتا» صورت نمی‌گرفت جای تعجب می‌بود. دکتر صدیقی دانشمندترین وزیر دولت مصدق ادامه می‌دهد: «به نظر من خمیر مایه بیست و هشتم مرداد در سی‌ام تیرماه آماده شده بود... مرحوم خلیل ملکی و عده‌ای دیگر اصرار کردند که عناصر وابسته به حزب توده در یک تظاهرات جداگانه شرکت کنند و میلیون در یک زمان دیگر، در نتیجه در آن روز یک نیم روز، چپ‌ها با نظم خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیروی عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند و این تقسیم قوا نشانه‌ای به وجود آورد که دولت‌های غربی ... به تضعیف پایگاه دولت معتقد شوند... زیرا تظاهرات توده‌ای‌ها در آن روز ظاهراً چند برابر طرفداران نهضت ملی شده بود» (یادنامه صدیقی، پیشین، صفحه ۱۵۰).

احمد زیرک‌زاده عضو هیئت اجرائی حزب ایران و معاون وزارت اقتصاد در دولت مصدق می‌گوید: «به نظر شخص من جنبش پس از جدایی و تفرقه پایه‌گذاران آن محکوم به زوال بود و هیچ چیز او را نجات نمی‌داد» (پرسش‌های بی‌پاسخ، احمد زیرک‌زاده به کوشش ابوالحسن ضیا، ظریفی و خسرو سعیدی چاپ

تهران، صفحه ۱۳۶).

با در نظر گرفتن جمیع مطالب گفته شده فوق، دولت مصدق با تمام شام غربیانهایی که شیفتگان احساسی اش برای او به راه انداخته اند، سقوط کردنی، یا به گفته زیرک زاده «محکوم به زوال بود» یعنی یا وسیله جناح چپ وابسته به کشور شورا از پای در می آمد و یا عناصر راست پیروز می شدند.

خود مصدق می نویسد: «سیصد و نود هزار دلار امریکا بین بعضی از علمای فاسد و امرا و افسران بی ایمان تقسیم گردید و به هر یک از مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید» (خاطرات و تالمات، محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ تهران، صفحه ۸-۳۳۷).

فرض کنیم ادعای مصدق واقعا درست است و امریکا با صرف سیصد و نود هزار دلار حکومت وی را ساقط کرده باشد (درصوتی که هیچ گونه مدرکی برای اثبات این حرف وجود ندارد و چکی که وی در دادگاه ارائه داد مربوط به اصل چهار و حقوق کارمندان آن نهاد بود)، حکومتی که به قول خودش ملی و مورد حمایت مردم است، چگونه با سیصد و نود هزار دلار سقوط می کند؟ باید از همه آنهایی که هنوز پس از گذشت پنجاه سال، در سوگواری عاشورای ۲۸ مرداد گریه زاری می کنند پرسید چطور کشوری مانند امریکا می تواند با صرف مبلغ ناچیزی، در ایران کودتا راه اندازد، و دولت متکی به مردم آن را در مدت چند ساعت ساقط سازد، ولی قادر نیست با میلیاردها دلار هزینه و اعزام چند صد هزار سرباز و تجهیزات مدرن نظامی و سالها جنگ در ویتنام موفق شود حتی با دادن پنجاه هزار تلفات انسانی؟

یا باید پذیرفت که ملت ایران از مردم سست عناصر بی اراده و فاقد ایمان تشکیل شده آنچنان که یک دولت خارجی بدون اعزام یک سرباز و ارسال یک تفنگ، می تواند بی هیچ زحمتی دولت منتخب آن را از سریر قدرت به زیر بکشد، یا باید قبول کرد که اکثریت جامعه ایران به شرحی که در بالا گذشت، با مصدق و روش سیاسی وی توافقی نداشت. به گفته «ویل دورانت»: «یک تمدن بزرگ تا از درون منهدم نشده از بیرون مغلوب نمی شود».

به موجب اسناد و مدارک ارائه شده ؛ ملی کردن نفت به هیچ روی به سود کشور نبود. ملی کردن شرکت نفت انگلیس و خلع ید از منابع جنوب باختری و حوزه های نفت و گاز، در همان آغاز انقلاب کمونیستی در روسیه، جزو اهداف و برنامه وزارت خارجه همسایه شمالی و لذا، همان گونه که در بخش های آینده خواهیم دید، در مرامنامه جمهوری سوسیالیستی گیلان به رهبری میرزا کوچک خان منعکس شده است. جعفر پیشه وری (محسنی، جوادزاده، جواداف) کمیسر خارجه جمهوری مزبور، از مهاجران کمونیست قفقاز، از فردای روزی که سربازان ارتش سرخ در انزلی پیاده شده و رشت را اشغال کردند (۱۳ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۳ ژوئن ۱۹۲۰) به عنوان شخص دوم جمهوری گیلان یعنی وزیر خارجه، بیرون راندن انگلیس ها و خلع ید از شرکت نفت جنوب را در راستای برنامه خود قرار داد.

سیروس غنی می نویسد: «سربازان شوروی در ۳ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۳ خرداد) رشت را گرفتند و روز بعد میرزا کوچک خان جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان را اعلام کرد و خود سر کمیسر دولت جدید شد... شکی نماند که مسکو با همکاری کمونیستهای قفقاز و آذربایجان شوروی به عملیات یاری رسانده و چه بسا دستیاران کوچک خان جنگلی را هم خود یک یک برای زمامداری گیلان دستچین کرده باشند. این دستیاران، کمونیستهای قفقاز بودند، به سرکردگی حیدرخان (عمواوغلی) و جعفر پیشه وری که از باکو دستور می گرفتند» (سند وزارت خارجه انگلیس Fo 371/3872, Cox to Curzon, 6 and 10 June, 1920 به نقل از برآمدن رضاخان، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد صفحه ۸۸-۸۷).

شیخ محمد خیابانی، یکی از کسانی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به تحریک و تشویق مهاجران کمونیست قفقاز، علم جمهوری خواهی و تجزیه آذربایجان را برافراشت و استقلال استان مزبور را اعلام داشت، معتقد بود که چون کسب امتیاز اکتشاف و بهره برداری منابع نفت جنوب بوسیله داری «نادرست و خائنانه بوده» و از راه تزویر و رشوه و فساد بدست آمده، باطل است و سهام آن نباید «منتقل به دولت امپراتوری انگلستان بشود که موجب پریشانی ما و نگرانی های ایرانی بوده

است».

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در رضائیه نیز در سال ۱۳۰۶ خورشیدی لغو امتیاز داری را جزو اهداف و خواسته‌های خود قرار داده بود. بنابراین مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ابطال قرارداد مربوط به آن در سالهای پیش از کودتا ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سردار سپه، در ایران سابقه داشت و خاستگاه اصلی آن را باید در وزارت خارجه روسیه و دفتر سیاسی حزب کمونیست (پولیت بورو) جستجو کرد و به هیچ روی ابتکار این فکر متعلق به جبهه ملی و دارو دسته های وابسته به آن نیست.

مردم عوام فکر ملی کردن نفت را از جبهه ملی می دانند، و جبهه افتخار این ابتکار را از محمد مصدق، و مصدق در کتاب خاطراتش این عمل را به حسین فاطمی نسبت می دهد!

در صورتی که در آن سالهایی که کمونیست های ایران در گیلان و آذربایجان از لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس سخن می گفتند هنوز سید حسین فاطمی به دنیا نیامده بود و یا بیشتر از یکی دو سال نداشت!

البته حسین مکی، سید علی شایگان و کریم سنجابی نیز هر یک خود را رستم دستانی می پنداشت که با ارائه طرح ملی کردن نفت، شاخ غول استعمار را شکسته است!

واقعیت این است که از روزی که شاه بیمار و ترسو و کودک مغز قاجار، مظفراالدین شاه، با گرفتن رشوه به پادویی میرزا علی اصغر خان اتابک و نصرالله خان مشیرالدوله، امتیاز اکتشاف و بهره برداری از معادن نفت در سراسر ایران (به استثنای پنج استان شمالی) را به نماینده ویلیام ناکس داری و واگذار کرد و روس ها متوجه شدند که رودست خورده اند، مخالفت آنان با قرارداد آغاز شد. دو دولت روس و انگلیس در ایران رقیب هم بودند به همین رو هر نوع امتیازی که احد آنها به دست میآورد، طرف دیگر هم ناگزیر حقی برای خود قائل می شد که امتیازی نظیر آن بدست آورد.

انگلیس ها که در سیاست تجربه بیشتری را اندوخته بودند اغلب سعی می

کردند پنهانی و دور از چشم رقیب، به کسب امتیازاتی نائل شوند، ولی به محض این که روس ها متوجه می شدند یا به تهدید و ارباب متوسل شده و اولتیماتوم می دادند و یا با عملیات پنهانی مردم ایران را علیه زماندارانشان تحریک می کردند، که امتیاز رژی راجع به انحصار خرید و فروش تنباکو نمونه بارز آن است، یعنی آن قدر در مساجد و منابر مردم را علیه کمپانی رژی انگلیس شوراندند تا سرانجام ناصرالدین شاه ناگزیر شد امتیاز اعطا شده را لغو کرده و چندین صد هزار لیره به عنوان جبران خسارت پرداخت نماید!

در اعطای امتیاز نفت به ویلیام دارسی نیز روسها هنگامی متوجه شدند که رقیب آنان بار دیگر در صحنه شطرنج ایران آنها را شه مات کرده مخالفت خوانی و ضدیت را آغاز کردند، ولی چند حادثه پی در پی اقداماتشان را بی رنگ می کرد. نخست آغاز جنبش مشروطیت خواهی در میان مردم ایران که خواه و ناخواه مردم را در مقابل دستگاه شاه و هیئت حاکمه قرار می داد و جایی برای تحریک کردن روسها باقی نمی گذاشت.

دوم شکست غیر مترقبه امپراتوری روسیه در ۱۹۰۵ از ژاپن که ناگهان روس ها را در چشم جهانیان حقیر کرده و مدتی آنها را به خود مشغول داشت. سوم قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس در ۱۹۰۷ که سهم روس ها نزدیک سه برابر سهم انگلیس ها بود و روس ها را مدتی راضی و ساکت ساخت. زیرا عملاً امتیاز دارسی را کان لم یکن کرده بود. به دلیل این که منطقه نفوذ روس شامل بخش های عمده مضرخ در اعتبار نامه مزبور مانند قصر شیرین، کرمانشاه، اصفهان، یزد می شد و خوزستان که در آن فعالیت اکتشاف نفت ادامه داشت و هنوز به نتیجه نرسیده بود جزو منطقه بی طرف یعنی متعلق به دولت ایران بود که محمد علی شاه، دست پرورده روس بر آن حکومت داشت.

چهارم جنگهای داخلی بین مشروطه خواهان و درباریان و وابستگان به محمد علی شاه که روسهای کوشیدند، پس از به توپ بستن و انحلال مجلس، شاه را در برابر مخالفان حمایت کنند.

پنجم شکست محمدعلی شاه و مستبدین بدست مشروطه خواهان، فرار شاه و

استقرار قوای بختیاری و متحدین در پایتخت، فرصتی برای روس ها نمی گذاشت که دربار و واگذاری امتیاز نفت به انگلیس ها به مانورهای سیاسی بپردازند. ششم آغاز جنگ جهانی اول و شکست های پی در پی روسها در جبهه شرق . هفتم انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ و آغاز جنگ های داخلی روسیه بالشویک.

بهر حال وقتی حکومت سوویتیک جا افتاد چنانکه در بالا اشاره شد، الغا امتیاز نامه داری جزو برنامه های حزب کمونیست ایران و وابستگان به سیاست همسایه شمالی قرار گرفت.

با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط روس و انگلیس، برنامه دیگری ذهن وزرات خارجه شوروی را به خود مشغول کرده بود و آن عبارت بود از کسب امتیاز نفت شمال ایران که مسافرت کافتارادزه به ایران در سال ۱۳۲۳ و میتینگ و راه پیمائی حزب توده در پناه سربازان و نفر برهای ارتش سرخ در تهران، از تبعات تعقیب چنین سیاستی بود. پس از این که مجلس شورای ملی طرحی را تصویب کرد که به موجب آن نخست وزیران و وزراء و معاونین آنها از مذاکره دربار و واگذاری هر گونه امتیاز برای اکتشاف و بهره برداری نفت ممنوع شده بودند، شوروی ها واقعه خودمختاری آذربایجان بوسیله جعفر پیشه وری را بوجود آوردند که مدتها موجب نگرانی و ناراحتی دولت و ملت گردیده بود.

رد قرارداد ایجاد شرکت نفت ایران- شوروی از طرف مجلس پانزدهم یکبار دیگر فرصت مناسبی برای دولت همسایه شمالی فراهم آورد تا با تحریک عناصر و عوامل خویش در درون و بیرون حزب توده، قرارداد نفت انگلیس و ایران را مورد حمله شدید قرار دهد.

احساسات ضد انگلیسی که دست کم از یک صد سال پیش در ایران وجود داشت نیز زمینه مساعدی بود برای تحریک و به خیابان کشیدن مردمی که نرخ بیکاری در میان جامعه شهری آنها بیش از سی درصد بود.

از سوی دیگر، توالی ترورهای سیاسی مانند کشتن هژیر و دکتر زنگنه و سرلشگر رزم آراء و اعلامیه های ایت الله سید ابوالقاسم کاشانی در حمایت از

الغا قرارداد نفت، عده کثیری از پیشه وران و بازاریان و بخصوص مریدان و مقلدین وی را به طرفداری از طرح ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور برانگیخت تا جایی که طرح مزبور بدون هیچ گونه مخالفتی از طرف مجلس «مجدوب و مرعوب» به تصویب رسید و عملیات خلع ید از شرکت نفت انگلیس پیاده شد و با بستن کنسولگری های بریتانیا و قطع رابطه اقتصادی - سیاسی با آن دولت به مرحله نهایی رسید.

تازه اول بدبختی بود زیرا با تمام هو و جنجالی که جبهه ملی و وابستگان آن به راه انداخته و هر یک از آنها خود را قهرمان شکست ناپذیری می انگاشت که استعمار کهن سال را به زانو درآورده است، خریداری برای نفت ملی شده که در مخازن شرکت انبار شده بود پیدا نمی شد. مرغی که روزی یک تخم طلایی می گذاشت، در اثر جهالت و طمع دست یافتن به منبع اصلی تخم مرغ های بیشتر، به دست صاحبش کشته شده بود. ملی کردن نفت، با آن همه وعده ها و شعارهای مردم فریب شکست خورد و کشوری فقیرتر، خزانه ای تهی تر و تورم قیمتی بالاتر و بیکاری شدیدتر از زمان قبل از ملی شدن برجای ماند و با کودتای ۲۸ مرداد مختصر آزادی که در انتشار افکار وجود داشت از بین رفت.

این نکته را هم باید افزود که پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و حمله نیروی نظامی انگلیس و روسیه شوروی به ایران، تنفر عمومی مردم نسبت به نیروهای اشغالگر بویژه انگلیس ها بیشتر گردید و این انزجار و نفرت مایه همبستگی مردم شهرنشین شد. از دید ایرانیان سیاست شیطنی بریتانیا مانند اهریمن خارق العاده ای می نمود که به هر کاری توانایی دارد و همه کشور را زیر نظارت و کنترل خود قرار داده است. هر سیاستمدار ایرانی، در هر طیف سیاسی که بود تصور می کرد مخالفانش از عوامل انگلیس ها هستند. کار به جایی رسیده بود که خشکسالی و حمله ملخ و آفات نباتی از اقدامات انگلیس ها به شمار می آمد!

شرکت نفت انگلیس و ایران نیز در همین دایره نفرت گنجانده شده بود، زیرا از سود شرکت در ۵ سال پس از جنگ ۲۵۰ میلیون لیره به انگلیس و ۹۰ میلیون لیره به ایران رسیده بود که بابت حق الامتیاز دریافت کرده بود.

افزون بر آن به سبب بی ثباتی و عدم لیاقت برخی از زمامداران، بویژه در سالهای میان ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ (۲۹ . ۱۳۲۴) یک رشته قتل‌های سیاسی به وقوع پیوست که محیط را متزلزل تر و آشفته تر می کرد.

واشنگتن که از جاه طلبی‌ها و نفوذ مسکو در خاورمیانه به شدت نگران بود به بریتانیا فشار می آورد تا سهم ایران در حق الامتیاز نفت را بالا ببرد.

جورج مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاورمیانه و آفریقا موفق شده بود قرارداد سود ۵۰ - ۵۰ میان دولت عربستان سعودی و شرکت نفت ارامکو را به امضاء برساند. او براین باور بود که سهم ایران از سود حاصل از فروش شرکت نفت انگلیس بسیار ناچیز و غیر عقلانی بوده است. انگلیس‌ها در شرکت نفت انگلیس از اظهار نظرهای او خشمگین بودند و لقب «آن کودک خارق العاده» را به وی داده بودند و سر و صداهایی که در ایران درباره نفت بلند شده بود نتیجه اقدامات او به شمار می آوردند.

مک گی به زعم سیاست پیشگان انگلیس، ضد بریتانیا و ضد شرکت نفت انگلیس بود، ولی این امر حقیقت ندارد زیرا در تهیه رساله دکترای خود در دانشگاه آکسفورد، پژوهشهای مربوط به زمین شناسی خود را در اختیار شرکت نفت قرار داد و حتی به او پیشنهاد گردید به عنوان کارشناس در ایران مشغول کار شود ولی او نپذیرفت و به آمریکا بازگشت و با کشف نفت منطقه «لونیزیانا» متمول گردید.

او معتقد بود که شرکت نفت انگلیس با روش‌های سده نوزدهم در ایران عمل می کند. از سوی دیگر، علی رغم تصورات اکثر سیاست پیشگان ایران، دولت انگلیس با این که صاحب ۵۱ درصد سهام شرکت نفت بود، اختلاف نظر زیادی میان آن دو یعنی دولت و شرکت نفت وجود داشت. «ارنست بوین» وزیر خارجه بریتانیا در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) اظهار داشت: «شرکت نفت انگلیس در حقیقت یک شرکت خصوصی است منتها با سرمایه دولت و هر کاری انجام دهد بازتابی در روابط ایران و انگلیس خواهد داشت. من به عنوان وزیر خارجه دولتی که بیشترین سهم را در شرکت دارد. هیچ گونه قدرت و نفوذی روی آن ندارم و مطلقاً کاری نمی توانم

بکنم» (The Prize Daniel Yergin, New York, 1992, P.453)

آغاز جنگ کره (ژوئن ۱۹۵۰) و برخوردهای مرزی شوروی و ایران، واشنگتن را نگران ساخت لذا دولت بریتانیا را تشویق کرد تا برای دادن امتیاز بیشتری به ایران شرکت نفت انگلیس را زیر فشار قرار دهد. با این که رئیس کل شرکت بریتیش پترولیوم، «ویلیام فریزر» یکی از اسکاتلندی های سخت گیر و نسبت به ایرانیان نظر خوشی نداشت ولی در پائیز ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) ناگهان تغییر روش داد و حاضر شد نه تنها فوراً مبلغ کلانی پول در اختیار دولت قرار دهد بلکه برای توسعه اقتصادی و آموزش و پرورش ایران کمک های مالی بدهد. البته اسکاتلندی مزبور این پیشنهاد را از روی دلسوزی و نوع پروری نمیکرد، بلکه چون «جورج مک گی» معاون وزارت خارجه آمریکا موفق شده بود قرارداد تقسیم ۵۰-۵۰ سود را میان دولت عربستان و شرکت نفتی آرامکو منعقد سازد، متوجه شد که اگر سخت گیری بیشتری در مورد ایران به عمل آورد، احتمالاً موضع شرکت نفت انگلیس متزلزل خواهد شد. در واقع بمبی که «مک گی» در عربستان منفجر ساخت، فریزر را از خواب خوش پراند و متوجه گردید که موقعیت شرکت در خطر است.

امضای قرارداد آرامکو رزم آرا نخست وزیر وقت ایران را برآن داشت که در آذر ماه ۱۳۲۹ قرارداد الحاقی را از مجلس پس بگیرد.

نمایندگان جبهه ملی در مجلس این عقب نشینی تاکتیکی دولت را به حساب بستانکار خود گذاشته و سر و صدا و تبلیغات شدیدی به نفع خود به راه انداختند. کشته شدن رزم آرا و وزیر فرهنگ دولت او در اسفندماه موفقیت مخالفان قرارداد را تحکیم بخشید و اکثریت نمایندگان به قانون ملی شدن نفت رای مثبت داد و در اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق به زمامداری رسید.

«شین ول» وزیر دفاع بریتانیا در هیئت وزرا اظهار داشت: «چنانچه اجازه دهیم ایران نفت خود را ملی کند. مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه تشویق می شوند که نظیر این اقدامات را به عمل آورند» (همانجا صفحه ۴۵۸). چرچیل دبیر کل حزب مخالف به اتلی نخست وزیر وقت گفت: «...من از سیاست آمریکا در



مصدق هنگام تحصیل در سوئیس

خاورمیانه که به نظر نمی‌رسد به اهمیت استراتژی منطقه میان دریای خزر و خلیج فارس پی برده باشند، سخت متعجب هستم. اینجا از کره مهمتر است...»

«اهمیت توازن عرضه نفت عامل بازدارنده ایست علیه تجاوز شوروی ها (همانجا- همان صفحه). وزیر خارجه بریتانیا، هربرت مورینسن از سیاست تسلیم و رضا به شدت انتقاد می‌کرد و لذا استفاده از نیروی نظامی را پیش کشید. چشم انداز حمله نظامی بریتانیا به خوزستان، زنگهای خطر را در واشنگتن به صدا درآورد. حمله نظامی بریتانیا ایران را به آغوش شوروی می‌انداخت به همین رو «دین آچسون» وزیر خارجه آمریکا جلسه ای در خانه دوست خود «اورل هرین» با حضور سفیر انگلیس در ایالات متحده تشکیل داد (خرداد ۱۳۳۰) و رسماً به سفیر اظهار داشت که مبادرت به این کار احمقانه و خطرناک است و هرین را به عنوان میانجی بین ایران و انگلیس به تهران فرستاد. هرین در طول خدمت خود کارهای خطیر و مهمی انجام داده بود. در آغاز جنگ جهانی دوم نماینده ویژه روزولت در اروپا شد و سپس سفیر آن دولت در مسکو و لندن گردید. مدتی وزیر بازرگانی و نماینده ایالات متحده در اروپا برای اجرای طرح مارشال بود.

هرین در نیمه ماه جولای (۲۳ تیرماه ۱۳۳۰) به همراه سرهنگ «ورنون والترز» مترجم خود و «والتر لوی» (Levy) مدیر صنایع نفتی در طرح مارشال به تهران وارد شد. لوی معتقد بود که اگر انگلیس ها می‌خواهند موقعیت خودشان را در نفت حفظ کنند باید شرکت نفت را در کنسرسیوم جدیدی که شامل برخی از شرکتهای آمریکایی باشد سهام کنند.

انگلیسی ها از پیشنهاد وی به شدت خشمگین شده و تصور کردند شرکت های آمریکائی در انتهاز فرصت ورود به میدانهای نفتی ایران صف کشیده و دقیقه شماری می‌کنند، به ویژه وقتی جان اف کندی، پسر ژرف کندی سفیر سابق آمریکا در لندن که نماینده مجلس بود و در همان روزها به تهران آمده بود به سفیر بریتانیا اظهار داشت اگر قضیه نفت حل نشد فرصت مناسبی دست خواهد داد تا شرکتهای نفتی آمریکا شکاف میان دو کشور را پر کنند (پیشین، صفحه ۴۵۹)

هرین به اتفاق دو تن از همراگان خویش به خانه مصدق رفت و دید که

نخست وزیر با پیژامه روی تختخواب دراز کشیده و هر دو دست را زیر سر نهاده است. پشت دری که به این اتاق باز می شد گنجه لباس گذاشته بودند برای این که اشخاصی که قصد جان او را داشته باشند نتوانند وارد شوند.

مصدق به هرمن گفت: «شما نمی دانید انگلیس چقدر حقه باز هستند شما نمی دانید چقدر شیطان هستند. شما نمی دانید که هر چه را دست می زنند چقدر کثیف می کنند.»

هرمن این سخنان را قبول نداشت. او انگلیس ها را خوب می شناخت، مدتی در آنجا سفیر بود. لذا در پاسخ گفت: من به شما اطمینان می دهم هم خوب هستند هم بد و اکثریت آنها بین این دو دسته قرار دارند.

پس از لحظه ای مصدق اظهار داشت که نوه او که نور چشم وی هم هست در خارج مشغول تحصیل است. هرمن پرسید در کدام کشور درس می خواند؟ مصدق گفت کجا می خواستید باشد؟ البته که در انگلیس است! (همانجا صفحه ۴۶۰).

ضمن مذاکره با هرمن مصدق قیمت یک بشکه نفت صادراتی را بسیار بالاتر از قیمت مجموع فرآورده های نفتی پیشنهاد کرد. هرمن گفت: «آقای مصدق» اگر قرار باشد که بر پایه عقل سلیم گفتگو کنیم باید روی بعضی از اصول توافق داشته باشیم. مصدق پرسید مثل چی؟ هرمن پاسخ داد مثل این که هیچ جزیی نمی تواند از مجموع کل اجزا بزرگتر باشد. مصدق گفت: این اصل غلط است. هرمن پرسید: «چطور غلط است؟ دکتر مصدق اظهار داشت: رویاه را در نظر بگیرید که دم آن اغلب درازتر از خود رویاه است! و با این حرف شلیک خنده را سر داد... (همانجا ، همان صفحه)»

بریتانیا به تمام نفتکش هایی که قصد داشتند از ایران نفت بخرند اعلام داشت که چنانچه «نفت غصبی» را حمل کنند به دادگاههای بین المللی جلب خواهند شد. افزون بر آن ارسال کالا به ایران را تحریم کرد و بانک لندن تمام تسهیلات مالی و بازرگانی را معلق نمود. در واقع خلع ید از شرکت نفت با جنگ اقتصادی پاسخ داده شد.

ایران در عوض با گذراندن قانون «خرابکاری و بی توجهی عمدی» به مقابله

پرداخت و مرتکبین خرابکاری را به مجازات اعدام تهدید کرد. نامه ای هم به «اریک دریک» مدیر عامل شرکت نوشت و وی را به خرابکاری و بی توجهی متهم نمود که با اشاره سفیر انگلیس بی درنگ از تاریکی شب استفاده کرده و با یک هواپیمای کوچک به بصره گریخت. و ابتدا از دفتر محققی در آن شهر کارهای مربوط به نفت ایران را اداره می کرد، بعداً با گذرنامه جعلی وارد بریتانیا شد و در جلسه هیئت وزرای اتلی شرکت نمود.

مدیر عامل کل شرکت «ویلیام فریزر» در انگلیس از این که «دریک» به جلسه کابینه دعوت شده بود سخت خشمگین بود. در این جلسه «اریک» اظهار داشت که چنانچه بریتانیا اقدام جدی در مورد آبادان به عمل نیاورد، کانال سوئز هم از دست خواهد رفت. پس از آن «دریک» از رهبر حزب مخالف یعنی وینستون چرچیل دیدن کرد.

با شکست مذاکرات هریمن و استوکس در تهران، بار دگر کابینه انگلیس به فکر استفاده از نیروی نظامی افتاد تا بوسیله آن آبادان و پالایشگاه را تسخیر کند. به چتریان و نیروی دریایی بریتانیا در منطقه آماده باش داده شد به طوری که می توانستند در مدت کمتر از ۱۲ ساعت به آبادان حمله برند.

در ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ مصدق یک هفته مهلت داد تا کارمندان انگلیسی شرکت نفت خاک ایران را ترک کنند و کشتی موری تیوس (Mauritius) همه آنها را به بصره برد.

آمریکا و بریتانیا با همکاری یکدیگر کمبود نفت را جبران کردند. نوزده شرکت نفت آمریکایی «کمیته داوطلب» تشکیل دادند تا امکانات عرضه نفت را هم آهنگ سازند. تولید نفت در ایالات متحده، عربستان سعودی، کویت و عراق افزایش یافت و ترس از کمبود نفت از میان رفت، در حالی که مصدق و یاران بی اطلاعش خوش باورانه تصور می کردند، بریتانیا در اثر کمبود عرضه نفت بزودی از پای درمی آید و به تقاضاهای ایران تسلیم می شود!

در دی ماه ۱۳۳۰ (۶ ماه پس از آغاز زمانداری مصدق) میزان تولید نفت ایران به روزی ۲۰ هزار بشکه تنزل یافت در مقایسه با روزی ۶۶۶۰۰۰ بشکه در

سال ۱۳۲۸. از سوی دیگر میزان کل تولید نفت جهان از ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز به ۱۳ میلیون رسید. یعنی افزایشی معادل ۳ برابر کل تولید نفت ایران در سال قبل از ملی شدن نفت (پیشین، متن انگلیسی، صفحه ۴۶۴).

بر سید حسین فاطمی و کریم پور شیرازی دو طرفدار سر سخت مصدق نمی توان ایراد گرفت که چرا متوجه قانون ساده عرضه و تقاضای نفت نبودند و چرا قدرت افزایش تولید ایالات متحد و عربستان سعودی را نتوانستند پیش بینی کنند زیرا هر دوی آنها درست مانند دهها نفر همکاران مطبوعاتی آن دو، مردان ساده و بی اطلاعی بودند که در غوغای ملی شدن نفت بر سر زبانها افتاده مشهور گردیده و در مسابقه ناسزاگویی و تهمت و افترا از دیگران پیشی گرفته و دست هم صنفان خود را از پشت بسته بودند. اما این غفلت و بی توجهی نسبت به عرضه و تقاضای نفت در بازار جهانی از افراد به اصطلاح روشنفکری مانند کریم سنجابی، سید علی شایگان، مهدی بازرگان، سید کاظم حسینی، احمد زیرک زاده، مظفر بقایی، سید احمد رضوی، شمس الدین امیر علایی که اکثر آنان مقام استادی دانشگاه و عنوان دکتری را یدک می کشیدند به هیچ روی قابل گذشت نیست.

با روی کار آمدن حزب محافظه کار انگلیس به رهبری «چرچیل و انتونی ایدن» اختلاف بریتانیا و دولت ایالات متحده روی ایران بارزتر شد. واشنگتن معتقد بود اگر مصدق سقوط کند کمونیست ها روی کار می آیند، لذا مدارا کردن با وی که هر چقدر هم سخت باشد، بهتر از مقابله با او است.

برعکس انگلیس ها می گفتند با کنار رفتن مصدق یک دولت منطقی تری کشور را اداره خواهد کرد که بهرحال می شود مشکلات را با وی حل نمود. تسلیم شدن در ایران مالا موجب سرعت گسترش بیماری واگیردار ملی کردن صنایع خارجیان خواهد شد.

وزیر سوخت و انرژی بریتانیا «سردونالد فرگوسن» می گفت: «باید در سطوح بالای دولتمردان آمریکایی این موضوع را مطرح کنیم که حتی اگر نظرشان در حفظ مصدق برای نجات ایران از چنگال کمونیست صحیح باشد، بین نجات ایران و

نابودی آن یکی را باید برگزید» (همانجا صفحه ۴۶۵)

در پائیز ۱۳۳۰ مصدق به آمریکا رفت تا شکایت ایران علیه انگلیس را در سازمان ملل مطرح نماید. از آنجا سری به واشنگتن زد که شاید موافقت ترومن را برای دادن وام به ایران جلب کند. وی به ترومن گفت: «من از طرف یک کشور فقیری صحبت میکنم که همه اش بیابان است، فقط شن دارد و بس.» آپسون کلام او را قطع کرد و گفت: «بله و با منابع نفتی تقریبا نظیر تکزاس!» (همانجا همان صفحه)

«مک گی» پس از هشت ساعت مذاکره با مصدق مهمترین طرح خود را عرضه کرد مبنی بر اینکه شرکت نفت رویال دوچ شل پالایشگاه آبادان را در دست خود بگیرد و با عقد قرارداد ویژه‌ای با شرکت نفت انگلیس منافع به تساوی میان هر دو تقسیم شود. یعنی چیزی شبیه به قرارداد آرامکو. مصدق اصرار داشت در قرارداد گنجانده شود به شرط این که هیچ کارمند انگلیسی در آبادان نباشد. شرط عبث و بی ربطی که اساسا به سود ایران نبود و شورویها را بیشتر خوشحال می کرد. این شرط تعصب آلود موجب شد که وزیر امور خارجه انگلیس در کنفرانس پاریس بی درنگ کل طرح «مک گی» را رد کند. آنجا بود که آمریکائیان متوجه شدند مصدق نمی خواهد مسئله نفت حل شود، شاید به همین دلیل بود که در آخرین شب توقف خود در واشنگتن مصدق به یکی از بلند پایگان وزارت خارجه آمریکا اظهار داشت: «شما متوجه نیستید که اگر من دست خالی برگردم از لحاظ سیاسی موقعیت محکم تری پیدا میکنم تا با قراردادی که مجبور باشم آن را به طرفداران فناتیک خود بقبولانم» (همانجا صفحه ۴۶۶).

با آمدن سفیر کبیر جدید شوروی به ایران، تمایل مصدق به روسها بیشتر شد. این شخص همان کسی است که در کودتای سال ۱۹۴۸ روسها در پراگ سمت سفارت داشت. اعزام این حریف کارکشته به میدان مبارزه شرق و غرب هم نتوانست سیاست پیشگان ساده دل را از خواب خوش خرگوشی بیدار کند و دست کم متذکرشان شود که رویای تسلط بر ایران که از زمان تزارها وجود داشت، اینک دردسترس آنان بود. مصدق و یارانش فراموش کرده بودند که در قرارداد عدم

تجاوز میان نازیها و استالین، ایران وجه المصلحه گردیده و باید به تصرف و مالکیت روسها درمی آمد!

در شورای امنیت ملی کاخ سفید، دالس وزیر امور خارجه پیش بینی کرد که مصدق ایران را بسوی یک استبداد حرکت می دهد و برنده اصلی کمونیست ها خواهند بود که در آن صورت نه تنها جهان آزاد از سرمایه گذاری عظیمی که در نفت ایران شده محروم می گردد، بلکه به فاصله کوتاهی سایر مناطق خاورمیانه که ۶۰ درصد ذخایر کنونی نفت جهان را در برمی گیرد از آن آنها خواهد شد (همانجا صفحه ۴۶۸).

آیزنهاور پرسید آیا راه عملی برای خروج از این بن بست وجود دارد؟ تصمیم به کودتای (یا ضد کودتا) در ایران نتیجه مذاکرات آن روز کاخ سفید بود. به سخن دیگر، آمریکا و انگلیس معتقد بودند که کودتا را مصدق در ایران کرده است و اقدامات مشترک آنان وسیله شاه و زاهدی ضد کودتا خواهد بود. آنچه باعث سقوط حکومت مصدق گردید کودتا یا قیام مردم نبود، بلکه اقدامات احساسی او و یارانش ایران را از لحاظ سیاسی- اقتصادی به اندازه ای آسیب پذیر ساخته بود که دورنمای افتادن کشور به دامن کمونیستهای شمالی جهان غرب به ویژه ایالات متحده را به اتخاذ روشی واداشت که در اصطلاح شورای امنیت ملی آمریکا به ضد کودتا (Counter Coup) مشهور گردید. بهر حال از ملی شدن نفت ایران متحمل زیان مادی فوق العاده گردید (ر.ک. به بخش دوم) انگلیس به سود سرشاری دست یافت، و روسها استفاده سیاسی جالبی داشتند. مصدق بدون تردید مخالف انگلیس ها بود و با وجود گرایش های سوسیالیستی، به هیچ روی طرفدار شوروی ها نبود و بی گفتگو تمایلات ملی داشت، ولی ای کاش به یکی از دو همسایه شمال و جنوبی گرایش مسلکی می داشت ولی این همه به کشور ضرر نمی زد!

با این که محمد حسن میرزای ولیعهد احمدشاه و نوه خاله مصدق، معتقد است که او چپ بود (بنگرید به کتاب خاطرات و تالمتات مصدق) این اشراف زاده قاجار که خاله اش همسر مظفرالدین شاه، و زن دایی اش دختر شاه و مادرش نوه

عباس میرزای معروف بود. از مالکین عمده پایتخت به شمار می آمد، برای ایجاد درآمد بیشتر یکی از خانه های بزرگ خود را به «اصل ۴» آمریکائی ها اجاره داده بود و دیگری را به «خانه صلح» روسها! شاید هم قصدش از این کار حفظ «موازنه منفی» بود که شعار سیاسی ابتکاری او محسوب می شد!

از سال ۱۳۳۲ تاکنون اظهار نظرهای مختلفی راجع به سقوط دولت مصدق شده و هر کس از دید خود مسئله را ارزیابی کرده است. یکی از تحلیل گران می نویسد: «در حالی که شمار معدودی از تحلیل گران معتقد نیستند که مداخله انگلیس و آمریکا علل قطعی و یافصل سقوط او بود، بسیاری از پژوهندگان نیز در علت یابی موجبات عدیده ناکامی او اختلاف دارند. از لحاظ اقتصادی علل عدم موفقیت او عبارت بود از ورشکسته کردن کشور، از دست دادن پشتیبانی مالی بازاریان و عنوان کردن تز اقتصاد بدون نفت (Oil-less Economy). از لحاظ ایده لوژی نیز برخی او را محافظه کار و گروهی بسیار آزادی خواه و شماری کمونیست نامیده اند.

و از لحاظ سیاسی او را برای از دست دادن حمایت ارتش، نداشتن برنامه های سازنده، آسیب زدن به آرمان های ملی گرایی و دموکراتیک مورد انتقاد می دهند زیرا در دامن احساسات فرو غلتیده بود.

(Intellectual Trends in the politics and history of Mosaddig era, R.K.Ramazani, P 307)

به عقیده ریچارد فرای علل سقوط مصدق این بود که: «از لحاظ اقتصادی ناکامی در حل بحران ملی کردن نفت مخالفان را علیه او برانگیخت»

(Richard Frye, persia (London 1968) P.113)

جیمز بیل می نویسد: «برخی نیز بازار را عامل شکست وی قلمداد می کنند، بازاری که قبلا از وی حمایت می کرد. عده ای این واپس کشیدن بازار را از حمایت مصدق ناشی از «تهدید اصول شعائر دینی می دانند که از جانب کمونیست ها اعمال می شد.»

(James A.Bill, The Politics of Iran:Group,Classes and Modernization

(Colombus, 1972) PP.138-39)

یکی دیگر از تحلیل گران می گوید: « ملی کردن نفت ایران و انگلیس اقتصاد کشور را متوقف ساخت، خزانه خالی شد. کشور را از فرصت هایی که برای تامین قرضه و اعتبار خارجی داشت محروم ساخت و نیروهای مخرب را که هدفشان نه تنها ساقط کردن حکومت بلکه استعمار ایران توسط روسیه شوروی بود قدرت بخشید»

(George Lenczowski, Political Process and institutions in Iran. the second Pahlavi Kingship, Iran under Pahlavis (stanford, 1978) P.443

به نظر رضانی: «برخی از اقتصاددانان دو مساله نفت و حزب توده را از هم تفکیک کرده و فقط از این دید که استمرار درآمد نفت و کمک های خارجی، جذابیت کمونیسم را برای گروه های خاص جامعه از بین می برد به موضوع می نگرند.» (رضانی، پیشین صفحه ۳۰۸)

فدائیان خلق نیز از مصدق به شدت انتقاد می کنند. بیژن جزنی رهبر آنها تائید می کند که جبهه ملی در تجهیز و هدایت توده ها نقشی نداشت و رابطه مصدق و همکارانش رابطه «پدر سالاری» بود.

Bizhan Jazani, Capitalism and Revolution in Iran, London, 1980, PP 29-38

جزنی مانند اکثر چپی ها، قدرت گرفتن مصدق را نتیجه «تضاد» میان آمریکا و انگلیس می داند و می گوید بازگشت مصدق به قدرت در جولای ۱۹۵۲ (۳۰ تیر ۱۳۳۱) نتیجه حمایت حزب توده و روسیه شوروی و بالاتر از همه قیام خود جوش مردم بود (پیشین، همانجا).

برخی نیز عدم توفیق وی را ناشی از سیاست ملی موازنه منفی Negative Equilibrium در مسائل خارجی می دانند (رحیم گودرزی تبریزی لزوم حفظ بی طرفی تهران ۱۹۵۵ صفحه ۵۵-۱)

رضانی براین باور است که: «مصدق قدرت همکاری انگلیس و آمریکا را که در نتیجه جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب مستحکم تر شده بود، دست کم

گرفته بود و از طرف دیگر روی استعداد سیاسی خود خیلی حساب می کرد (به همین رو) نخست می خواست آمریکا را علیه انگلیس تحریک کند، سپس روسها را علیه آمریکائیان بازی دهد» (منبع پیشین صفحه ۳۰۹).

برخی نیز عدم موفقیت وی در حل مساله نفت را نتیجه ترکیبی از راهنمایی های ویران گرانه یاران نزدیکش و ترس توجیه ناپذیر وی از کاهش محبوبیتش می دانند. طرفداران این نظر می گویند: «بزرگترین اشتباه زندگی سیاسی او یعنی اشتباهی که جبهه ملی را به سقوط کشاند، این بود که پیشنهاد بانک جهانی را رد کرد. ظاهرا یاران مصدق او را نصیحت کردند که این راه حل را نپذیرد زیرا حزب توده او را به خیانت متهم می کند و او مجبوییت خود را از دست خواهد داد».

(Homa Katouzian the political economy of Modern, Iran, (New York, 1981)P.175)

جان مارلو می نویسد: «سیاستهای او فاقد محتوای مثبت بود. به محض این که به قول مصدق و یارانش ایران را از چنگال امپریالیسم نجات داد، راهی را که ایران باید در پیش گیرد نمیدانست. پس از بیرون راندن شرکت نفت انگلیس و ایران سیاست وی عبارت بود از یک سلسله عملیاتی که به نفع هدفهای مصلحتی، و زودگذر شخصی طرح ریزی شده بود تا وی را در قدرت نگاهدارد و بروز ناراحتی های اقتصادی خود ساخته را بتاخیر اندازد. او برای بدست آوردن و حفظ قدرت نیروهای مختلف و غیر متشابهی را به کمک طلبید که نه به او وفادار بودند و نه نسبت به هم موافق و همدستان...»

(John Marlow, Iran, a Short Political guide (London 1963) PP.99-100.)

یکی از دانشجویان هواخواه ملی گرایی ایرانیان و طرفدار سرسخت آن روز که بعدها استاد دانشگاه نیوجرسی گردید، معتقد است شکست مصدق که شکست دموکراسی و آزادی خواهی است نتیجه نامعقول بودن خود اوست. او می نویسد: «در حقیقت ملی گرایی ایران در شن زارهای غیر منطقی خود مدفون گشت. او در مارس ۱۹۵۱ (اسفند ۱۳۲۹) پیروزی بزرگی به دست آورد، ولی نتوانست درک

کند که چگونه باید آن را حفظ کرد.

با این که نهضت ملی قهرا تا درجه زیادی بر پایه خواسته‌های غیر معقول بنا میشود، اگر او رهبری خود را بر فراز احساس گرایی قرار داده و جهت معقولی به آن می‌داد نتیجه مثبت آن گریز ناپذیر است.

مصدق زندانی غیر منطقی بودن خویش بود درست همان گونه که بسیاری از کم سوادترین پشتیبانان وی گرفتار همین نقیصه بودند.»

(Richard Cottam, Nationalism in Iran (Pittsburgh 1979) P.284)

دکتر رضائی می‌گوید: «اختلاف شدید نخبگان پشتیبان جبهه ملی در مورد خصوصیت نهضت ملی به عنوان یک جنبش آزاد و دموکراتیک ایجاد تردید می‌کند. به غیر یک مشت افرادی که در مرکز این جنبش قرار داشتند (و دست کم از لحاظ نظری ارزش آزادی خواهی را می‌فهمیدند) اکثریت اعضای چپ و راست طیف جبهه معرف یک فرهنگ غیر دموکراتیک بودند. چنانچه اعضای حزب ایران را نماینده مرکز این جنبش فرض کنیم، حزب زحمتکشان مظفر بقایی در سوی چپ این نهضت را نمیشد آزادی خواه (لیبرال) خواند. حزب داریوش فروهر که در انتها علیه راست قرار داشت نیز مشمول این تعریف قرار نمی‌گرفت. حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران که به علامت اختصاری آن «سومکا» نامیده میشد با لباسهای متحدالشکل سیاه به رهبری منشی زاده که اصلاً آزادی خواه نبود.

«مهمتر این که خط کمرنگی که آزاد گرایی مصدقی را تقویت می‌کرد، مرکب بود از عناصر متعدد ناهمگون مانند مجاهدین اسلام آیت الله ابوالقاسم کاشانی و احتمالاً فدائیان اسلام نواب صفوی. این عناصر با آموزش های کلی دینی، مخالف با حکومت عرفی مصدقی ها و آزادی گرایی آنان بودند» (رضائی، منبع پیش، صفحه ۳۲۲).

طرفه اینجا است که پس از گذشت نیم قرن از دوران ۲۷ ماهه حکومت مصدق عده ای از جوانان درس خوانده ما خود را پیرو جبهه ملی و آزادی خواه می‌دانند و حال آنکه جبهه ملی سالهای پایانی دهه بیست و آغازین دهه سی اساساً آزادی خواه نبود بلکه خط کمرنگی بود از ملی گرایی با عناصری ناهمگون

و گرایش های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی نامتوافق.

به همین رو کلیه کسانی که جبهه ملی را با آزادی خواهی یکی می انگارند دچار سهوی بزرگ مبتنی بر ناآگاهی شده اند. یکی از تحلیل گران که ملی گرایی را با آزادی خواهی برابر می داند در سازش این تناقض آشکار مواجه با اشکال می گردد وقتی می گوید: «فدائیان طبق تعریف نمی توانسته اند با جبهه ملی روابط صمیمی داشته باشند» (ریچارد کاتم، ملی گرایی پیشین، صفحه ۲۶۷، روح الله رضوانی پیشین، صفحه ۳۱۲) که منظور نویسنده فدائیان اسلام نواب صفوی است.

روابط تنگاتنگ فدائیان اسلام و جبهه ملی انکار ناپذیر است به دو دلیل یکی این که فداییان ادعا می کردند در دوران مصدق، پیش از هر گونه تظاهراتی با جبهه ملی تماس می گرفته اند (اطلاعیه از برنامه انقلابیه (انقلابی) فدائیان اسلام ۱۳۵۷/۱۹۷۸) که این ادعا هرگز مورد تکذیب جبهه ملی قرار نگرفت. دوم با این که کاشانی خودش را از فدائیان اسلام جدا می کرد بویژه در مسائل تروریسم، ولی او و فدائیان قویاً عقیده داشتند که اسلام و سیاست جدائی ناپذیر است و این با ادعای مصدقی های مرکز جبهه متناقض است به ویژه که رهبران فدائیان می گویند قبل از مشارکت در هر گونه راه پیمایی با کاشانی مشورت می کرده اند (همانجا همان صفحه ۳۱۲).

«حزب توده نیز مدعی بود که نیم میلیون عضو و طرفدار دارد.»

(Community and charge in Iran. E. Bonine and Nikki Keddie (Albany, NY. 1981, pp.182-202)

«مصدقی ها مدعی بودند مبارزه آنان علیه انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور استقلال کامل ملی و هدف نهایی آنان «آزادی و دموکراسی» ایران است ولی بررسی عمیق سیاست خارجی ایران در دوران مصدق نشان میدهد که هدف فوری استقلال ملی، عملاً تبدیل گردید به هدف جنبش ملی مطلق.» (رضوانی، سیاست خارجی ایران ۱۹۷۳-۱۹۴۱: بررسی سیاست خارجی در جوامع مدرنیزه شده. (Charlottes Ville, 1975. PP.181-250)

طبیعی است هنگامی که جبهه ملی روی جنبه ضد استعماری پا می فشرد، فشار و تاکید منطقی جنبه ملی گرایی پیدا میکند و نه دموکراسی. به همین دلیل تخریب نهادهای آزادی خواهی و روش های دموکراسی نهادینه شده مانند انتخابات نمایندگان مجلس و سناتورها و سازمانهای قضائی به شکلی درمی آید که دولت میخواهد و نه به گونه ای که منطبق با اصول است. یعنی ابتدا مجلس سنا که بر پایه ضوابط قانون اساسی تشکیل شده بسته می شود و آنگاه انتخابات نیمی از نمایندگان مجلس معوق می ماند و سپس دادرها تعطیل می گردد، و اختیارات قانونگذاری از قوه مقننه سلب میگردد، روزنامه های مخالف یکی پس از دیگری با عملیات فاشیستی مورد هجوم قرار می گیرد، اداره رادیو به بنگاه سخن پراکنی و تبلیغاتی دولت تبدیل میشود، نخست وزیر آزادی خواه به عذر مبارزه با استعمار از حضور در مجلس برای پاسخگویی به استیضاح خودداری میکند، مخالفان سیاسی موهون گردیده و امنیت جانی و حیثیتی آنان به مخاطره میافتد و سرانجام همان پارلمان نیم بند به دلیل افزون شدن تعداد مخالفان با همه پرسه کذایی بسته می شود. بدین ترتیب کلیه نهادهای آزادی از بین میرود و حکومت استبدادی پدید میآید.

مایه تاسف بسیار است که اغلب روشنفکران شیفته دوران مصدق هنوز پس از سپری شدن بیش از نیم قرن از آن تاریخ متذکر و متوجه نیستند که ملی گرایی لزوماً به معنی مردم سالاری و آزادی خواهی نیست. ملی گرایی Nationalism چنانکه از نامش پیدا است یعنی دلبستگی و سرسپردگی به منافع و فرهنگ یک ملت خاص. ناپلئون عاشق فرانسه و یک ملی گرای طرفدار عظمت کشورش بشمار میرفت ولی به هیچ روی هواه خواه دموکراسی نبود و با این که فرزند انقلاب نامیده می شد، با دیکتاتوری و استبداد حکومت می کرد. موسولینی و هیتلر هم ملی گرا بودند بدون اینکه علاقه ای به مردم سالاری داشته باشند. ناپلئون که زائیده عصر برابری، برادری و آزادی بود، آزادی و دموکراسی را فدای ملی گرایی کرد و خود را امپراتور نامید. هیتلر و موسولینی و استالین نیز به پیشوایی ملت ارتقاء یافتند در حالی که ملت نقشی در سیاست و حکومت ایفا نمی کرد.

شیفتگان مصدق نیر او را «پیشوا» می نامیدند که به عربی «امام» یا «مقتدا» می گویند یعنی کسی که مردم از کردار و گفتار او پیروی کنند. از این رو هر جا پیشوا هست دموکراسی و آزادی وجود ندارد، و هر جا مردمسالاری و آزادی باشد نیازی به پیشوائی نیست، چه در دموکراسی دولتها مخلوق مردمند و نه بالعکس.

ادامه دارد

ویرانگران ۲۶

پژوهشگران پیام آزادگان هیچگونه دشمنی و غرض ورزی با دکتر محمد مصدق نداشته، آنچه برای آنها مهم است، کارنامه و عملکرد ایشان است که از هر نظر به ضرر ایران و ایرانی تمام شده است.

«بیچاره ملتی که احتیاج به قهرمان داشته باشد»

آنا تول فرانس

در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ دولت ساعد قرارداد الحاقی گس- گلشائیان را برای تصویب به مجلس پانزدهم داد. اما چون مجلس روزهای پایانی خود را می گذرانید با مخالفت چند تن از نمایندگان لایحه مزبور تصویب نشد. در مجلس شانزدهم، دولت رجبعلی منصور پیشنهاد کرد: «که چون طرح کلیه مسائل در جلسه عمومی مجلس امکان پذیر نیست لذا کمیسیونی مرکب از نمایندگان شعب به نام «کمیسیون نفت» تشکیل و پرونده مربوطه را تحت مطالعه قرار دهد». اعضای کمیسیون مزبور عبارت بودند از: دکتر محمد مصدق، دکتر کاسمی، دکتر محمدعلی هدایتی، دکتر سیدعلی شایگان، اللهیار صالح، سیدعلی بهبهانی، جواد گنجه ای، سیدابوالحسن حائری زاده، ناصر ذوالفقاری، دکتر حسن علوی، خسرو قشقائی، جمال امامی، جواد عامری، عبدالرحمن فرامرزی، حسین مکی، پالیزی، فقیه زاده، و سرتیپ زاده، از این عده فقط ۵ نفر وابسته به جبهه ملی بودند.

در یکی از نخستین جلسه های کمیسیون، حائری زاده مسئله ملی کردن صنایع نفت را مطرح کرده می گوید: «بنده در ۲۷ سال پیش که کمیسیون نفت بود بنده آن روز تصمیم خود را گرفته ام...، احتیاجی برای مطالعه این پرونده ها نداریم... ما باید به دولت بنویسیم که این لایحه هیچ منافع دولت ایران را فراهم نمیکند... اگر راه حکمیت و راههای دیگر نداشته باشیم باید صنایع نفت خود را ملی کنیم... هیچ موقعی بهتر از حالا نیست برای لغو امتیازات خودمان».

(جلسه چهارم کمیسیون مخصوص نفت - دوشنبه سوم مهرماه ۱۳۲۹ ساعت ۱۰ بامداد، به نقل از کتاب سیاه حسین مکی، جلد اول، انتشارات امیرکبیر،

۱۳۶۳ (صفحه ۷۳).

به گفته حائری زاده دو ایراد وارد است، اول این که خودش قبلا در کمیسیون دارایی مجلس به لایحه مزبور رای داده بود! به همین رو گلشائیان می نویسد:
((بدین ترتیب ۳۶ نفر از وکلاء مجلس به این لایحه رای مثبت دادند آن وقت حائری زاده در مجلس از مخالفین سرسخت شد. . یاللعجب این است رویه اشخاص که دورو و مذبذب هستند)). (گذشته ها و اندیشه های زندگی - عباسقلی گلشائیان، چاپ تهران ۱۳۷۷، جلد دوم، صفحه ۸۷۱).

دوم این که کمیسیون مخصوص نفت از طرف مجلس شانزدهم ماموریت داشت که فقط درباره قرارداد الحاقی که دولت وقت برای تصویب به مجلس فرستاده بود، پس از مطالعه کامل پرونده اظهارنظر نماید. یعنی پس از بررسی قرارداد و حک اصلاح لازم آن را برای تایید نهایی به مجلس عرضه کند و یا این که با ذکر ادله کافی علل عدم موافقت خود را اعلام دارد. پیشنهاد ملی کردن اساسا جزو وظایف کمیسیون مزبور نبود!

از بیانات حائری زاده معلوم میشود او در ۲۷ سال پیشتر تصمیم گرفته بوده است که نفت باید ملی شود یعنی در ۱۳۰۲ خورشیدی! درحالی که مصدق ابتکار ملی کردن نفت را از حسین فاطمی مدیر باختر امروز می داند و می نویسد:
((ملی شدن نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است... دکتر فاطمی با من که رئیس کمیسیون (نفت) بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است مشکل... ایران هم (باید) نفت خود را در سراسر کشور ملی کند تا دنیا بداند نمایندگان جبهه ملی جز آسایش ملی چیزی نمی خواهند و با هیچ سیاستی سازش ندارند... در جلسه ای که در خانه آقای نریمان تشکیل گردید دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار قرارگرفت و آن را امضاء نمودند)). (خاطرات و تالمات - محمد مصدق، چاپ تهران، صفحه ۳۳۰-۳۲۹).

از این بیان چند نکته مهم استنباط می گردد:

۱- به نظر فاطمی در شرایط آن روز استیفای حق ملت کار دشواری بوده



دکتر حسین فاطمی ، چند لحظه پیش از ترور . مصدق ابتکار ملی شدن نفت را از سوی فاطمی بیان داشته ، در حالیکه ۲۷ سال پیش از گفته های مصدق ، حائری زاده این پیشنهاد را داده بود .



مصدق و آخوندکاشانی

است، ولی نمی گوید اشکال کار در کجاست و چگونه ملت در استیفای حق خود مواجه با مشکل خواهد شد؟ حال آنکه در تاریخ ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ (۲۱ اکتبر ۱۹۴۷) دو سال پیش از پیشنهاد فاطمی مجلس پانزدهم قانونی را تصویب کرد که دولت را ملزم به استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس می کرد. آیا نمایندگانی که این قانون را گذرانده بودند نمیدانستند که در شرایط آن روز استیفای حقوق ایران مشکل است؟

آیا شعور و اطلاعات فاطمی بیشتر از مجموع اکثریت قریب به اتفاق مجلس بود که به آن رای داد؟

این را هم باید افزود که محمد مصدق در دوره پانزدهم نماینده مجلس نبود و لذا نقش مستقیمی در تصویب قانون مزبور ایفا نکرد.

۲- استدلال فاطمی مبنی بر این که: چون : «انگلستان بعضی از صنایع خود را ملی کرده است برای این که منافع آن نصیب ملت بشود» پس ما هم باید صنعت نفت خود را ملی کنیم، نتیجه گیری غلطی است از یک واقعه ای که اصل آن مورد تردید است. این درست است که بعد از جنگ جهانی دوم، بریتانیا برخی از صنایع بزرگ مانند فولاد، زغال سنگ و کشتی سازی خود را ملی کرد، ولی این برنامه ای بود که حزب کارگر در مرامنامه خود، و به تقلید از نظریات کمونیستهای شوروی گنجانده و به آن عمل کرد و همین اقدام باعث شکست دولت کارگری و روی کار آمدن محافظه کاران شد. حزب محافظه کار نیز صنایع ملی شده را مجدداً به بخش خصوصی باز گرداند.

۳- چنانکه قبلاً اشاره شد، ملی کردن صنایع و بانکها و سازمان های مالی از اهداف اقتصادی سوسیالیست هاست که هر بار روی کار می آمدند به آن می پرداختند کما این که در فرانسه نیز اجرا شد. ولی هر بار که سوسیالیست ها شکست می خوردند صنایع ملی شده به مالکیت بخش خصوصی باز می گشت. افزون بر آن ملی کردن یک صنعت یا کارخانه و بانک لزوماً به معنای «مفید بودن به حالت ملت» نیست، بلکه عکس آن صادق تر است.

۴- جلسه ای که در خانه نریمان تشکیل شد و مصدق از آن یاد می کند،



نریمان ، وزیر دارائی

دکتر مظفر بقائی و سید حسین مکی

عصر روز ۴ آذرماه ۱۳۲۹ بود، تقریباً دو ماه بعد از پیشنهاد حائری زاده در کمیسیون نفت، بنابراین فاطمی را نمی توان مبتکر «طرح ملی شدن» دانست. آیا مصدق با آن حافظه قوی فراموش کرده بود که حائری زاده قبل از مدیر روزنامه باختر امروز به این فکر افتاده بود و یا این که عمداً این ابتکار را به فاطمی نسبت می دهد تا از کشته شدن او هم به سود خود تبلیغ کرده باشد؟

شاید چون بعداً حائری زاده در رده مخالفان مصدق در آمده بود اولویت زمان وی در پیشنهاد ملی کردن نفت عمداً از حافظه رهبر جبهه ملی گریخته است!

۵- تقریباً یک ماه پیش از جلسه خانه محمود نریمان، حسین مکی در همان کمیسیون نفت اظهار می کند: « ما معتقدیم که این (نفت) باید ناسیونالیزه (ملی) بشود. نفت باید بالاخره ملی بشود» (صورت جلسه مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت، ۱۳ آبانماه ۱۳۲۹، به نقل از کتاب سیاه حسین مکی، جلد اول، صفحه ۲۰۹).

روی این حساب حسین مکی درست ۲۱ روز زودتر از حسین فاطمی ملی شدن نفت را پیشنهاد می کند. ظاهراً زمانی که مصدق خاطرات خود را در احمدآباد، ملک شخصی خودش می نوشته چون مکی قبلاً از وی بریده بود، حق تقدم او را نیز به عمد یا سهو فراموش می کند!

۶- از تصادف روزگار مصدق در جلسه خانه نریمان «... آخرین فردی بود که پیشنهاد ملی کردن نفت را امضاء کرد و سید ابوالقاسم کاشانی و عبدالقدیر آزاد و محمود نریمان بیشتر از مصدق از طرح ملی کردن نفت دفاع می کردند» (مکی، منبع بالا، صفحه ۱۳۸)

۷- در مسابقه کسب افتخار پیشنهاد ملی کردن نفت، کریم سنجابی استاد حقوق اداری دانشکده حقوق، نیز خود را برنده می داند آنجا که می گوید: «این فکر به نظرم رسید که بهترین و ساده ترین طریق ملی کردن است. فرانسه تعدادی از صنایع را مثل اتومبیل سازی رنو یا صنعت های دیگر را ملی کرده بود. درصد برآمدیم که از بعضی کتابهای خارجی راجع به ملی کردن و راجع به ترتیب پرداخت غرامت مطالعاتی بکنیم. بنده هم در قسمت حقوقی به این مطالعه پرداختم» (امیدها و



شایگان از اعضای جبهه ملی و

کمیسیون نفت

ناامیدی‌ها، کریم سنجابی، انتشارات تاریخ شفاهی لاجوردی، صفحه ۹۳).
تصور نمی‌رود کسی این اظهارات حضرت استادی را جدی تلقی کند بویژه که
فاقد تاریخ دقیق و مکان معین است، یعنی معلوم نیست از چه زمانی اندیشه
ملی کردن در سر او پیدا شده و با چه فرد یا افرادی آن را در میان گذاشته
است؟

مصدق در جلسه سوم مهرماه ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت می‌گوید:
«قسمت مهم این است که آیا ما صلاحیت داریم یک گزارشی بدهیم که این نفت چه
باید بشود یا خیر؟ خیر نداریم، این کمیسیون به عقیده بنده اگر اوراق را بیاورند و
ورق بزنند نخواهند توانست یک گزارشی بدهد که بنظر من قرارداد باید این طور تنظیم
شود.» (کتاب سیاه مکی، جلد اول، صفحه ۷۶).

مصدق سفسطه می‌کند. چطور کمیسیون مخصوص نفت که از طرف مجلس
مامور رسیدگی به قرارداد الحاقی است فاقد صلاحیت گردید؟ چه کسی صلاحیت را
از کمیسیون مزبور سلب کرد؟ طبق قانونی که در دوره ۱۶ گذشت، کمیسیون
مخصوص نفت مأموریت داشت لایحه الحاقی را مطالعه و بررسی کرده و نتیجه آن
را به مجلس گزارش کند. به سخن دیگر کمیسیون طبق تصمیم مجلس صلاحیت
رسیدگی به لایحه را دارا بود. کمیسیون نفت مطلقاً اجازه نداشت که وارد اصل
امتیاز و حتی اظهارنظر در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) گردد.

با این همه اعضای جبهه ملی کمیسیون نفت (شایگان، خسرو قشقایی، حسین
مکی، اللهیار صالح) همان راه غیرقانونی را که مرشدشان، مصدق، پیشنهاد کرد
انتخاب کردند و وظیفه اصلی و مأموریتی که داشتند کنار نهادند. اگر مصدق
معتقد بود که واقعا کمیسیون فاقد صلاحیت در امر رسیدگی به قرارداد الحاقی
است، چرا اولاً ریاست کمیسیون را پذیرفت؟ دوم چرا به مجلس گزارش نکرد که
کمیسیون مزبور فاقد صلاحیت رسیدگی به پرونده قرارداد الحاقی است؟

سفسطه مصدق وقتی آشکارتر می‌شود که می‌گوید: «در همین دوره ۱۵ آقای
گلشائیان بالاترین خیانت را به مملکت کرد... ما صلاحیت نداریم بگوئیم چه چیز
درست یا غلط است» (همان جلسه، همان منبع، همان صفحه).

اولا وارد کردن اتهام بزرگی مانند «خیانت به مملکت» به گلشائیان از یک فردی که مدعی داشتن درجه دکتری حقوق است، بدون ارائه سند و مدرک، بسیار نازیبنده است. در کدام دادگاهی خیانت به کشور وزیر دارایی اسبق ایران ثابت شده بود؟

دوم- مصدق عادت داشت تمام مخالفان خود را خائن بنامد: رضاشاه چون راه آهن سراسری را کشید، بزرگترین خیانت را مرتکب شد. حسن تقی زاده که قرارداد نفت ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) را امضاء کرد خیانتکار است. گلشائیان بواسطه امضاء قرارداد الحاقی نفت خائن است. رزم آرا بزرگترین خائن است، غلامحسین فروهر که به عنوان وزیر دارایی از لایحه دولت دفاع کند خائن است، بعدها مظفر بقایی، سید ابوالقاسم کاشانی، سید حسن امام، حسین مکی، نمایندگان مخالف مجلس، به اضافه سی تن از مدیران نشریات، افسران ارشد ارتش و دهها افرادی که نظری کاملا مغایر با اندیشه وی داشتند جزو خیانتکاران محسوب شده انگ خیانتکار بر آنها زده شد. در فرهنگ کدام کشور متمدنی، دگر اندیشان خائن محسوب شده اند؟ سوم- با وجود آنکه اعضای کمیسیون نفت به مصدق یادآور می شوند که رسیدگی به پرونده قرارداد الحاقی وظیفه اصلی کمیسیون است، او با توسل به معاذیر گوناگون از شنیدن استدلات مخالفین تحاشی می کند. مثلا جمال امامی یکی از اعضای با نفوذ کمیسیون، چند بار وی را متذکر می شود که طبق قانون کمیسیون نفت اجازه ندارد در اصل امتیاز نامه اظهار نظر کند. دکتر حسین پیرنیا معاون وزارت دارایی و نماینده دولت در کمیسیون نفت نیز اظهار می دارد چنانچه مطالعات اعضای کمیسیون نفت راه حل های مناسب را موجب می گردید می توانستند در تجدید نظر از آنها استفاده کنند (جلسه دهم دوشنبه ۲۴ مهر ماه ۱۳۲۹ ساعت ۱۰ و نیم بامداد، همان منبع، صفحه ۱۴۱).

غلامحسین فروهر وزیر دارائی دولت رزم آرا نیز در حضور اعضای کمیسیون می گوید: «این کمیسیون یکی از این سه کار را خواهد کرد: یا می گوید این قرارداد) اصلا برود پی کارش یا قبول می کند و یا می گوید در این موارد این معایب را دارد و دولت برود مذاکره بکند». (همانجا صفحه ۱۶۲).

این حرف وزیر دارایی کاملاً معقول بود. ولی مصدق و چهار نفر از اعضای جبهه ملی در کمیسیون اساساً حاضر بشنیدن حرف حسابی نبودند و درست برخلاف قانون وارد مطلبی شدند که نه مجاز بودند و نه صلاحیت اظهار نظر در آن را داشتند. برای نمونه حسین مکی، مخبر کمیسیون مخصوص نفت که بیش از سایر همکارانش سنگ ملی شدن این صنعت را به سینه می زد در جلسه بیست و ششم کمیسیون مزبور مورخ ۱۳۲۹/۱۱/۹ می گوید:

«دنیای امروز سی میلیون تن نفت (ایران) را نمی تواند از جای دیگر استخراج بکند. الان یک منبعی وجود ندارد که سی میلیون تن نفت را استخراج بکند. مجبور هستند اگر تنی پنجاه لیبره هم شده پول بدهند و ما استخراج کنیم. این یک رقم عمده ایست که دنیا نمی تواند از آن صرفنظر بکند. آنها مجبور هستند حتی مهندسیین مجانی هم به اختیار دولت ایران بگذارند برای این که بتوانند بازار دنیا را اداره بکنند. پس منابع نفتی ما نه تنها نخواهد/خواهید بلکه همه نوع کمکی دنیا بما خواهد کرد. فرانسه - سوئیس - ایتالیا و حتی آمریکا احتیاج دارد. شصت درصد استخراج مواد نفتی را خود آمریکا مصرف می کند... بنده عرایضم راجع به ملی شدن صنعت نفت با دلیل و رقم همه روی کاغذ ارایه می دهم. (صورت مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت، دوره دوم و سوم، صفحه ۱۸ و ۱۹).

سخنان مزبور به خوبی نشان می دهد که گوینده آن نه تنها درباره داد و ستد جهان نفت، بازاریابی و نحوه پخش و فروش این ماده حیاتی کوچکترین آگاهی ندارد، بلکه آدمی است بسیار سطحی و ساده دل. به دیگر سخن (مکی) نه نفت را می شناخت و نه عرضه و تقاضای آن را در دنیا بررسی کرده بود. اعداد و ارقام و آماری را که این کارشناس بزرگ نفت عهد غوغا سالاری به آن اشاره می کند بسیار خیالی، بی پایه و سست است.

مکی می گوید: ۱- «دنیای امروز سی میلیون تن نفت (ایران) را نمی تواند از جای دیگر استخراج کند».

متأسفانه آن گونه که رهبران جبهه ملی و هوادارانشان می اندیشیدند نبود، زیرا از همان روزی که لایحه ملی شدن نفت، در اثر قتل های سیاسی و غلیان

هیجان‌ات احساسی افراطی و مرعوب شدن نمایندگان به تصویب رسید، شرکت نفت کویت بی درنگ تولید خود را از رقم ۱۷ میلیون تن در سال به ۲۷ میلیون تن افزایش داد. یعنی یک دولت-شهر کوچک، ۱۰ میلیون تن نفت اضافی به بازار جهانی سرازیر کرد!

میزان تولید نفت عراق، که قبلاً سالی ۷ میلیون تن بود، به ۱۵ میلیون تن (بیش از دو برابر) بالا رفت و ۸ میلیون تن نفت اضافی جانشین نفت ایران گردید.

عربستان سعودی نیز تولید خود را از ۲۶ میلیون تن در سال به ۲۹ میلیون تن رساند. به سخن دیگر در همان سال اول بر روی هم ۲۱ میلیون تن (۱۰+۸+۳=۲۱) تن نفت اضافه از سه کشور کویت، عراق و عربستان سعودی به بازار مصرف جهان وارد شد. مازاد ۳۰ میلیون تن نفت ایران توسط شیخ نشین‌ها و سایر کشورهای نفت خیز تامین گردید.

بنابراین برخلاف تصور رهبران جبهه ملی که ساده لوحانه منتظر بودند تا مصرف‌کنندگان نفت برای خرید به بنادر ایران هجوم بیاورند، و حتی مهندس و کارگر فنی رایگان در اختیار دولت قرار دهند، کشورهای همسایه جای خالی نفت ما را پر کردند. کدام بازرگان را سراغ می‌توان کرد که وقتی می‌بیند رقیب‌های سرسخت او در اثر ندانم‌کاری، ناآگاهی و خیال‌پروری ورشکست شده و تجارتخانه‌های خود را بسته اند از اقبال بلند خویش ناراضی باشد؟

از همان روزی که نفت ملی شد، ایران به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت خاورمیانه و حتی آسیا مقام خود را از دست داد و عربستان سعودی جانشین آن شد که تاکنون هم که ۵۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد این برتری خود را حفظ کرده است.

از سوی دیگر، در مدت سه سالی که در اثر غوغای ملی شدن، پالایشگاه آبادان بسته ماند، در دنیا پالایشگاه‌های جدیدی ساخته شد که از لحاظ ظرفیت نیرومندتر بودند و لذا ایران مقام اول پالایش نفت را نیز از دست داد.

۲- مکی می‌گوید: «(آنها) مجبور هستند اگر تنی پنجاه لیره هم شده پول

بدهند و ما استخراج کنیم)). این سخن نسنجیده و حساب نشده فقط از مغزهای رشد نکرده و عامی تراوش می کند. کالایی که تنی حداکثر ۵ لیره انگلیس قیمت دارد، اگر بهایش ده برابر گردد، مسلماً حجم تقاضای آن کاهش می یابد. این نخستین درس اقتصاد است. هر شاگرد تجارتخانه این را می داند که بالا رفتن قیمت موجب تقلیل تعداد خریداران می گردد. بویژه کالایی مانند نفت که حساسیت آن زیاد است.

در عمل دیدیم که حتی ما حاضر شدیم قیمت نفت را پنجاه درصد پائین تر از نرخ بازار عرضه کنیم ولی یک خریدار پیدا نشد!
۳- مکی آن قدر ساده لوح و دور از واقعیات زمان می زیست که با قاطعیت می گفت:

«آنها مجبور هستند حتی مهندس مجانی هم به اختیار دولت ایران بگذارند برای این که بتوانند بازار دنیا را اداره بکنند، پس منابع نفتی ما نه تنها نخواهد خوابید بلکه همه نوع کمکی دنیا بما خواهد کرد.» (ر.ک به زیر نویس (۱) پایان همین بخش).

بدبختانه در دوره زمامداری مصدق دنیا نه تنها به ما مهندس مجانی نداد بلکه حاضر شدیم تعدادی از آنها را با هزینه خود استخدام کنیم ولی کسی داوطلب کار نشد! خلاف تصور ساده لوحانه مکی و همسلکانش، دنیا حتی حاضر نشد به ما وام بدهد تا حقوق کارگران و کارمندان صنعت نفت به اصطلاح ملی شده را بپردازیم!

سید حسین مکی نیز مانند بسیاری از مردان عصر غوغا سالاری، عضو حزب بادبود و در دوران حکومت احمد قوام (سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶) از نوچه ها و ریزه خواران نخست وزیر پر قدرت ایران به شمار می رفت. قوام از این گونه افراد برای رسیدن به هدف های سیاسی خود استفاده می کرد. پیش از حل مسأله آرمیز مسئله آذربایجان و کردستان، نخست وزیر به فکر تاسیس حزب دموکرات ایران می افتد تا در برابر فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده ایران، نیروی ملی قدرتمندی به وجود آورد. تاسیس حزب جدید یکی از شاهکارهای سیاسی «قوام» محسوب

می شود و برای این که روسها دست به تحریکاتی علیه چنین حزبی نزنند، مظفر فیروز دعوتی از سفیر شوروی در باغ «باستی» (واقع در لواسان کوچک مشرف به رودخانه جاجرود) می نماید و وی را متقاعد می کند که برای احراز اکثریت در مجلس نخست وزیر در نظر دارد حزبی به نام حزب دموکرات تشکیل دهد. «بدین وسیله سادچیکوف سفیر شوروی را به این امر متقاعد می نماید» (چهل سال در صحنه، جلال عبده، جلد یکم، صفحه ۲۵۱).

حسین مکی، ابوالحسن حائری زاده، ملک الشعرا بهار، حسن ارسنجانی، خسرو هدایت عضو هیئت موسسان این حزب بودند (همانجا، همان صفحه). عمیدی نوری، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، دکتر سید علی شایگان نیز به عضویت حزب مزبور مفتخر و مباحی گردیدند. اکثر این افراد همان کسانی هستند که بعداً عضو جبهه ملی مصدق شدند!

نفرین شایگان

یکی دیگر از رهبران جبهه ملی که با بیانات خودش مردم عوام و حتی عده ای از درس خواندگان و روشنفکران ما را تسخیر کرده و به دنبال خود می کشاند، سید علی شایگان استاد درس حقوق دانشگاه تهران بود. شایگان علاوه بر وکالت مجلس و استادی دانشگاه، از یاران و معتمدان مصدق به شمار می رفت. شایگان در کمیسیون نفت اظهار داشت: «بنده نسبت به این گزارش کمیسیون به عنوان موافق مشروط اسم نوشته ام (جمال امامی: مشروط یعنی چه خودتان امضاء کرده اید!)... دولت (انگلیس) دولتی هم نیست (!) بعون الله آنهم که بود خالی شده است و فقط مجسمه ها باقی مانده است آن نیست دیگر (مکی: صحیح است) آن کبکبه و دبدبه آواز دهل بود. خود آنها به روزی بدتر از ما افتاده اند و انشاءالله به روز بدتر هم خواهند افتاد!». (صورت جلسه سه شنبه ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت به نقل از کتاب سیاه مکی، صفحه ۵۳۱). در واقع دکتر علی شایگان استاد حقوق دانشگاه تهران تصور می کند انگلستان سال ۱۹۵۱ که از لحاظ نیروی اقتصادی و نظامی سومین قدرت دنیای آن روز بود، به خاک سیاه نشسته و وضعی بدتر از

ایران دارد، و لذا نفرین می کند تا وضع بدتری پیدا کند!

شایگان و شعر خیام!

شایگان پس از نطق مفصل خود در مجلس شورا، به عادت همیشگی تملقی هم به رئیس آن روز کمیسیون مخصوص نفت کرده و می گوید: «مرشد و پیشوای من مکرر در اینجا فرموده اند (دکتر کاسمی: پیشوای شما کیست؟) بنده یک پیشوای ملی دارم آقای دکتر مصدق، ملت ایران مضمون شعر خیام می شود: یکی را داده ای صد گونه نعمت - یکی قرص جوی آغشته در خون . (همانجا، صفحه ۵۴۵).

که گویا منظور جناب دکتر از خیام، بابا طاهر همدانی می باشد! وانگهی اگر بریتانیا به زعم شایگان به روز بدتر از ما افتاده چگونه مشمول مصرع «یکی را داده ای صد گونه نعمت» می شود؟

اگر نشد گردن مرا بزنید

شایگان در ادامه سخنانش می گوید: «به عون الله محیط بین المللی هم امروز مساعد است. برای این که این قدم مردانه را ملت بردارد، این کار را بکنید (یعنی نفت را ملی کنید) اگر نشد گردن مرا بزنید. اگر نتوانست ملت ایران این را اداره بکند گردن مرا بزنید» (صورت جلسه سه شنبه ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت).

البته پس از شکست طرح ملی شدن نفت و برنامه های فروش آن در بازارهای جهانی، و پیروزی کودتاجیان کسی پیدا نشد که گردن دکتر شایگان را بزند و حتی کسی از او بازخواست نکرد و نپرسید که ای استاد گران قدر حقوق مدنی، کجا شد آن وعده های دروغین و تو خالی که شما و یاران بی اطلاع از امور داد و ستد جهانی به ملت ایران دادید؟

دکتر شایگان را دستگاه قضایی رژیمی که جانشین شده بود محاکمه و مدتی زندانی کرد، آنهم نه به اتهام جرم بزرگ وی که عبارت بود از دروغ گفتن به ملت ایران و فریب میلیونها انسان، بلکه از برای آنکه در سخنرانی تند و آتشین خود

در ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تهران به شاه توهین کرده و فرار او از ایران را به سخریه گرفته بود و حال آنکه این شخص و دوستانش را باید به خاطر فریب دادن مردم محاکمه و محکوم می کردند.

وی سالها پس از سقوط مصدق زنده بود و پس از گذراندن چند سال دوران محکومیت خویش به آمریکا رفت. گاهی نیز مورد مشورت کاخ سفید و وزارت خارجه قرار می گرفت و نظرات مخالف خود را علیه هیئت حاکمه ایران در گوش ماموران ایالات متحده زمزمه می کرد.

در دوره انقلاب نیز با همان گردن افروخته ای که نذر کرده بود در صورت عدم موفقیت طرح ملی شدن نفت در راه تحقق آرمان ملت قطعش کنند، به سرعت خود را به تهران رساند تا شاید در انتخابات ریاست جمهوری برنده شود. اما با وجود همدلی بسیار نزدیکی که با انقلابیون داشت، و تبلیغات پر سر و صدائی که به سود وی به راه انداخته بودند، کوچکترین توفیقی بدست نیاورد و لذا سر خورده و تحقیر شده به آمریکا بازگشت و پس از اندک زمانی دیده از جهان فرو بست.

پیرمرد خرافت عوامفرب

دکتر شایگان تا شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، در دانشکده حقوق صرفاً به امر تدریس اشتغال داشت. اما از آن زمان به بعد رفته رفته به گروه های سیاسی پیوست. دکتر فریدون کشاورز، وزیر کمونیست فرهنگ در دولت احمد قوام، وی را به معاونت خود برگزید و در ترمیم کابینه به وزارت رسید و از مخلصان «احمد قوام» گردید.

در ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ که دکتر مصدق به همراه عده ای از معترضین به نحوه انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی به دربار متحصن شدند، شایگان با اتومبیل وزارتی در محلی که جوانان و دانشجویان مجتمع شده و منتظر بودند بدانند سرنوشت بست نشینان دربار چه خواهد شد، حاضر گردیده و به شماتت و تحقیر آنان می پردازد. یکی از دانشجویان حاضر در صحنه که بعدها خاطره آن روز را منتشر کرد می نویسد:

«... دکتر شایگان وزیر وقت فرهنگ که استاد ما بود و مرا هم می شناخت، در حالی که عازم خانه اش در خیابان حشمت الدوله کوچه جم بود، از اتومبیل پیاده شد و با ناراحتی و عصبانیت فراوان خطاب به ما (شاگردانش) گفت: شما اینجا چه می کنید؟ چرا به این منفی بافی ها توجه دارید (منظور اظهارات مصدق در اعتراض به انتخابات است). جناب اشرف (منظور قوام) از هر جهت آزادی انتخابات را فراهم ساخته اند!

یک پیرمرد خرفت یکدنده و عوام فریب (منظور دکتر مصدق) سعی دارد با این کارها جلو ترقیات کشور را بگیرد».

نویسنده مزبور می افزاید: «دکتر جزایری (شمس الدین) می گفت وقتی ما در دربار متحصن بودیم دکتر شایگان وزیر فرهنگ وقت از طرف قوام السلطنه نخست وزیر نزد متحصنین آمد. دکتر مصدق علل تحسن را بیان نمود و ... دکتر شایگان گفت: جناب اشرف از هر جهت مراقب کارها هستند و بر امر انتخابات نظارت دارند... اصولا دولت با هر نوع تحسن و منفی بافی و عوام فریبی مخالف است» (ایران در عصر پهلوی دکتر مصطفی الموتی، جلد ششم ملی شدن صنعت نفت صفحه ۱۲).

سه سال بعد همین دکتر شایگان عضو جبهه ملی و از مشاوران و طرفداران دکتر مصدق گردید، یعنی همان شخصی که وی را «پیرمرد خرفت یکدنده و عوام فریب» نامیده بود!

در اواخر تیر ماه ۱۳۳۰ که فرمان نخست وزیری احمد قوام صادر شد، دکتر سید علی شایگان برای سقوط او (یعنی همان جناب اشرفی که او را وزیر فرهنگ کرده بود) کوشش فراوان به خرج داد و گفته می شود تا آنجا پیش رفت که طرح مصادره اموال قوام را تهیه و او را مهدورالدم شناخت! ارزیابی سفارت آمریکا از این مشاور برجسته و نزدیک مصدق نیز جالب است: «دکتر سید علی شایگان فردی تحصیل کرده است که در نظرات سیاسی خود ثابت قدم نیست. با حزب توده همکاری داشته و مدتی وکیل سفارت شوروی در تهران بوده است. همچنین در شرکت روسی «ایران سوترانس» کار می کرده است. وقتی قوام مصدر کار بود با او نزدیکی فراوان داشت. وقتی ستاره اقبال او (قوام) افول کرد به جبهه ملی که رو به پیشرفت

بود روی آورد و همکاری نزدیکی با حزب ایران آغاز کرد ولی خودش عضو رسمی آن نبود. او در اوایل تمایل خاصی به حزب توده داشته است و معاون دکتر کشاورز وزیر حزب توده در کابینه قوام بود». (همان منبع، صفحه ۱۵)

ادامه دارد

ویرانگران ۲۷

ما را چه میشود، چه بلائی سرمان آمده که خاکمان خائن و ابله پرور شده است. آیا نشناختن دشمن واقعی، یعنی روحانیت شیعه و گم کردن هویت ملی، دلیل این خواری نیست؟

عامل شوروی

به گفته یکی از اعضای سفارت آمریکا در تهران: «در گفتگو با مصطفی فاتح او توجه مرا به یک سلسله مقالات درباره ایران که در یک روزنامه ایالات متحده... منتشر شده جلب کرد. این مقالات به وسیله شخصی به نام واسیلی که از اعضای سابق سفارت شوروی در اینجا بوده نوشته شده است و گویا فعالیت های سادچیکف (سفیر جماهیر شوروی در ایران) را در سالهای اخیر توصیف می کند. یکی از اسامی ایرانیان برجسته ای که با سفارت شوروی تماس نزدیک داشته اند دکتر (S) می باشد که به عقیده فاتح (شایگان) است. بدین مناسبت فاتح ارتباط های مظنون شایگان را با شرکت بیمه شوروی که شایگان وکیل مدافع آن بود یادآوری کرد و گفت: و دلایل دیگری دارد که معتقد باشد که شایگان یک عامل شوروی است.

ارتباط شایگان با سفارت شوروی مستقیم بوده و از طریق حزب توده... انجام نمی گیرد. در این مقالات نام دو نفر دیگر را که با شایگان دوست بودند و نیز با سفارت شوروی ارتباط داشتند ذکر شده که به عقیده فاتح عبارتند از حسینی و سنجابی». (اسناد لانه جاسوسی شماره ۲۱ صفحه ۶۹، ۹۵ و ۹۶ به نقل از کتاب ۵۰ و سه نفر انور خامه ای صفحه ۹۵۳).

از مجموع اطلاعات بالا می توان چنین نتیجه گرفت که دکتر سید علی شایگان استاد حقوق مدنی دانشگاه تهران، وکیل دعاوی شرکت روسی ایران سو ترانس معاون وزیر فرهنگ توده ای (فریدون کشاورز) در کابینه احمد قوام، وزیر فرهنگ دولت قوام، وابسته به حزب ایران، نماینده مجلس دوره شانزدهم، عضو کمیسیون مخصوص نفت دوره مزبور، عضو جبهه ملی، مشاور نزدیک مصدق، از عوامل دولت جماهیر شوروی بوده است که هر دم به لباس دگر درمی آمد تا دستورات اربابان خود را بهتر بتواند اجرا کند!

زمانی که احمد قوام به روسها نزدیک می شود تا مساله آذربایجان و تخلیه قوای اشغالگر شوروی را حل کند، شایگان به اشاره و راه نمایی (ارباب) سرکار آمده و خود را به مرکز قدرت نزدیک می سازد. هنگامی که قوام با دیپلماسی مخصوص روسها را در شطرنج سیاسی (مات) می کند، دکتر شایگان به جبهه مخالف قوام و ملی گرایان می پیوندد و یار و مشاور مصدق در امور نفتی می گردد. پس از ۲۸ مرداد و محاکمه و زندانی شدن به آمریکا رفته و ظاهراً باز به دستور مسکو خود را به مرکز قدرت سیاسی ایالات متحده نزدیک و رفیق جرج بال معاون وزارت خارجه آمریکا می شود!

به نوشته کتاب «سقوط» یا «شکست» شایگان: «دوست نزدیک جرج بال بود که معرف اصلی او نزد مقامات آمریکا به خصوص جیمی کارتر بود. او مشاور ویژه وزارت خارجه آمریکا در مورد مسائل مربوط به ایران بود. بیشتر اطلاعات آمریکایی ها در مورد ایران از ناحیه گروه او بود». (دکتر الموتی، ملی شدن صنعت نفت منبع پیشین صفحه ۱۵).

شما غلط می کنید!

الموتی می نویسد: «وقتی منصور نخست وزیر شد دکتر شایگان مخالف دولت بود و می گفت شان جبهه ملی این است که تا خود دولت تشکیل نداده با دولتها مخالفت کند و من در این مرحله تابع جبهه ملی نیستم و شخصاً با دولت منصور مخالفت می کنم. دکتر مصدق عصبانی شد و گفت شما حق ندارید با ایشان مخالفت کنید چون پافشاری کرد دکتر مصدق با عصبانیت گفت شما غلط می کنید، چنانچه این رویه را تعقیب کنید از جبهه ملی اخراج خواهید شد که دکتر شایگان گفت «زهی سعادت» و از جلسه خارج شد. عده ای از اعضای جبهه ملی گفتند آقای دکتر مصدق این روش شما صحیح نبود و ارسال خلعت بوی شایگان را به جلسه باز گرداند و رفع کدورت شد». (ایران در عصر پهلوی، ملی شدن نفت، مصطفی الموتی، جلد ششم صفحه ۷۰-۶۹)

چنانکه گفته شد پس از برقراری حکومت انقلابی در تهران، شایگان که از هر

لحاظ خود را شایسته نامزدی ریاست جمهوری می دانست به سرعت خود را به تهران رساند تا ظاهراً ملت ایران با در نظر گرفتن سوابق مبارزات به اصطلاح سیاسی و تغییر مواضع مکرر او وی را به ریاست جمهوری برگزینند...!

برای ریاست جمهوری خیلی پیر هستید

الموتی ادامه می دهد: « پس از تلاش فراوان به دیدن خمینی می رود. ضمن تجلیل از رهبر انقلاب به ذکر مبارزات خود با شاه می پردازد و می گوید عده ای از دوستان، او را برای مقام ریاست جمهوری نامزد کرده اند ولی او لازم می دانست قبل از اعلام نامزدی با امام امت و رهبر انقلاب مشاوره و کسب اجازه کند. خمینی... به صورت تند و زننده ای موضوع ریاست جمهوری او را رد کرد و بدون خداحافظی از جای خود بلند شد و از اطاق بیرون رفت.

(شایگان) پس از خروج از خانه خمینی به سرعت جل و پلاس خود را جمع کرد و عازم آمریکا شد... روزنامه ها همان وقت نوشتند که خمینی به او گفته است که برای مقام ریاست جمهوری خیلی پیر است.» (همانجا).

آیا حاج آقا روح الله خمینی سوابق این رجل سیاسی را با دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایادی آن در ایران در نظر داشت و می دانست که : «... شایگان زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامه طوفان فرخی یزدی (شاعر انقلابی کمونیست) می نوشت. با سفارت شوروی هم ارتباط داشت و این ارتباط نه به وسیله حزب توده بلکه مستقیماً با سفیر روس بود. به همین دلیل در محاکمه سران حزب توده وکالت آنها را قبول کرد؟» (از مصاحبه حسین مکی با مخبر تاریخ معاصر ایران- سال اول- شماره اول بهار ۱۳۷۶).

آیا خمینی می دانست که شایگان بوسیله دکتر فریدون کشاورز، وزیر کمونیست فرهنگ به معاونت آن وزارت خانه برگزیده شده و سپس با بیعت با قوام السلطنه به وزارت رسید و مرید حضرت اشرف گردید؟

معمولاً در کشورهای در حال توسعه، شرط اولیه اشتهار و معروفیت، تظاهر به روشنفکری است چون که هاله ای از تقدس در افراد به وجود می آورد که نه تنها

مردم عوام، بلکه عده زیادی از دانشگاه دیدگان را هم تحقیق می کند. مردم کوی و برزن اغلب دنبال ریشه یابی و انسان شناسی به مفهوم علمی کلمه نیستند. عنوان شغلی و حرفه ای و یا مقام دانشگاهی جاذبه کافی برای فریب دادن عوام را دارد. به همین رو وقتی شخصی مانند شایگان با درجه دکتری و عنوان استادی دانشگاه و مقام معاونت، وزارت و وکالت سخنی بر زبان می آورد حرفش برای عده ای حجت است.

از دو حال خارج نیست. یا شایگان به سخنانی که گفته بود ایمان داشت و یا صرفاً به دستور دیگران و برای گمراه کردن مردم ماموریت داشت که چنان بگوید. در صورت اول باید گفت در زمینه نفت واقعاً عامی و بی اطلاع بوده است و در صورت دوم یک عامل بیگانه محسوب می شود و لذا تجزیه و تحلیل او عوامفریبانه است.

تاریخ ایران امثال دکتر شایگانها بسیار داشته است و او نخستین و یا آخرین آنان نیست. بیشتر چنین افرادی از میان نخبگان و طبقات روشنفکر جامعه ظهور می کنند.

از این لحاظ شایگان هم مانند عبدالقدیر آزاد، عضو برجسته جبهه ملی، با همسایه شمالی همفکری بیشتری داشت و در جریان ملی کردن نفت سخت از نظر و عقیده جبهه ملی دفاع میکرد. انور خامه ای می نویسد:

« عبدالقدیر آزاد از آزادی خواهان دوران مشروطیت بود. در اوایل دوران رضاشاه روزنامه داد را در شهر مشهد منتشر می کرد که گرایش چپ داشت. به طوری که خودش در زندان به من می گفت در شورش لهاک خان شرکت کرده، همراه او به شوروی گریخته بود. پس از بازگشت روزنامه آزاد را منتشر کرد. آقا بکف (مامور اداره جاسوسی شوروی در ایران که بعداً به غرب گریخت) در خاطراتش نوشته است: که با او تماس داشته و از او کمک می خواسته است.

به همین عنوان او را در سال ۱۳۱۰ بازداشت می کنند ولی چون نمی توانند پرونده جاسوسی برایش تشکیل دهند او را تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان نگاه می دارند. پس از مرخصی با آل بویه و چند نفر دیگر حزب استقلال را تشکیل داد که تمایل به

آلمان هیلتری بود (ر.ک به خاطرات یوسف افتخاری صفحه ۱۶۸).

در ۱۳۲۵ به حزب دموکرات قوام السلطنه پیوست و از سبزواری به نمایندگی مجلس انتخاب شد. (حسین مکی مظفر بقایی و سید علی شایگان نیز به برکت حزب دموکرات قوام به نمایندگی مجلس رسیدند و تصادفاً همین عده بودند که بعد از وقایع سی تیر ماه ۱۳۲۱ قانون مهدورالدم شناختن قوام و مصادره اموال او را به تصویب رساندند).

«عبدالقدیر آزاد، جزو اقلیت دوره ۱۵ با لایحه الحاقی نفت مخالفت کرد و از بنیاد گذاران جبهه ملی گردید. بعد از این جبهه جدا شد و با حکومت مصدق به مخالفت شدید برخاست. در نتیجه پس از کودتای ۲۸ مرداد به ریاست شرکت فرش منصوب شد.» (از انشعاب تا کودتا، انور خامه ای، صفحه ۱۱۹).

درباره عبدالقدیر آزاد مامور کی جی بی (کا.گ.ب) روسیه شوروی (آقا بکف) در کتاب خاطراتش می نویسد: «یک شب شخصی به نام آزاد که مدیر یک روزنامه طرفدار کمونیسم بود با چهره رنگ پریده و وحشت زده، خود را به میان ما انداخت و معلوم شد که از ترس پلیس ایران که دستور بازداشت و حبس او را داشته اند، از پنجره منزلش به بیرون پریده و با آخرین نفس خود را به کنسولگری ما رسانده است. جریان کار او ما را خیلی پریشان کرد، چون پناه دادن یک ایرانی کمونیست در محوطه کنسولگری شوروی نتیجه نامعلومی داشت و برای توجیه آن همیشه جای سؤال باقی می ماند. ولی با تمام این اوصاف ما تصمیم گرفتیم که از تحویل دادن او خودداری کنیم و روز بعد که جمینسکی (کنسول) به ملاقات والی خراسان رفت تا با او در این باره گفتگو کند. والی خراسان (وثوق السلطنه دادر) پس از سه روز مذاکره بالاخره موافقت خود را با خروج آزاد از خراسان اعلام داشت و قول داد که در راه، مزاحمتی برایش ایجاد نشود.

ولی چون نمی دانستیم به قول والی زیاد اطمینان کنیم، «آزاد» را با لباس مبدل و به عنوان یکی از همکاران خود در درون اتومبیل کنسولگری به نیشابور فرستادیم و از آنجا هم یک اتومبیل دیگر او را تحویل گرفته و به تهران رساند.» (خاطرات آقا بکف ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، صفحه ۱۲۰-۱۱۹).

عبدالقدیر آزاد در مشهد روزنامه ای به نام خودش «آزاد» منتشر می کرد و در آن افکار کمونیستی را تبلیغ می نمود. خودش معتقد است که حکم بازداشت او در اثر درج مقاله ای درباره آزادی زنان بوده است که با اقدامات یکی از روحانیون به نام حاج آقا حسین قمی، حکم مزبور صادر گردیده بود. (ر.ک. به مقاله ۱۵ سال در زندان نوشته خود او در خاطرات وحید، شماره ۱۱، صفحه ۴۴، به نقل از همانجا صفحه ۱۱۹).

ارتباط نفت و دکانهای نانوائی

یکی دیگر از کسانی که در مورد موفقیت طرح ملی شدن نفت وعده های توخالی داد و مردم را فریفت، دکتر مظفر بقایی استاد اخلاق و فلسفه دانشگاه تهران و ناشر و مدیر روزنامه شاهد و نماینده مجلس شورای ملی بود. وی مانند دیگر دوستان و همفکران خود، نطق مفصلی درباره لزوم ملی کردن منابع نفت جنوب و پالایشگاه آبادان کرد و در پاسخ کسانی که معتقد بودند ایران برای تصفیه، تخصص و تجربه کافی ندارد، چنین گفت:

((... تازه به فرض محال که تخصص به اندازه کافی نداشته باشیم چه مانعی دارد که از انگلستان استخدام بکنیم (؟) نفت خام می فروشیم. این هیچ چیز لازم ندارد(؟)... چه مانعی دارد که ما نفت خام که خواهان بسیار هم در دنیا دارد و بطوری که گفته شد الان بسیاری از ممالک خودشان برای خودشان تصفیه خانه می سازند که نفت خام بخرند بیاورند آنجا تصفیه کنند. با این لوله نفت خداداده کشتی می آید کنار بندر ده هزار تن نفت می خواهد. یکی دیگر می آید ۳۰۰ تن نفت می خواهد. پولش را می گیریم نه تصفیه خانه ای می خواهد نه متخصص... این کاری است که هر ایرانی کودن می تواند بکند ولی البته بفکر رجال باهوش ما نمی رسد و آقایان این را مطمئن باشید که ما بدون تصفیه خانه و به هیچ چیز می توانیم در دنیا نفت فروشی کنیم و به شما قول می دهم که اسکله های بنادر ما مثل دکان نانوائی فشار باشد برای نان، همان جور کشتی ها برای بردن نفت خواهند آمد و من از آن بالاتر می گویم اصلا ما نفت نداشته باشیم و یک بمب اتم بیاید و تمام منابع نفت ما

را نابود بکند. ای کاش از روز اول نداشتیم... آقایان بیائید این صنعت را ملی بکنید ولو حداکثرش را بگیرید که این نفت نابود بشود. می نشینیم و با هم زندگی می کنیم به همان کشاورزی خودمان می پردازیم...

شما به واسطه ملاحظه فقط روی ملاحظه فلان سر جنبان که می گوید مصلحت نیست ما با انگلیس ها در بیفتیم می ترسید... کدام خلاف مصلحت است که ما می گوئیم نفت خودمان را می خواهیم ملی کنیم؟ شما مطمئن باشید روسیه ای که برای رد مقاوله نامه قوام سادچیکف هیچ اظهار خصمانه ای نکرد اگر ما قرارداد ملغای ۱۹۳۳ را در ضمن ملی کردن نفت از بین ببریم و رای بدهیم من به شما قول می دهم آن روسیه که در آن موقع اظهار خشم نکرد، اگر ما بخواهیم این کار را بکنیم و آنها (منظور انگلیسی ها) بخواهند به ما تجاوز بکنند، دفاع خواهند کرد.

((آقایان دنیا در وضعیت خاصی است. اگر یکی از این کشورهای بزرگ بخواهند به ما حمله کنند ما می توانیم دفاع کنیم نه این که خودمان زور داشته باشیم افکار عمومی دنیا پشتیبان ماست. آن کشوری که بخواهد بما حمله کند باید اعلان جنگ به دنیا بدهد. حمله به ایران یعنی اعلان جنگ جهانی سوم)) (نطق مظفر بقایی در جلسه سوم دی ماه ۱۳۲۹ به نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، صفحه ۵۱۸،۲۰).

این بود فشرده سخنان یکی دیگر از استادان دانشگاه راجع به لزوم ملی شدن صنعت نفت. نامبرده به جای اینکه مانند یک رجل سیاسی روشنفکر و با استفاده از آمار و ارقام و منطق ریاضی ثابت کند ملی کردن نفت بهتر از بستن هر گونه قرارداد الحاقی یا اصلاحی است، با طرح مسایل غیر منقول مبتنی بر احساسات سعی می کند هیجان بیافریند.

ایشان معتقد است که جهان بقدری به نفت ایران نیاز دارد که به محض ملی شدن این صنعت، گروه گروه کشتی های خارجی برای خرید نفت در بنادر ایران به انتظار نوبت صف می کشند! بر پایه این تصور غلط و پندار واهی است که با قاطعیت می گوید: ((آقایان این را مطمئن باشید که ما بدون احتیاج به تصفیه خانه و به هیچ چیز می توانیم در دنیا نفت فروشی کنیم و به شما قول می دهم که اسکله

های بنادر ما مثل دکان های نانویان فشار باشد برای نان... همان جور کشتیها برای بردن نفت خواهند آمد!»

معلوم نیست که استاد دانشکده ادبیات که ظاهراً در اثر غوغا سالاری نیمه دوم سال ۱۳۲۹ کارشناس بازاریابی و فروش نفت هم از آب درآمده، بر پایه چه قدر متیقنی چنین آسان قول می دهد که ازدحام کشتی های نفت کش جهان در باراندازهای ما شبیه نان فروشی های آن روز پایتخت خواهد گردید؟ چنین می نماید که آن روزها مخالفت های علنی با دولت های وقت و قول دادن های بی پشتوانه آسان ترین وسیله عوامفریبی و تحمیق مردم بوده است. به گفته یکی از مردان سیاسی کشور: «طبع مردم ما هزل پسند است هر که بیشتر به دولت حمله کند مشروطه طلب تر است...» (خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت، صفحه ۱۵۲).

حق این بود که پس از سقوط مصدق، ملت ایران که به برکات انفاس قدسیه جبهه ملی، از چاله منحوس شرکت نفت بیرون جسته و به چاه نکبت و حقارت کنسرسیوم جهانی سقوط کرد، گریبان دغلكاران و عوامفریبانی که به نام وزیر و وکیل، و روزنامه نگار آینده درخشانی از درآمد نفت ملی شده تصویر کرده بودند، گرفته و به دادگاههای ذیصلاح تحویل می دادند تا به سزای آن وعده های دروغ کیفر بینند.

استاد اخلاق و فلسفه دانشگاه تهران که بسیار به مردم کشورش علاقه مند است، آرزو می کند: «ای کاش از روز اول نفت نداشتیم. چرا اینطور شدیم برای این که نفت داریم!» این هم از غرائب است که فرد درس خوانده ای «ثروت ملی» را مایه «فقر» و «بدبختی» به حساب می آورد!

استاد عضو جبهه ملی متذکر نیست که جهل و فقر و عقب ماندگی اجتماعی عوامل و علل فراوان دارد، ولی به طور قطع داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز را نمی توان جزو آن عوامل و علل به شمار آورد.

ده ها کشور خرد و کلان در پنج قاره جهان آن روز در وضع اسفبار اجتماعی-اقتصادی می زیستند بدون اینکه قطره ای نفت داشته باشند. می شود عقب

ماندگی و فقر و فاقه عمومی را به خیانت، رشوه خواری، تنبلی دروغ‌گویی، استبداد مطلق و اشتباه‌های سیری ناپذیر زمامداران به کسب شهرت و ثروت نسبت داد، ولی داشتن منابع غنی به هیچ روی نمی‌تواند عامل بدبختی باشد!

از همه مضحک‌تر جمله‌ای است که این رجل به اصطلاح سیاسی عصر غوغا سالاری، از طرف کاخ نشینان کرم‌لین قول می‌دهد که: «اگر ما قرارداد ملغای ۱۹۳۳ را در ضمن ملی کردن صنعت نفت از بین ببریم و رای بدهیم، من به شما قول می‌دهم آن روسیه‌ای که در آن موقع اظهار خشم نکرد، اگر ما اینکار را بکنیم و آنها (مقصود انگلیسی‌هاست) بخواهند به ما تجاوز بکنند دفاع خواهند کرد!»

درست است که دکتر مظفر بقایی مدتی عضو حزب توده ایران بود و پس از انشعاب از حزب مزبور گروهی را به نام حزب زحمتکشان تاسیس و خود را رهبر آن معرفی کرد. و باز درست است که افکار چپ‌گرایی تا مدتهای مدید در او عجیب شده بود بطوری که ترجمه واژه «پرولتاریا» (زحمتکشان) را روی حزب خود گذاشت، ولی این امر به هیچ روی علامت آن نیست که با رهبران سیاسی روسیه شوروی آن چنان احساس خودی کند که از طرف آنها به ملت قول دهد در صورت حمله بریتانیا شوروی از ایران دفاع خواهد کرد!

متأسفانه برخلاف تصور شیداگونه رهبر حزب زحمتکشان، آنچه باعث شد که چتر بازان بریتانیایی و ناوگان جنگی آنها از حمله به ایران و اشغال خوزستان و مراکز حساس منابع نفت خودداری کنند، هشدار به موقع ترومن رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا و وزیر امور خارجه وی «دین آچسون» بود و گرنه انگلیس ابایی نداشت که برای حفظ منافع خود پای شوروی‌ها را به شمال ایران باز کند، چنانکه همین دولت شوروی که جناب استاد اخلاق دانشگاه تهران متکی به الطاف بی‌دریغ آنان به هنگام ضرورت است، نه تنها حاضر نشد یک بشکه نفت ایران را با تخفیف ۵۰ درصد، قیمتی که دولت از فرط استیصال به آن متوسل شده بود، خریداری کند، بلکه اجازه نداد هیچ یک از کشورهای اقماری در اروپای شرقی برای خرید نفت ایران وارد مذاکره شود. افزون بر آن روز ۲۸ مرداد که به گفته جبهه ملی و روشن‌رایان چپ‌گرایش، آمریکا و انگلیس با طرح نقشه و صرف

چند صد هزار دلار حکومت مصدق متکی به مردم را در ظرف چند ساعت سرنگون کردند، روسیه از جای خود تکان نخورد، که هیچ، طلاهای ایران را نیز به کودچیان دستخوش کرد!

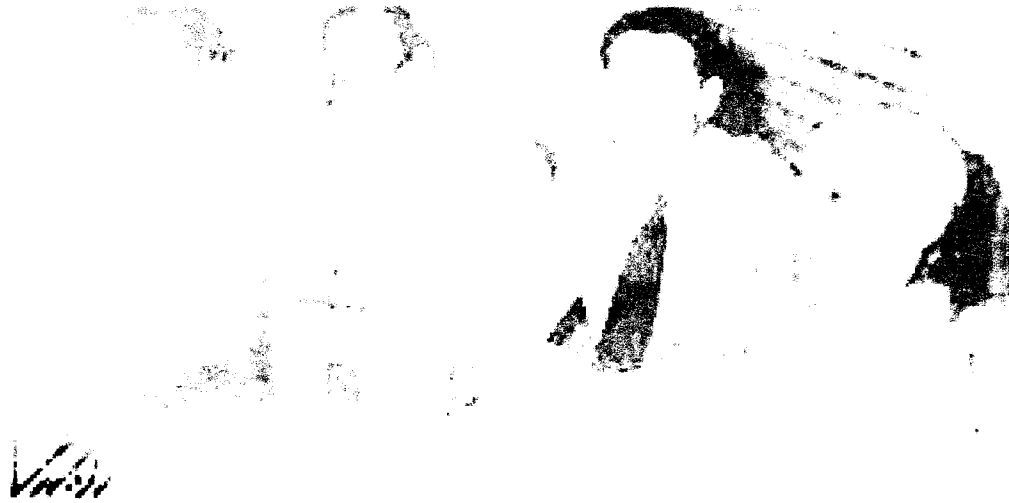
روسیه شوروی حتی برای نجات جان افسران توده ای از اعدام اقدامی به عمل نیاورد. بنابراین مظفر بقایی به استناد چه دلیل و مدرکی به ملت ایران قول می دهد که اگر انگلیس ها بما حمله کنند روسیه شوروی از ما دفاع خواهد کرد؟ جز این که گفته شود رهبر حزب زحمتکشان قصدش از این سخنان عوامفریبی بوده است و بس.

منطق اللهیار صالح

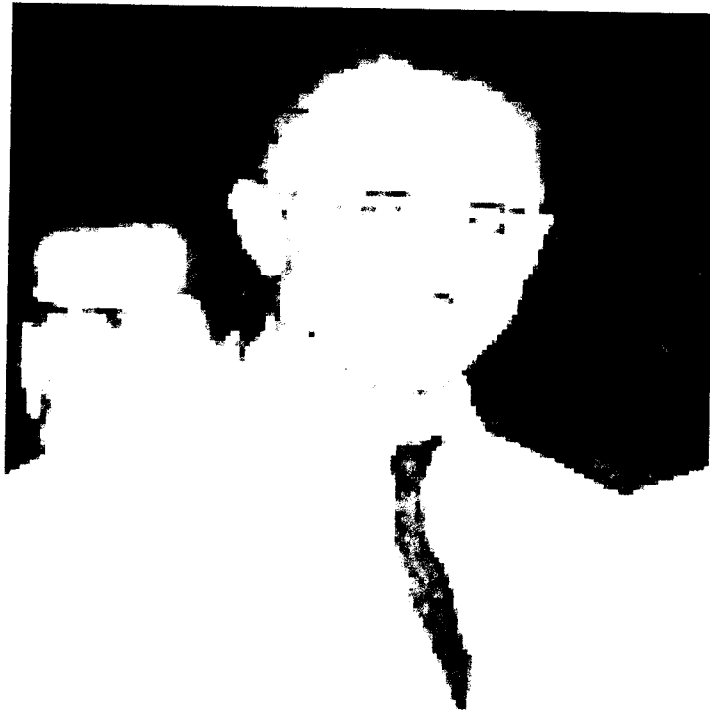
یکی دیگر از رهبران جبهه ملی که در محاسن ملی شدن نفت سخنرانی مبسوطی داشت اللهیار صالح عضو کمیسیون مخصوص نفت بود. وی در یکی از جلسات کمیسیون مزبور می گوید:

«... حتی دولت شوروی که یکی از زورمندترین کشورهای جهان است، محتاج به سازمان ملل است بنابراین نباید از انگلستان ترسید زیرا بریتانیا که یکی از تشکیل دهندگان و طرفداران سازمان ملل متحد می باشد قادر نخواهد بود اراده خود را به ملت ایران برخلاف حق و انصاف تحمیل نماید... به عقیده بنده هرگاه در ایران نیز اختیار نفت در دست خود ایرانیان باشد ولو تمام چاه های نفت ما را کد بماند بهتر است از اینکه دولت انگلستان سیل لیره بطرف کشور ما سرازیر نماید ولی آن لیره ها را برای فساد ملت ایران و خرابی دستگاه حاکمه ما به کار ببرد. بنابراین هدف ما ایرانی ها باید این باشد که بهر قیمتی تمام شود سایه شوم شرکت نفت را از سر ایران برداریم و خودمان را خلاص کنیم... ما می توانیم بتدریج نفت خودمان را استخراج و با همان کشتی های حامل نفت آن را به بازار خارجه بفروشیم» (جلسه بیست و چهارم کمیسیون مخصوص نفت، صورت مذاکرات، دوره اول، صفحه ۲۳۲-۲۳۳).

چنانکه از بیانات دبیر کل حزب ایران و یکی از مشاوران نزدیک مصدق



مصدق در کنار شمس الدین امیر علائی ، سید علی شایگان و اللهیار صالح



اللهیار صالح ، ابله و مردم فریب

بزرگترین مصیبت برای یک انسان ، این است که نه سواد کافی برای حرف زدن و اظهار نظر کردن داشته باشد و نه شعور لازم برای خاموش ماندن .

استباط می گردد، او نیز برای ملی کردن نفت دلیل مقنعی عرضه نمی کند و فقط بدون ارایه دلیل و مدرکی ادعا می نماید در صورت ملی شدن نفت، ایران قادر خواهد بود با همان (?) کشتی های حامل نفت آنها را به بازار جهانی بفروشد. در مورد احتمال حمله بریتانیا نیز به منطق بسیار ساده دلانه ای متوسل شده و می فرماید:

«دولت شوروی که یکی از زورمندترین کشورهای جهان است محتاج سازمان ملل است، پس بریتانیا که خودش از تشکیل دهندگان سازمان ملل است قادر نیست اراده خود را به ایران تحمیل کند!؟» به این می گویند استدلال منطقی. گوئیا حضرتش فراموش کرده که همین شوروی «محتاج سازمان ملل»، پس از خاتمه جنگ که باید ایران را تخلیه می کرد، مدتها ارتش خود را در استانهای شمال ایران نگهداشت و برخلاف آن قرارداد سه جانبه و نظر سازمان ملل حاضر نشد نیروهای خود را به پشت مرزهای شناخته شده طرفین واپس نشانند!

صالح و فرقه دمکرات

درست در همان زمان که شوروی برخلاف تعهدات خویش خاک ایران را در اشغال داشت و کمونیست های قفقازی وابسته به سازمان جاسوسی شوروی مانند سیدجعفر پیشه وری و غلام یحیی، حکومت پوشالی فرقه دمکرات را تاسیس کرده بودند، روزنامه «جبهه» ارگان حزب ایران به دبیرکلی، جناب اللهیار صالح چنین افاضه کلام می فرماید:

«... نهضت آذربایجان یک انقلاب ماجراجویی نیست که امروز اغلب جراید مرکز آن را زیر لفافه تملق شعر و چکامه سرایی حق تشریح می کنند. نهضت آذربایجان مقدمه یک نهضت ملی است که مورد تصدیق مردم تیزبینی است که بدبختی را می بینند و راه علاجی جز این نمی بینند... آذربایجانی در همه مورد پیشوا و پیشقدم است و دیگران مرید...» («نشریه جبهه» شماره ۲۳ مورخه ۲۴/۱۰/۳۰ «آذربایجان کانون آتش زرتشت» به قلم ح- انصاری خلخالی). دبیرکل حزب ایران به هیچ روی خود را موظف نمی داند که به ملت توضیح دهد چطور شد که «نهضت

آذربایجان که مقدمه یک نهضت ملی» بود، پس از واپس نشستن نیروهای شوروی از ایران، در فاصله چند ساعت مثل برف آب شد؟

اوایل تیرماه سال ۱۳۲۵ و در جریان ماجرای حکومت پیشه‌وری در آذربایجان، پس از مذاکراتی که بین کمیته مرکزی حزب توده و حزب ایران به عمل آمد، دو حزب مزبور جبهه‌ای به نام جبهه موتلف احزاب آزادی خواه تشکیل داد که یکی از مواد آن عبارت بود از «کمک و معاضدت بیکدیگر و همکاری بین اعضا و اتخاذ تصمیمات مشترک در مسایل سیاسی». («جبهه» ارگان حزب ایران شماره ۲۳۱ مورخه ۲۵/۶/۵ به نقل از گذشته چراغ راه آینده، صفحه ۳۷۷)

روشنفکران سیاسی ما معتقد بودند که: «وزنه سنگین و پراهمیت ترازوی سیاست داخلی ایران، نهضت دمکراتیک آذربایجان است که تکیه‌گاه بزرگ آزادی خواهان و یا بنوشته روزنامه جبهه «اسلحه بزرگ آزادی خواهان ایران است» («جبهه» ارگان حزب ایران ۲۳۱ مورخه ۲۵/۶/۵).

هنگام طرح ائتلاف با حزب دموکرات آذربایجان، عده‌ای مخالفت کردند، لذا از حزب ایران خارج شده و حزب دیگری به نام «وحدت ایران» را بنیان گذاشتند. (مصطفی الموتی- منبع بالا- صفحه ۱۹-۱۸). آنهایی که در رهبری حزب ماندند عبارت بودند از: اللهیار صالح، دکتر کریم سنجابی و مهندس غلامعلی فریور.

پیشه‌وری و آزادی خواهی!

اللهیار صالح از طرف حزب ایران، هیئت نمایندگی خودمختاری آذربایجان را که به ریاست خود پیشه‌وری و عضویت دکتر سلام الله جاوید و شبستری برای مذاکره با دولت احمد قوام نخست‌وزیر، به تهران آمده بودند به شام دعوت کرد و به عنوان رهبر حزب ایران و دبیر هیئت موتلفه آزادی خواه، در سر میز شام گفت: «وقتی رفقای آزادی خواه (?) ما در آذربایجان شروع به نهضت کردند و گفتند قصد ما اصلاح است، ما اطمینان داشتیم، زیرا سخن از زبان «پیشه‌وری بود که تمام عمر خود را در راه آزادی صرف کرده است و در تمام عمر یک کلمه مبالغه نگفته»!!

(«همینطور شبستری که دوست و دشمن تصدیق می‌کنند از مردان شریف

آذربایجان می‌باشد. امروز آذربایجان امن‌ترین نقاط کشور است (!) اختلاس و ارتشاء محو، تریاک منع، و دانشگاه را تاسیس نمودند».

(به نقل از مصطفی الموتی، منبع پیش صفحه ۲۸)

این بود افق دید و وسعت اطلاعات اجتماعی- سیاسی اللهیار صالح رهبر حزب ایران. صالح که به راستی عمری در پاکدامنی و درستی در راه خدمت به ایران صرف کرده بود، جعفر پیشه‌وری را آزادی‌خواهی می‌داند که در تمام عمر یک کلمه مبالغه نکرده است!

درباره حکومت خودمختار آذربایجان و جعفر پیشه‌وری و یارانش، خوشبختانه کتاب و رساله‌های زیادی در دست است که هر کس می‌تواند با مراجعه به آنها وضعیت آن روز آذربایجان را تجسم کند. برای این که مشخص شود اللهیار صالح چقدر از جریانهای سیاسی روز غافل بوده است چند نمونه عرضه می‌شود:

انور خامه‌ای، یکی از رهبران آن روز حزب توده می‌نویسد: «دولت شوروی تصمیم گرفت به نام جنبش خودمختاری آذربایجان عده‌ای را علم کند. برای این منظور پیشه‌وری و غلام‌یحیی دانشیان، دکتر سلام‌الله جاوید و چند نفر از عمال دیرین خود را مامور تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ساخت... آقا کیشیف (Kichiev) معاون میرجعفر باقروف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی که برای پیاده کردن این نقشه به تبریز آمده بود، رهبران حزب توده را احضار کرد و به آنها دستور داد که فوراً یک جا به فرقه دمکرات ملحق شوند» (خاطرات سیاسی- انور خامه‌ای، صفحه ۴۵)

بنابراین برخلاف ساده‌اندیشی اللهیار صالح، سیدجعفر پیشه‌وری «مبشر یک نهضت اصیل آزادی‌خواهی» نبود، بلکه او و یارانش که در میهمانی شام حزب ایران شرکت کردند از «عمال دیرین» دولت شوروی محسوب می‌شدند که ماموریت داشتند آذربایجان را از ایران جدا سازند.

انوری خامه‌ای در جای دیگر می‌گوید: «نقشه تشکیل این فرقه (دموکرات آذربایجان) از طرف مقامات شوروی کشیده شده بود. بهترین کسانی که می‌توانستند برای این کار پیدا کنند سیدجعفر پیشه‌وری و میرزاعلی شبستری و دکتر

سلام الله جاوید بودند» (همانجا، صفحه ۳۹۲)

«پیشه‌وری» در سالهای پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی از مهاجرین قفقازی بود که به دستور شورای انقلاب روسیه شوروی به میرزا کوچک خان جنگلی نزدیک شد و هنگامی که «میرزا» به اغوا و تحریک کمونیست‌های قفقاز، جمهوری گیلان را مستقل از حکومت مرکزی اعلام کرد، پیشه‌وری کمیسر خارجه او گردید. ظاهراً «اللهیار صالح» از تاریخ وقایعی که در زمان خود او اتفاق افتاده بود، اطلاع کافی نداشته و گرنه چنین دلیرانه از پیشه‌وری و دوستانش ستایش نمی‌کرد.

«صالح» پیشه‌وری را فردی آزادی‌خواه و مترقی می‌داند که: «در تمام عمر یک کلمه مبالغه نگفته» است. دوستان و هم‌مسلمانان پیشه‌وری نظر دیگری دارند. باقر امامی موسس کروژوکهای مارکسیستی دوست و هم‌بند پیشه‌وری در زندان می‌گوید:

«... روزی که (به تبریز) وارد شدم پیشه‌وری شخصا با استقبال گرمی از من پذیرایی کرد و کارهایی را که کرده بودند در زمینه نظامی و اداری و اصلاحات ارضی برای من شرح داد. دو روز بعد به من گفت: امشب جلسه دوستانه‌ای داریم تو هم بیا. آن شب من وقتی وارد کاخ پیشه‌وری شدم با منظره‌ای مواجه شدم که اصلاً منتظر آن نبودم... آنچه دیدم یک مجلس عیش و نوش بود. گیلساهای مشروب بود که مرتب به سلامتی پیشه‌وری و رهبران دیگر فرقه و استالین و شوروی بالا می‌انداختند و چند تا خانم نیز مجلس داری می‌کردند. گاهی می‌خواندند، گاهی می‌رقصیدند، گاهی هم با پیشه‌وری و رهبران دیگر فرقه به مغازله و عشق‌بازی مشغول بودند.

من مات و مبهوت در گوشه‌ای نشستم و یکی دو بار که پیشه‌وری تعارف کرد که وارد گود شوم مودبانه معذرت خواستم، فردای آنروز به هر ترتیب بود پیشه‌وری را تنها گیر آوردم و گفتم: «مرد، این چه بساطی است که راه انداخته بودی. تو یک عمر ادعای انقلابی بودن داشتی، می‌خواستی جامعه را زیر و رو کنی، اساس ظلم و بی‌عدالتی را بر کنی. حالا اینجوری انقلاب کردی خجالت نمی‌کشی؟!» پیشه‌وری صاف و پوست‌کنده در جواب من گفت امامی من یک عمر رنج و بدبختی کشیده‌ام.

در تمام زندگیم، هیچ وقت تفریح و خوش گذرانی نداشته‌ام. در جوانی در باکو جان می‌کندم تا نامم را در بیاورم. بعد حزب کمونیست، درست کردیم دائماً دلهره دستگیری و مجازات داشتیم. پس از آنهم ده سال در زندان بودم با وضعی که خودت دیدی. بعد از زندان هم باز دوندگی برای تامین امرار معاش بود و زدوخوردهای سیاسی و عصبانیت و ناراحتی. حالا این آخر عمری موقعیتی پیدا کرده‌ام و امکان تفریح و تلافی مافات. اگر حالا این کار را نکنم پس کی بکنم» (۲۶) (انورخامه‌ای- خاطرات سیاسی، صفحه ۴۰۵)

صالح و دانشگاه تبریز

این پیشه‌وری واقعی بود که سران حزب ایران در شب مهمانی مزبور کارهای انجام شده‌اش را می‌ستودند. درباره تاسیس دانشگاه تبریز هم نوشته‌های انور خامه‌ای و دکتر جهانشاهلو نشان می‌دهد که کل تاسیسات به اصطلاح دانشگاه عبارت بود از دو اتاق و سه تن معلم (یعنی سیدجعفر پیشه‌وری، بی‌ریا و جهانشاهلو دانشجوی سال آخر پزشکی دانشگاه تهران).

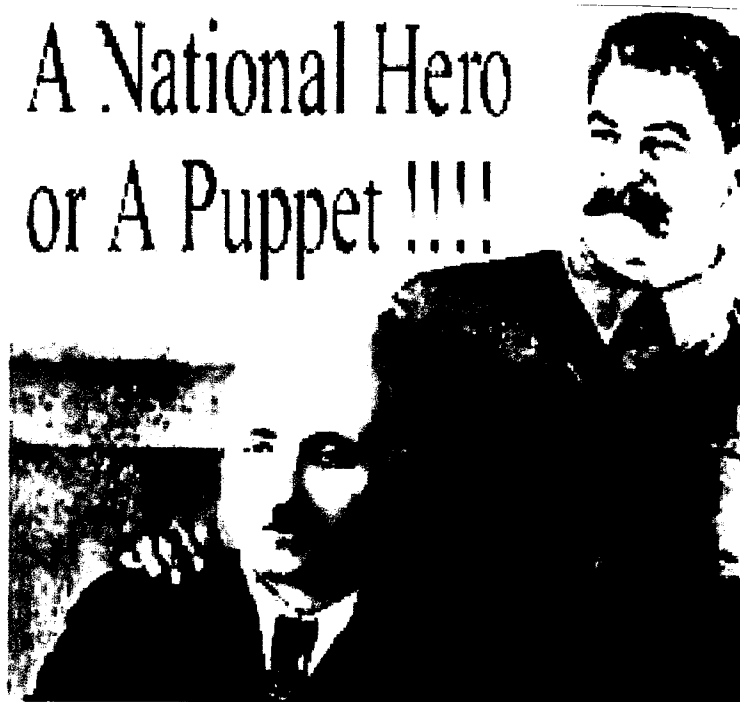
دکتر جهانشاهلو هنوز دیپلم پزشکی خود را از دانشگاه تهران نگرفته بود که معاونت پیشه‌وری را به اضافه یکی دو پست دیگر به یدک می‌کشید. او پزشکی را تدریس میکرد. سیدجعفر پیشه‌وری استاد جامعه‌شناسی بود. بی‌ریا وزیر فرهنگ فرقه دمکرات، ادبیات درس می‌داد. ولی هیچ یک از این دو تن اخیر دانشکده نرفته و لیسانسیه هم نبودند به اضافه این که هر دوی آنها مشاغل سیاسی دیگری مانند نخست‌وزیری، وزارت فرهنگ، رهبری فرقه و غیره هم داشتند.

به سخن دیگر رئیس و معاون و تمام اعضای دفتری و کادر تدریس این دو دانشکده و حتی نامه‌رسان و اندیکاتورنویس فقط همین سه تن بودند، که در یک ساختمان دو اتاقه به اصطلاح دانشگاه تبریز را ساخته بودند!

آیا مبالغه‌ای از این بزرگتر و دروغی از این نفرت‌انگیزتر هست که یک ساختمان کهنه و مفلوکی را دانشگاه بنامند و دو نفری که حتی دانشکده نرفته و لیسانسیه نشده بودند خود را به عنوان استاد جامعه‌شناسی و ادبیات جا بزنند؟

آیا آذربایجان دوره پیشه‌وری را با آن همه آدم‌کشی‌ها، و غارتگری‌ها، امن‌ترین نقاط کشور نامیدن دلیل ساده‌دلی و خوش‌باوری نیست؟
به گفته انور خامه‌ای: «در تمام مدت حکومت فرقه نه تنها یک دبستان نوینیاد ایجاد نشد بلکه شیرازه همان مدارس هم که قبلا وجود داشت از هم گسیخته شد و علت اصلی آن هم سیاست تحمیل زبان ترکی بود» (همان منبع همان صفحه)

ادامه دارد



سید جعفر پیشه‌وری، مزدوری که می‌خواست بنا به دستور اربابان روسش آذربایجان را از ایران جدا کند. دیگر یاران خائن او عبارت بودند از: میرزا علی شبستری، دکتر سلام‌الله جاوید، بی‌ریا و جهان‌شاهلو. مضحک این بود که جهان‌شاهلو دانشجوی پزشکی که درسش را تمام نکرده بود، معاون پیشه‌وری و استاد پزشکی دانشگاه دو اطاقه تبریز و بی‌ریا دیپلمه، وزیر فرهنگ بود.

ویرانگران ۲۸

ویرانگران را به دکتر کورش آریامنش، بنیانگذار پیام آزادگان پیشکش می‌کنیم. نامش سر بلند باد که راه رهائی ایران و ایرانی راه اوست.

بی‌تردید اللهیار صالح مرد شریفی بود که عمری را با صداقت در دستگادهای اداری ایران سپری کرده و مقامات مهمی را اشغال کرده بود. و در میان نزدیکان و مشاوران مصدق درست‌کردارتر و صالح‌تر از دیگران بود. او به یکی دو زبان خارجی آشنایی کامل داشت. با این همه نه تنها از مسائل اقتصادی و بازار یابی نفت هیچ گونه اطلاعی نداشت، بلکه اغلب تحت تاثیر احساسات آنی سخنانی بر زبان می‌آورد که آثار مخرب آن برای کشور انکار ناپذیر بود مانند زمانی که روزنامه «جبهه» ارگان حزب او نوشت: «همچنانکه انگلیس‌ها در جنوب ایران اراضی نفت خیز مهمی دارند، شوروی‌ها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند»؟! (روزنامه جبهه شماره ۱۸۲ مورخه ۲۵/۳/۳۰ «تجهیز نیروی ملی» به نقل از گذشته چراغ راه آینده، پیشین، صفحه ۳۴۷) اللهیار صالح، دبیر کل حزب ایران و نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون مخصوص نفت، ظاهراً فراموش کرده بود که دولت شوروی، پشتیبان ملل ضعیف و حامی کارگران جهان، پس از پایان جنگ جهانی دوم، مدتها ارتش خود را در خاک ایران نگهداشت که این امر برخلاف امضاء قولی بود که در انعقاد قرارداد سه جانبه متعهد شده بود. تنها هنگامی دولت شوروی سربازان و قوای اشغالگر خویش را عقب کشید که عمال نشان دارش در آذربایجان و کردستان دولتهای خودمختار تشکیل داده و دولت ایران را ناگزیر ساختند موافقت‌نامه مربوط به ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را امضا کند.

اللهیار صالح می‌گوید: «هدف ما باید این باشد که بهر قیمتی تمام شود سایه شوم شرکت نفت را از سر ایران برداریم» ظاهراً این سایه شوم، به زعم جبهه

ملی‌ها، با قانون ملی شدن نفت متعاقب ترور نخست‌وزیر (رزم‌آرا) و ایجاد جو وحشت و نطق‌های احساسی در فضای غوغاسالاری، برداشته شد، ولی بهایی که اللهیار صالح و دوستان و همفکران بی‌اطلاعی از جیب ملت پرداختند بسیار سنگین و خردکننده بود.

یعنی در تمام مدت حکومت ۲۷ ماهه محمد مصدق و یارانش ما نتوانستیم نفت خود را صادر کنیم. در چاههای نفت بسته شد، بزرگترین پالایشگاه جهان تعطیل گردید. بیکاری و تورم قیمت‌ها شدت یافت، واردات کالاهای ضروری کاهش پذیرفت. بعد کودتا آمد و تتمه آزادی‌های کوچک و نسبی، پس از شهریور ۲۰ را، چون توفانی سهمگین در نوردید و آثار آن را بکلی محو کرد.

در نتیجه کودتا روزنامه‌های غیردولتی توقیف شد، و احزاب سیاسی ملغی گردید، اجتماعات ممنوع و انتخابات مجلس شورای ملی به شکل مسخره‌ای درآمد و انتصاب وزیران و معاونین و نخست‌وزیران به اراده شاه و مشاغل دانشگاهی و وزارتخانه و شهرداریها تنها با موافقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور میسر بود و بس.

از همه نومیدکننده‌تر این که به جای یک شرکت (نفت انگلیس و ایران) که سیاستمدارهای به اصطلاح ملی‌گرا، سایه شوم آن را از سر مردم دفع کرده بودند، یک کنسرسیوم بین‌المللی به مراتب نیرومندتر و یک قرارداد جابرنه‌تر، چون بختک بر روی منابع نفت جنوب افتاد. این است بهایی که ملت ایران در اثر جهل و ندانم‌کاری و تقدس‌مآبی زعمایش پرداخت کرد.

ملی کردن نفت وزروییال متنوعی داشت و تاوان سنگین آن تحمیل مردم گردید. متاسفانه عده‌ای از این دکان نفت به سود خود بهره‌برداری کرده و کسب وجاهت ملی نمودند بلااستحقاق.

خود مصدق چه گفت؟

دکتر مصدق سه ماه پیش از تصویب طرح ملی شدن نفت، می‌گوید: «اما حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچ‌گونه ضرر اقتصادی و ارزی هم در اثر ملی شدن صنعت نفت نخواهد شد. زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان به جای ۳۰ میلیون تن

استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده میلیون تن استخراج کنند و برای هر تن که شرکت یک لیره خرج می‌کند، دو لیره مصرف نمایند، باز هم براساس فروش هر تن پنج لیره (که قیمت خلیج فارس خواهد بود) دولت ایران ۳۰ میلیون لیره عایدی خواهد داشت و حال آنکه با استخراج ۳۰ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ و طبق اظهار وزیر دارایی عایدی دولت ایران حداکثر ۲۵ میلیون لیره خواهد گردید و تازه هم ۳۰ میلیون تن باقی مانده که صد میلیون [لیره] ارزش دارد ذخیره خواهد ماند تا فرزندان آتیه ایران بتوانند از آن به نفع خود بهره‌برداری نمایند.» (صورت جلسه مذاکرات مجلس ۲۶ آذرماه ۱۳۲۹)

این ارقام به ظاهر قانع کننده که سراسر مبتنی بر فرضیات غلط است، نشان می‌دهد که متاسفانه کارگردان اصلی فکر ملی کردن نفت، اطلاعات اقتصادی کافی ندارد، و از مساله ساده مبادلات بین‌المللی هم بکلی فارغ است.

به موجب محاسبه سرانگشتی ایشان، در اثر ملی شدن صنعت نفت، ایران در حالی که از مقدار تولید سالانه خود در حدود دو سوم کم می‌کند، قادر خواهد شد سالی ۳۰ میلیون لیره انگلیسی سود بدست آورد! برداشت‌های ساده‌اندیشانه مصدق به هیچ روی علامت خبث نیت نبود. مصدق تصور میکرد نفت مانند یک کالای معمولی است. و حال آنکه این ماده متعفن سیال نیاز به یک شبکه قوی بازاریابی و حمل و نقل و پخش داشت که ایران آن روز فاقد آن بود.

به گفته یکی از کارشناسان حقوقی نفت: «از مطالب بالا به خوبی معلوم می‌گردد که امیدواری‌ها و اظهارات نمایندگان جبهه ملی درباره امکان بلکه قطعیت توفیق ایران در تجهیز تشکیلات نفتی کشور و فروش نفت در بازارهای جهانی با این که ناشی از علاقه تام به تامین منافع کشور بود ولی باوضع بین‌المللی صنعت نفت تطبیق می‌گردد» (زندگی سیاسی دکتر مصدق، فواد روحانی، صفحه ۱۴۱ به نقل از کتاب سیاه نفت حسین مکی، جلد ششم، صفحه ۱۲)

علت شکست مصدق و یارانش در امر نفت همین بی‌اطلاعی و ساده‌اندیشی‌ها

بود. وی تصور می‌کرد که: به سبب نیاز جهان به نفت، ایران قادر خواهد بود کماکان تولیدات نفتی خود را صادر کند. مضافاً به اینکه ایران نیازی ندارد برای

صدور، وسایل حمل و نقل در اختیار داشته باشد، زیرا خریداران راسا مباشرت امر ترابری را برعهده می‌گیرند و حال آن که این تصور به کلی غلط بود. به گفته فواد روحانی:

« علت العلل شکست دکتر مصدق در سال ۱۹۵۱ این حقیقت ساده بود که گذشته از همه نکات باریک حقوقی اصلا خریداری برای نفت وجود نداشت زیرا عملا تمام وسایل حمل و نقل و پالایش و پخش در دست شرکتها قرار داشت». (همانجا صفحه ۱۴۲- به نقل از کتاب پیش گفته «مکی»، همان صفحه)

بدیهی است تمام کسانی که در کمیسیون مخصوص نفت عضویت داشتند، مانند مصدق و یارانش نمی‌اندیشیدند. اکثر آنها افرادی واقع‌گرا و رئالیست بودند و به همین دلیل عده‌ای از آنها به موقع هشدار لازم را داده و دکتر مصدق را از این نمایش کسب و جاهت ملی برحذر داشتند. متاسفانه در هیجانات برانگیخته شده توده‌های مردم و محیط رعب وحشتی که از ترورهای سیاسی متعدد بویژه قتل هژیر و رزم‌آرا پدید آمده بود، استدلال منطقی برخی از نمایندگان مجلس در غوغای فراگیر خام عوام رفته رفته کم‌رنگ‌تر شده و به خاموشی گرایید.

تعقل بجای احساسات

عبدالرحمن فرامرزی یکی از جمله کسانی بود که عواقب زیانبار عجله بی مطالعه در ملی کردن نفت را در کمیسیون مخصوص نفت متذکر شده و گفت: «...حقیقت این است که ... این کار را سرسری نمی‌شود گرفت و در حیات ما تاثیر خیلی عظیم دارد. من هنوز راجع به ملی شدن صنعت نفت چیزی درست حالی‌ام نشده...استدعایی که من دارم این است که روی احساسات قطعی نرویم و زیاد فکر نکنیم، اگر آقایان معتقدند که این کار عملی است بما ثابت کنند و ما قبول می‌کنیم، و اگر عملی نیست این را بهانه قرار بدهیم برای این که پول زیادی بگیریم.

«... جناب آقای دکتر مصدق فرمایشی راجع به اصلاحات کردند که نحوی عملی بشود که ما محصول نفت را بگیریم و خرج اصلاحات کنیم. البته این بسیار صحیح است ولی آنچه ما می‌ترسیم این است که این محصول فعلی هم از بین برود والا اگر ما

می دانستیم که باید با طریق دیگری جز با شرکت نفت این مساله را حل بکنیم چه بهتر بود».

... آنچه بنده شخصا می ترسم این است که پوست کنده بگویم، که ما نتوانیم اداره کنیم یعنی من از آن می ترسم که همین حالتی را که در کارخانه ها و معادن ما است در آنجا هم جاری بشود یعنی مجبور بشویم که، وضع یک مالیاتی بکنیم که از آن مالیات صرف اداره آن بکنیم». (صورت مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت، در دوره دوم و سوم صفحه های ۲۶ و ۲۷ و ۳۴ و ۳۵، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۹)

تمام پیش بینی هایی که عبدالرحمن فرامرزی کرده بود درست از آب در آمد:
۱- او می گفت کار نفت را سرسری نمی شود گرفت، ولی مصدق و جبهه ملی ها کار نفت را سرسری گرفتند و دیدیم که به گفته فرامرزی « در حیات ما تاثیر خیلی عظیم گذاشت».

۲- فرامرزی تذکر داده بود که «روی احساسات قطعی نباید رفت بلکه باید زیاد فکر کرد»، بدبختانه جبهه ملی ها و عوام بتقلید آنان روی احساسات رفتند و کمتر فکر کردند.

۳- گفته بود به ما ثابت کنید که این کار عملی است، ولی کسی نتوانست ثابت کند که این کار شدنی است. مصدق، رئیس کمیسیون در پاسخ فرامرزی می گوید: «بنده صدی صد اطمینان می دهم این نفت از چاه بیرون خواهد آمد و احتیاج طرف مقابل سبب بیرون آوردن نفت از چاه می شود.» (صورت مذاکرات کمیسیون نفت، منبع بالا، صفحه ۳۶)

تاریخ نشان داد که در دوره مصدق نفت از چاه بیرون نیامد و طرف مقابل نیازی به آن نداشت. بنابراین اطمینان دادن مصدق، شبیه قول دادن «مکی» و سخنان خیالپردازانه مظفر بقایی، و حرفهای بی ماخذ سیدعلی شایگان بود... همه این اعضای جبهه ملی در مجلس بیهوده به موکلین خودشان اطمینان می دادند که مساله نفت به سود مردم حل خواهد شد. و دیدیم که نشد.

۴- پیش بینی فرامرزی واقعا درست بود وقتی می گفت: « می ترسم همین حالتی که در کارخانه ها و معادن است در آنجا (شرکت نفت) هم جاری شود».

شصت هزار کارگر و کارمند شرکت نفت، در نتیجه سوء سیاست مصدق و یارانش بیکار شدند و دولت ناچار شد برای پرداخت حقوق و مزایای آنان اسکناس چاپ کند!

نامه مصدق به نخست‌وزیر (رزم‌آرا) که در همان روزها نوشته شده نیز دلیل گویایی است برساده‌اندیشی او.

وی می‌نویسد: «جبهه ملی با عده زیادی از کارشناسان فنی و قضایی و اقتصادی که اطلاعات خود را از روی نهایت عشق و اخلاص در اختیار جبهه گذارده‌اند در تماس دائم بوده و با نهایت دقت تمام اطراف و جوانب کار را مطالعه و با اطمینان کامل پیشنهاد خود را که مورد قبول قاطبه ملت ایران واقع شده است تقدیم نموده و از نظر سیاسی هم با سابقه ممتدی که افراد جبهه ملی در امور سیاسی دارند... به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که تنها ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران از هر جهت به نفع ملت ایران است و هیچ‌گونه خطری با اعمال آن متوجه منافع اقتصادی یا سیاسی یا اخلاقی کشور نخواهد گردید.

«... ملت ایران مطمئن است که نه تنها فروش این مقدار نفت با توجه به نیازمندی دنیا برای او مقدور است، بلکه میتواند در همان سال اول ملی شدن صنعت نفت بیش از اینها بفروشد و میزان عواید خود را بالا ببرد... ملت ایران حاضر است برای تشویق شرکت‌ها و تراست‌های نفت به خرید نفت ما که هر تن یک لیره تمام و در خلیج فارس ۵ لیره دادوستد می‌شود بین یک الی دو لیره تخفیف داده و آن را در حدود هر تن سه تا چهارلیره بفروش رساند. و به این ترتیب نفت کمتری که به حداکثر ثلث استخراج فعلی شرکت نفت خواهد شد، همین عواید ارزی را برای خود تامین کند و نگذارد شرکت آن را تاراج نماید» (صورت مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت، روز دوم و سوم، صفحه ۲۰۳-۱۹۷)

مصدق در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۱ از مجلس تقاضا کرد که به مدت شش ماه به وی اختیار دهد که در موضوع‌های اقتصادی، مالی، اجتماعی و اداری قوانین آزمایشی وضع کند. روزنامه نیویورک‌تایمز فردای همان روز نوشت که دکتر مصدق با این درخواست اختیارات وضع قوانین، روش هیتلری پیش گرفته است. ۵۲ تن از

مدیران روزنامه‌ها که از ترس هتک حرمت چماقداران دولتی در مجلس شورای ملی بست نشسته بودند، اعلامیه‌ای منتشر کردند که با این جمله شروع می‌شد: «لایحه اختیاراتی که جناب دکتر مصدق به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرده نخستین سنگ بنای حکومت مطلقه است» (پیشین، صفحه ۳۴۱)

اورل هریمن، نماینده رئیس جمهور امریکا در مذاکره با ایران، که از اقدامات خود برای حل مسئله نفت در تهران به نتیجه مثبتی نرسیده بود، هنگام ورود به لندن به خبرنگاران اظهار داشت: «احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرماست مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته و عامل دیگر هم که به این دشواری اضافه گشته اینست که دولت ایران مشاورین مطلع و آزموده‌ای که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن اطلاعات کافی داشته باشند ندارند... سفر او به ایران او را به این نتیجه رسانده است که معامله با مصدق و مشاورانش غیرممکن است» (آرشیو دولتی انگلیس FO 371/91472/73486. نامه سفیر انگلیس به وزارت خارجه ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱/۲۰ شهریور ۱۳۳۰)

ده ماه پس از ملی شدن نفت، روز ۱۸ اسفند ۱۳۳۰ جلسه‌ای در خانه نخست وزیر با حضور اعضای سوکمیسیون تشکیل شد که پیرامون پیشنهاد بانک جهانی به ایران تبادل نظر به عمل آید و در پایان مذاکرات مصدق اظهار داشت: «اگر مهندس حسیبی که با پیشنهاد اینها مخالف هستند راه حلی دارند بگویند. این طور به نظر میرسد یا باید با امریکایی‌ها و بانک بین الملل قضیه را حل کرد یا بعداً با خود انگلیس‌ها، و شق سوم هم این است که صنعت نفت را بخوابانیم چون در ظرف ده ماه حتی یک قطره هم نتوانستیم صادر کنیم، یعنی نگذاشتند در آتیه هم اگر بتوانیم به مقادیر بسیار کمی خواهد بود. اگر وضع بی‌پولی و بیکاری ادامه یابد خطر برای مملکت می‌رود، اگر مهندس حسیبی راهی به نظرشان می‌رسد بگویند، چون ایشان ساکت ماندند...» (فواد روحانی، پیشین، صفحه ۳۱۸)

سخنان مصدق در جلسه مزبور حاکی از آن است که:

۱- هیچ یک از اعضای کمیسیون حاضر در جلسه آن روز حتی خود نخست وزیر راه حلی برای مساله نفت نداشتند. حتی کاظم حسیبی، مشاور نفتی

وی، که در پاسخ مصدق سکوت کرده بود. از حسینی غیر از سکوت هم توقعی نمی‌باید داشت زیرا او هم مانند اکثر کسانی که سنگ ملی شدن نفت را به سینه زده بودند، اطلاعی از صنعت نفت نداشت.

۲- نخست‌وزیر در این جلسه اقرار می‌کند در ده ماهه اول حکومت خود یک قطره نفت نتوانسته است صادر کند.

۳- نخست‌وزیر به صراحت اعلام می‌کند که اگر در آتیه هم موفق شود نفت ایران را بفروشد، مقادیر بسیار کم خواهد بود.

۴- مصدق اعتراف می‌کند که بی‌پولی و بیکاری در کشور تا بجایی است که اگر ادامه یابد «خطر برای مملکت می‌رود».

۵- نخست‌وزیر شق سوم حل مشکل نفت (پس از به توافق نرسیدن با بانک جهانی و دولت انگلیس) در این می‌بیند که صنعت نفت را بخواباند! و همین کار را هم تا پایان دوران زمامداریش ادامه داد. یعنی صنعت فعال و پردرآمدی را که دست کم ۶۰ هزار کارگر و کارمند را در اشتغال داشت و سالیانه میلیونها دلار ارز به خزانه سرازیر می‌کرد (رک به بخش دوم) تعطیل کرد. بیهوده نبود که همزمانیانش او را «منفی‌باف و عوام‌فریب» می‌خواندند.

و باز بیهوده نبود که نمایندگان بانک جهانی پس از مراجعت به واشنگتن گزارش دادند که: «سخت‌گیری‌های دولت ایران مانع از آنست که بانک بتواند در حل مسئله نفت مداخله کند.» (پیشین، صفحه ۲۲۳)

تقریباً سه ماه پس از گزارش نمایندگان بانک جهانی کاردار سفارت انگلیس به وزارت متبوع خود گزارش می‌کند... «سعی رسیدن به توافق با مصدق بی‌فایده است. چون او به احتمال قوی هرچه را با آن موافقت کند بعد رد خواهد کرد... به نظر من در طی یک سال گذشته وضع ایران از لحاظ مذاکره با طرف بسیار ضعیف‌تر شده است زیرا ما دیده‌ایم که می‌توانیم از نفت ایران صرف‌نظر کنیم و سیاست منفی دکتر مصدق باعث ایجاد رقابت شدیدی از جانب کشورهای دیگر در منطقه خلیج فارس شده است. بنابراین برای ایران بسیار مشکل خواهد بود که حتی در مساعدترین شرایط در آینده قابل پیش‌بینی بتواند به وضع گذشته خود که قریب

۴۰ درصد نفت خاورمیانه را تولید میکرد بازگشت کند» (پیشین، صفحه ۳۴۶)

دکتر مصدق، به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده نامه‌ای به آیزنهاور فرستاد که در آن به صراحت به تهیدستی و فقر مردم ایران در مدت دو سال حکومت خود اعتراف می‌کند، منتها مثل همیشه گناه این تنگدستی و عسرت را به گردن شرکت نفت می‌اندازد. وی در این نامه می‌نویسد: «... مدت دو سال است که مردم ایران دچار بسی عسرت و نابسامانی بوده فقط به علت این که یک شرکت طماع و سودجو با پشتیبانی دولت انگلیس جدو جهد به خرج داده است که آن‌ها را از نیل به حقوق طبیعی و اساسی خود باز دارد» (زندگی سیاسی مصدق، پیشین، صفحه ۳۷۱)

در یکم اسفند ۱۳۳۱، امریکا و انگلیس پیشنهاد مشترکی برای حل بحران نفت به ایران دادند. این پیشنهاد نه تنها هیچ‌گونه مبادینتی با قانون ملی شدن نفت نداشت، بلکه از بسیاری از جهات به سود ایران بود و به گفته فواد روحانی، کارشناس حقوقی شرکت نفت: «با مقررات قانونی ملی شدن منطبق و بدون تردید بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید» (همانجا - صفحه ۳۷۹)

متاسفانه پیشنهاد مزبور نیز توسط کارشناسان خلق الساعه نفت رد شد!

همین مصدق که در کمیسیون مخصوص نفت در پاسخ عبدالرحمن فرامرزی می‌گوید: «من به شما صد درصد اطمینان می‌دهم این نفت از چاه بیرون خواهد آمد» پس از احراز نخست‌وزیری و برگزاری انتخابات نمایندگان مجلس هفدهم (آن هم به شکل ناقص و ناتمام)، در جلسه معارفه نمایندگان در منزل خودش صریحا اعتراف می‌کند که در ارزیابی خود راجع به فروش نفت دچار توهم شده است، وی خطاب به نمایندگان می‌گوید: «... ولی چه باید کرد پیش‌آمدهایی رخ داد که کاملا غیرمنتظره بود و نمی‌شد قبلا پیش‌بینی نمود... مشکلات به حدی بوده است که تا حال نتوانستیم از نظر اقتصادی کامیاب شویم... ما تصور می‌کردیم اگر به عواید نفت احتیاج داریم دولت انگلیس هم به نفت ما نیازمند است... ولی متاسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را بوسیله کمک امریکا برطرف نمود... این نکته مسلم است در هر اقدامی که بضرر یک طرف قوی صورت پذیرد حصول نتیجه از آن اقدام آنقدر آسان

نیست... اگر کسانی تصور کنند که ممکن بود نفت این منبع زرخیز کشور را از زیر سلطه بیگانه بیرون آورد و با نهایت سهولت مورد استفاده قرار داد و مسیر سیل طلا را از لندن متوجه تهران نمود، یقین است که فکری غلط و ناروا کرده‌اند»

(زندگی سیاسی دکتر مصدق، فواد روحانی، صفحه ۳۹-۳۳۸)

متأسفانه خود مصدق تنها کسی بود که تصور می‌کرد با تصویب یک ماده واحده ملی کردن صنعت نفت سیل لیره‌های طلا از لندن به ایران سرازیر می‌شود. هم او بود که با حسابهای سرانگشتی بعوام مژده می‌داد که با طرح ملی شدن نفت، روزی سیصد هزار لیره نصیب ملت می‌شود؟! بنابراین وی و هم‌اندیشان ساده‌لوحش «فکری غلط و ناروا» کرده بودند. این یک اعتراف صریح باشتباه است، زیرا طبق تعریف حقوقی «اشتباه عبارت است از تصور غلط از شیئی»

مصدق در سال قبل از انتخابات دوره هفدهم گفته بود: «ملت ایران مطمئن است که نه تنها فروش این مقدار نفت با توجه به نیازمندی دنیا برای او مقدور است، بلکه میتواند در همان سال اول ملی شدن صنعت نفت بیش از اینها بدنیافروشد و عواید خود را بالا ببرد». (جلسه چهارده اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت، دو روز پیش از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت، منبع پیش، صفحه ۳۴۰) در همین جلسه معارفه مصدق اعتراف می‌کند که «انتخاباتی که باید صدی صد برفع ملت انجام شود مقدور نگردید» (همانجا، صفحه ۳۳۸) در صورتی که روز اول معرفی دولت به مجلس مصدق برنامه کار خود را در دو ماده عرضه کرده بود.

۱- اجرای قانون ملی شدن نفت ۲- اصلاح قانون انتخابات، که در هر دو مورد ناموفق بود. هر نخست‌وزیری که بکشورش علاقمند باشد در چنین شرایطی بیدرنگ استعفا کرده و کنار می‌رفت و راه را برای دیگران که صلاحیت بیشتری داشتند باز می‌گذاشت. بدبختانه دکتر مصدق به نمایشات خیابانی زنده بادگویان و کسب وجاهت ملی بیشتر علاقمند بود و در آن شرایط عدم موفقیت به هیچوجه حاضر نشد از قدرت دست بردارد.



مهندس کاظم حسینی ، مشاور نفتی مصدق که از دانش صنعت نفت بطور کامل
بی بهره بود .

این مسلمان خر ، برای ملی کردن صنعت نفت از هجو نامه قرآن و استخاره سود
برده و چون خوب آمده ، آنرا به صلاح ملت تیره روز و بدبخت ایران دانسته است.

کاظم حسینی کارشناس نفتی !

بدبختانه دکتر مصدق در هیچ یک از نامه ها و خطابه هایش نام کارشناسان اقتصادی، قضایی و فنی مورد مشورت خود را ذکر نکرده است. در آن روزها کارشناسان فنی نفت که خارج از محیط شرکت نفت انگلیس و ایران، کار می کردند بسیار معدود بودند. در داخل حلقه مشاوران و طرفداران نزدیک مصدق یک نفر به نام سیدکاظم حسینی دیده می شد که هیچ گونه اطلاعاتی در زمینه نفت و بازاریابی آن نداشت. سخنان مهندس حسینی درباره نفت نشان می دهد که وی فاقد معلومات لازم و کافی در امور فنی و بازرگانی نفت است. او نیز مانند دیگر اعضای جبهه ملی در مجلس و دولت، از مسایل فرو پیچیده نفت و دادوستد آن در بازار جهانی بی خبر بود.

ویژه آنکه بواسطه گرفتاری های خانوادگی و شخصی، این آمادگی را هم نداشت که بنشیند و با یک عده از کارشناسان داخلی یا خارجی سود و زیان طرح ملی شدن نفت را به شکل علمی و متدیک بررسی کرده و گزارش محکم و مقنعی به اعضای کمیسیون مخصوص نفت بدهد.

حسینی تحصیلات خود را در رشته راه آهن در فرانسه به پایان برده بود و طبیعی است که هیچ رابطه بین تحصیلات و تخصص او و نفت وجود نداشت، تنها امتیازی که از دید همکاران جبهه ملی اش داشت این بود که مانند مهندس بازرگان از اعتقادات دینی شدیدی بهره مند بود به همین رو هنگامی که برای ملی شدن نفت از وی صلاح اندیشی کردند او با قرآن استخاره کرد و چون آیه ۱۰۰ سوره توبه خوب آمد نتیجه مطالعات (!) خود را به اطلاع دکتر مصدق رساند! (شرح رفتن سیدکاظم حسینی نزد یکی از روحانیان روز برای استخاره کردن در باب ملی کردن صنعت نفت ایران مشروحا در کتاب سیاه نفت حسین مکی که همراه وی بوده است ذکر شده که علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند).

حسینی مانند برخی از یاران مصدق عضو جبهه ملی بود. در آن روزهای آغازین تشکیل جبهه ملی، قرار بر این بود که شرط پذیرفته شدن به عضویت

هیئت مدیره جبهه ملی باید به اتفاق آرا باشد. به گفته احمد ملکی یکی از بنیان گذاران جبهه مزبور: «وقتی می خواستند مهندس حسینی را وارد هیات مدیره جبهه ملی کنند او چون وی را نمی شناخته، از مکی تحقیق می کند.» «مکی» می گوید او آدم بسیار خوب و دانشمندی است، منتها چون فرزندش به علت تصادف فوت کرده است نمی تواند اعصاب خود را کنترل کند. ملکی ادامه می دهد: «گفتم **عجب یک دیوانه ای را می خواهید وارد جبهه ملی کنید**» و در جلسه رای مخالف می دهد. در نتیجه حسینی چون یک رای مخالف داشت در جبهه پذیرفته نمی شود. تا این که بر اثر خواهش دکتر مصدق در رای گیری مجدد او هم رای موافق می دهد» (کتاب پنجاه به اضافه سه نفر، انور خامه ای، صفحه ۷۷۴)

درواقع خود مصدق پیشنهاد کرده بود، غیر از آن ۱۹ نفر اولیه، کسی را نباید به هیئت مدیره جبهه ملی پذیرفت، با این همه، شخصا برای پذیرفتن حسینی پا در میانی کرده و بدین ترتیب هم پیشنهاد اولیه خود را بی اعتبار نمود و هم شخصی را که درخواست عضویتش رد شده، به عضویت هیئت مدیره پذیرفت، یعنی نظر ۱۹ تن را وتو کرد. از دید عده ای از یاران مصدق، همین مهندس حسینی است که در سمت مشاور و کارشناس فنی نخست وزیر، راه های نزدیک شدن به یک توافق مناسب در قضیه نفت را سد می کند.

طنز تاریخ هم در خور توجه است که مصدق با تاسیس جبهه ملی در انتخابات دوره پانزدهم و تبلیغات پر سروصدای یاران و هم مسلکانش به آستانه نخست وزیری رسید ولی در قبول این مسئولیت به هیچ روی با اعضای جبهه ملی مشورت نکرد. اولین و آخرین جلسه جبهه ملی پس از گرفتن رای اعتماد مجلس در منزل مصدق تشکیل گردید. حائری زاده گفت ایشان با نمایندگان جبهه ملی هم مشورت نکرده اند. عبدالقدیر آزاد گفت: «**مگر ما آلت دست دکتر مصدق بوده ایم که ایشان را روی کار بیاوریم و خداحافظی کنیم...** دکتر مصدق با عصبانیت گفت من **بهیچ وجه با پشتیبانی جبهه ملی نخست وزیر نشده ام و از این ساعت به بعد هم در جلسات جبهه ملی شرکت نخواهم کرد**».

(... در جلسه جبهه ملی در خانه آیت الله غروی از طرف عبدالقدیر آزاد پیشنهاد

شد چون دکتر مصدق بدون مشورت با جبهه ملی نخست‌وزیری را قبول کرده و بدون مشورت قصد تشکیل دولت را دارد از جبهه ملی اخراج گردد!!
(ایران در عصر پهلوی - مصطفی الموتی - جلد ششم - ملی شدن نفت - صفحه ۷۱-۷۰)

به گفته یکی از کارشناسان خارجی مسایل نفتی: «عقیده حسیبی بر دیگر مشاوران مصدق می‌چربید گاهی با حسین مکی رقابت می‌کرد، ولی پس از سقوط مکی، تنها مشاور مورد اعتماد مصدق بود» (مصدق، ملی‌گرایی و نفت، اختلاف نظر نفتی میان ایران و انگلیس - رونالد فریر - صفحه ۱۸۸).

«حسیبی اعتقاد داشت که خالق ملی کردن نفت کاشانی بود نه مصدق» (ایران ما، ۷ مارچ ۱۹۵۲)

ار می‌گفت: «مردم سراسر دنیا تشخیص داده‌اند که این کاشانی بود که مردم ایران را در کوشش خود برای ریشه‌کن کردن نفوذ شرکت نفت در مخالفت با مصدق متحد کرد!!» (همان منبع صفحه ۱۹۷)

زمانی مصدق اشاره کرده بود که نمایندگان جبهه ملی مطالعه در امر نفت را میان چهار تن از افراد خود طوری تقسیم کرده بودند که حسین مکی از لحاظ فنی، حائری زاده از لحاظ سیاسی، اللهیار صالح از لحاظ اجتماعی و خودش از لحاظ حقوقی اظهار نظر کنند. اللهیار صالح هم می‌گوید: «فعالیت افراد فراکسیون وطن و نمایندگان جبهه ملی به این شکل تقسیم شده و سهم هر یک تعیین گردید که بنده در قسمت اجتماعی این امتیاز صحبت بکنم. آقای حائری‌زاده در قسمت سیاسی، و آقای مکی در قسمت‌های فنی و آقای دکتر مصدق از جنبه حقوقی» (خاطرات اللهیار صالح سیدمرتضی مشیر - صفحه ۱۱۲).

قطع نظر از این که حسین مکی هیچ‌گونه اطلاعی از امور فنی نفت نداشت، سایر هم مسلکانش نیز فاقد آگاهی لازم در مسئولیتی که برعهده گرفتند بودند و در مثل اللهیار صالح در طرح استیضاح خود راجع به نفت می‌گوید:
«از قدیم (?) یکی از نقشه‌های شرکت نفت برای تسلط به ایران همین بوده است که سطح فرهنگ ایران را پائین نگاه دارد!!»

«... امروز این وضعیت اسفناک بهداشت که در مملکت ما حکمفرماست در هیچ یک از کشورها نیست» (!?)

«... (در قضیه لوله کشی الکساندرکیپ) انگلیسیها آمدند و دست رویش گذاشته اند که لوله کشی انجام نشود.

«... دستی در کار است که از خرابی وضع سهمیه ایران استفاده می برد (!?)

«... شرکت نفت بزرگترین مانع ترقی صنایع ایران است... سوخت صنعتی گران و هرچه دورتر می شویم گرانتر می شود و در نتیجه توسعه صنعت در ایران غیرممکن می گردد» (!?)

«... در اطراف تصفیه خانه آبادان آنجا که هفتاد هزار کارگر کار می کند هیچ تولید قابل ملاحظه ای دیده نمی شود» (!?)

«آقا دلیل بهتر از این برای ممانعت شرکت نفت با صنعت کشاورزی ایران می شود» (!?)

«... آن موقعی که ما مدرسه می رفتیم این پیرمرد (یکی از اقوام او) بما نصیحت می کرد که شما در کارهای اجتماعی ایران اصلا وارد نشوید برای این که انگلیسیها طوری در تمام شئون مملکت رخنه کرده اند که هر قدر کوشش بکنید سر خودتان را بسنگ بزنید نتیجه ندارد...» (همانجا از صفحه ۱۳۱-۱۱۲)

این بود فشرده ای از بیانات الهیار صالح کارشناس اجتماعی درباره عقب ماندگی ایران به سبب مداخله شرکت نفت انگلیس! گویا ایشان بکلی غافل بودند که در سالها مورد بحث (۱۹۵۰) در تمام کشورهای افریقایی و امریکای لاتین فاقد نفت، وضع بهداشت و کشاورزی و صنعت به هیچ روی بهتر از ایران نبود. آیا در هندوستان آن روز شرکت نفت وجود داشت که روزی هزاران تن از گرسنگی و بیماری تلف می شدند؟

آیا این سفسطه نیست که گفته شود در اطراف تصفیه خانه آبادان آنجا که هفتاد هزار کارگر کار می کنند، هیچ تولید قابل ملاحظه ای دیده نمی شود؟ آیا تصفیه ۲۲ میلیون نفت در پالایشگاه تولید نیست؟ آیا این ۷۰ هزار کارگر بیکار بودند و شرکت نفت بیهوده به آنها حقوق و دستمزد می داد؟

آیا سالی ۳۰ میلیون تن استخراج و تصفیه نفت تولید محسوب نمی‌شود؟
آیا نصیحت پیرمردی از خانواده او که وارد کارهای اجتماعی نشوید برای این که انگلیس‌ها طوری رخنه کرده‌اند که هرچه قدر هم کوشش کنید نتیجه‌ای ندارد، درست بوده است یا یک طرز تفکر دایی جان ناپلثونی است؟ اگر واقعا درست است پس آقای الهیار صالح و امثال او چگونه درس خواندند و چگونه وارد کارهای اجتماعی شدند و چطور از بازپرسی دادگستری به مقام معاونت و وزارت و نمایندگی مجلس و سفارت رسیدند؟

آیا بیانات «مکی» که می‌گوید: «... ما هر روز که خواستیم نفتمان را اداره بکنیم تمام کشورها از لحاظ فابریکاسیون (!؟) و تعادل بهم نخورد به نفت ما احتیاج دارند و می‌خرند و حتی حاضرند متخصصین مجانی در اختیار ما بگذارند» نشانه آگاهی و تخصص او در امور فنی نفت است؟ آیا سه سال که نفت ایران فرصت صدور نداشت «فابریکاسیون و تعادل دنیا» به هم خورد؟ اساساً اصطلاح «فابریکاسیون و تعادل» یعنی چه؟ آیا دنیا حق نداشت با شنیدن فرمایشات استادانه این حضرات کارشناسان در امور نفتی به جهل ما تاسف بخورد؟

اگر یک دانش‌آموز دوره دوم دبیرستان امروز سخنان احساسی این رهبران سیاسی - فنی - اجتماعی - حقوقی را که در مجلس و در جمع گفته شده مرور کند، بطور قطع بر این قبیل استدلالات سست و بی‌پایه خواهد خندید. دکتر مصدق در نامه خود به رئیس دولت وقت، «رزم‌آرا» اظهار می‌دارد پیشنهاد ملی کردن نفت «مورد قبول قاطبه ملت ایران واقع شده» و یا این که «ملت ایران مطمئن است که نه تنها فروش نفت مقدور است...» و این که: «ملت ایران حاضر است برای تشویق شرکت ... الخ» متأسفانه باید گفت منظور از ملت ایران جبهه ملی و شخص دکتر مصدق است، وگرنه ملتی که در آن روزها، طبق آمار سازمان ملل، در حدود ۷۵ درصد مردمش در روستاها زندگی کرده و سواد خواندن و نوشتن ندارد، چگونه صلاحیت تشخیص نظریه کارشناسان را داشته است؟ چه کسی از جمع این کارشناسان نفتی مادرزاد با ملت ایران مشورت کرد؟

ادامه دارد

ایرانی نژاده بیدار شو، بپا خیز و میهنت را از چنگال خونین آخوند ها و مزدوران وابسته به آنها برهان. آخوند ایرانی نیست، همانطوریکه رجال خائن ما ایرانی نبوده و نیستند.

وقتی رهبران جبهه ملی، که همگی داعیه روشنفکری و هدایت مردم را داشتند، در تشخیص درست از نادرست مسائل اقتصادی نفت فرومانده و اشتباهات نابخشودنی مرتکب شده‌اند، چگونه و از چه راه مردم روستاها و عوامان کوچک و بازار درک کردند که با دادن تخفیف در خلیج فارس تقاضای خرید بالا خواهد رفت؟ دکتر مصدق کی با ملت ایران مشورت کرد و نظر قاطبه ملت را فهمید؟ کسی که با مشاوران و نزدیکانش به رای زنی نمی پرداخت (مگر وقتی که بخواهد نظر خود را تحمیل نماید) چگونه با آحاد مردم به بحث و گفت و شنود می پردازد؟ مصدق در قبول مقام نخست وزیری و گزینش وزیران و معاونان آنان، با هم مسلگان خود مشورت نکرد بطوری که باعث رنجش و گله گذاری عده ای از آنان گردید و در بالا به آن اشاره شد.

مصدق به سابقه اشراف زادگی و خوی قبیله ای هرگز اهل مشورت کردن نبود، هیچ، نظر مخالف را هم بر نمی تافت و با مخالفان درشتخویی و بدزبانی می کرد که ما فقط به مواردی از آن اشاره خواهیم کرد.

در جوامع شهری که زیستگاه ۲۵ درصد از مردم کشور بود، چنانچه حزب توده و هواخواهانش، حزب اراده ملی سیدضیاءالدین طباطبایی و پیروانش، و طرفداران عده ای از نمایندگان مجلس و سناتورها را کنار بگذاریم، عده ای که برای مصدق و یارانش باقی می ماند، بقدری از لحاظ عددی و آماری ناچیز است که نمی توان به نام «قاطبه ملت» به آن استناد کرد.

تاریخ و آمار نشان می دهد که تا قبل از کشته شدن «رزم آرا»، اکثریت اعضای کمیسیون نفت با طرح ملی کردن نفت مخالف بودند، به همین رو در جلسه بیست و چهارم (۸ آذرماه ۱۳۲۹)، یعنی درست سه ماه و ۸ روز پیش از ترور نخست وزیر، از ۱۷ نفر اعضای حاضر کمیسیون نفت، تنها ۵ نفر (کمتر از ۳۰ درصد) به طرح ملی کردن نفت، که از طرف مصدق تهیه شده بود، رای موافق دادند که عبارت بودند از: حائری زاده، اللهیار صالح، دکتر محمد مصدق، حسین مکی، دکتر سیدعلی شایگان، یعنی اعضای جبهه ملی.

اکثریت به این دلیل با طرح ملی کردن نفت مخالفت می کرد که اساسا کمیسیون مخصوص نفت صلاحیت پیشنهاد ملی کردن نفت را نداشت چون وظیفه

ای که قانون برای آن تعیین کرده بود دقیقاً محدود می‌شد به رسیدگی و اظهارنظر در مورد قرارداد الحاقی و باز به همین دلیل بود، که یکی از نمایندگان عضو کمیسیون مخصوص نفت و مخالف طرح ملی شدن، بلافاصله پیشنهاد متقابل زیر را ارائه داد:

«نظر به این که وظیفه کمیسیون مخصوص نفت اظهارنظر در قرارداد الحاقی از لحاظ استیفا و یا عدم استیفا منافع ایران بوده و به اتفاق آرا و اظهارنظر در این موضوع به عمل آمده بنابراین ورود در هرگونه پیشنهادی از وظیفه کمیسیون خارج است و تکلیف آنها از طرف مجلس شورای ملی باید معین شود.» «جواد عامری» حقیقت امر نیز همین بود. شش ماه قبل از آن (سی‌ام خرداد ۱۳۲۹)، بنابه تقاضای نخست‌وزیر وقت، مجلس تصمیم گرفت، لایحه قرارداد الحاقی (گس-گلشائیان) را قبل از طرح در جلسه عمومی، به کمیسیون مخصوصی که برای این کار تعیین می‌شود بفرستد تا نسبت به آن رسیدگی شود. تمام اعضای کمیسیون مخصوص نفت از نمایندگان شعب مختلف برای این کار در همان روز انتخاب شدند. ماموریت کمیسیون مزبور این بود که لایحه قرارداد الحاقی را مورد بررسی قرار داده و نظر نهایی خود را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند. اما گلوله‌ای که وسیله خلیل طهماسبی (یکی از افراد گروه افراطی نواب صفوی) به زندگی رزم آرا نخست‌وزیر وقت پایان داد، موجب وحشت شدید بقیه اعضای کمیسیون گردید، لذا طرح ملی شدن نفت بلافاصله در کمیسیون مزبور امضا شد و برای تصویب به مجلس شورای ملی احاله گردید.

نمایندگان مجلس شورای ملی که با قتل‌های پی در پی هژیر، دکتر زنگنه و رزم آرا و نمایشات خیابانی جناح‌های افراطی دست و پای خود را گم کرده بودند، پس از انتشار خبر قتل نخست‌وزیر، بی‌درنگ به طرح ملی شدن رای مثبت دادند.

حسین مکی کی بود؟



از راست به چپ: عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، محمد مصدق، ابوالحسن حائری زاده

و مظفر بقائی

داستان حسین مکی نیز بسیار عبرت آموز است. تحصیلات دبیرستانی اش به پایان نرسید مدتی استوار نیروی هوایی بود که عیب محسوب نمی شود. در عوض انشاء فارسی را بهتر از همکلاسی ها می نوشت و همین امر او را به میان قلم به دستان مطبوعاتی سوق داد.

سال ۱۳۲۵ که احمد قوام با تشکیل حزب دمکرات ایران حمله به حزب توده و حزب دمکرات آذربایجان را آغاز کرد، حسین مکی در روزنامه دمکرات، ارگان حزب وابسته ... وابسته به قوام، زیر عنوان «شرح زندگی جناب اشرف قوام السلطنه رهبر محبوب حزب» چنین نوشت:

«ورود ایشان به جامعه و ابراز لیاقت و شایستگی هایی که پشت سر هم از خود بروز دادند ثابت کرد معظم له... در سخت ترین ادوار تاریخی ایران زمام و مهار کشور ایران را به ید قدرت خود خواهند گرفت و با نیروی کاردانی و تدبیر و حسن کفایت و درایت خویش ناخدای کشتی طوفان زده ایران خواهند شد و برای رساندن آن به ساحل نجات شب و روز قرار و آرام را بر خود حرام خواهند کرد... ملت ایران انتظارات زیادی از معزی الیه داشته و امیدوار است که کاروان کشور غارت زده ایران بر اثر رهبری چنان قائد توانایی به سر منزل مقصود برسد» (دمکرات ایران به تاریخ ۲۵/۸/۲ به نقل از «فرصت از دست رفته»، انور خامه ای، صفحه ۵۶۰) من الغرائب همین حسین مکی بعد از واقعه تیر ۱۳۳۱، قوام را مهدورالدم می دانست و برای توقیف او و اموالش قرار و آرام نداشت!

همین نویسنده در جای دیگری می گوید: «حسین مکی ۴۵ ساله، نماینده تهران، استوار سابق نیروی هوایی که بعداً جزو کادر شهرداری تهران شد از زمان «قوام» ترقی او شروع گردید، عضو جبهه ملی... بنظر می رسد یک ماجراجوی سیاسی باشد، تاکنون چندین بار موضع سیاسی خود را تغییر داده است.» (فرصت از دست رفته، انور خامه ای، منبع بالا، صفحه ۸۳۰)

آیا گفتار و کردار این افراد بوقلمون صفت که همیشه نان را به نرخ روز می خورند، در توجیه ملی کردن نفت قابل اعتماد است؟ ناصر قشقایی در یادداشتهای خود آورده است که: «روز ۱۴ آذر (۱۳۳۱) بدیدار آیت الله کاشانی رفتم... با دکتر فاطمی نهار بودیم. به ایشان گفتم امروز وقت کار است. خودخواهی و غرور بدترین عیب هاست. شما و مکی تمام مردم را دلتنگ کرده اید هیچ دلیلی ندارد... این رویدادی که شما پیش گرفته اید بسیار بد است...»

... با مکی صحبت می کردم دیدم مایل است نخست وزیر بشود. جگرش لک زده است» (سال های بحران ناصر قشقایی، صفحه ۸۸-۱۸۷)

قشقایى ادامه مى دهد: «... همراه محمدحسین خان (برادر کوچکتر) بدیدن سید ضیاءالدین رفتیم. از سیاست دکتر مصدق انتقاد کرد و گفت مصدق به بانک بین الملل جواب بدی داده است... بعد گفت اگر شاه کمک نمى کرد، مکى، بقایى، حائرى زاده، دکتر شایگان وکیل نمى شدند» (همانجا. صفحه ۱۸۸).

مجموع ضررهای مالی ایران به دلیل ملی شدن صنعت نفت

«سیاستمدار کسى است که «ممکن» را مى شناسد و دنبال آن نمى رود، غیر ممکن را نیز تشخیص مى دهد و وقتش را به خاطر آن بیهوده تلف نمى کند»
(بیمارک)

قانون ملی شدن نفت، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس «مرعوب و مجذوب» دوره شانزدهم قانون گذاری رسید ولی پی آمدهای نامبارک آن، تا امروز باقى است. به سخن دیگر در اثر این اقدام حساب نشده و احساسى سیاست بافان پایان دهه ۱۳۲۰، بر ما همان رفت که بر کشور مکزیک. مکزیک در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸)، پیش از جنگ جهانی دوم، و تقریباً ۱۳ سال قبل از ایران، نفت خود را ملی کرد. لازارو کاردیناس (Lazaro Cardenas) رئیس جمهور چپ رو آن روز کشور، پس از اصلاحات ارضی اولیه، که به عنوان استاندار قبلا در قلمرو زادگاهش به عمل آورده بود، تصمیم گرفت شرکتهای نفتی خارجیان را ملی کند، و لذا با صدور یک فرمان خلع ید از تولیدکنندگان خارجی را آغاز نمود.

شرکتهای مزبور نیز در چاهها و پایانه های خود را بسته و پی کار خود رفتند. بدبختی ملت مکزیک از همان روز آغاز شد و سی سال طول کشید تا شرکت نفت مکزیکو به سر خانه اول باز گردد (خون، نفت و قدرت، منوچهر فرمانفرمایان، ترجمه صالحیار، صفحه ۲۴۶).

بسته شدن چاههای نفت مکزیک باعث بالا رفتن تولید نفت ونزوئلا گردید و کمبود عرضه نفت جبران شد، درست همان گونه که خلع ید از شرکت نفت انگلیس - ایران موجب افزایش تولید نفت عراق، کویت و عربستان سعودی شد. ایران کوشید نفت ملی شده خود را به خریداران عرضه کند ولی حتى با تخفیف پنجاه درصد

قیمت هم موفق به جلب بازار نگردید. دلیل عمده این عدم موفقیت آن بود که بدبختانه بیشتر سیاست‌بازان آن روز نه تنها درکار خود تخصص نداشتند، بلکه اصولاً افراد ساده دل و بی‌اطلاعی در بازاریابی به‌شمار می‌رفتند.

مثلاً مشهورترین مشاور فنی مصدق «کاظم حسینی» تحصیلاتش عمدتاً در راه آهن بود ولی مدام براین خام‌اندیشی اصرار می‌ورزید که تخفیف‌های قیمت نفت سرانجام تحریم فروش را درهم خواهد شکست. به همین رو با سماجت فکر عجیبی می‌گفت در صورت موفقیت در بازار، ایران می‌تواند با صدور ۸ میلیون تن نفت خام در سال بیش از ۷۰ میلیون دلار درآمد داشته باشد. حسینی می‌نویسد: «اگر ایران بتواند سالانه ۵ میلیون تن نفت خام و سه میلیون تن فرآورده‌های پالایش شده نفتی بفروشد، درآمدی معادل ۷۰ میلیون دلار خواهد داشت که دو برابر مقداری است که از استخراج و فروش سالی ۳۱ میلیون تن وسیله شرکت نفت به دست می‌آورد» (روزنامه اطلاعات ۱۲ فوریه و ۳۰ آوریل ۱۹۵۳).

ظاهراً معاون وزارت دارایی و مشاور فنی نخست‌وزیر متوجه نبود که با «اگر» و «ای‌کاش» نمی‌توان به نتیجه‌گیری مثبت رسید. امیال و آرزوها یک چیز و واقعیت‌ها چیز دیگری است. او هم همانند هم‌زمان خود در آن دوره بیشتر به خیال‌پردازی گرایش داشت.

این نوع اظهارنظرهای ساده‌لوحانه و محاسبات سرانگشتی بی‌ماخذ، هر چند مصرف داخلی فراوانی در آن متصور بود و گروهی از مردم چشم و گوش بسته عامی را مدتها به دنبال خود می‌کشید، ولی در همان حد جنجال روزنامه‌ای باقی ماند و به هیچ‌روی قابل عرضه کردن در محافل اقتصادی نبود.

حسینی مانند بیشتر آنهایی که به عنوان وزیر و مشاور و دستیار، دور و بر مصدق جمع شده و در عالم خلسه خودساخته و رویاهای طلایی سیر می‌کردند، اساساً خبر نداشت که در همان آغاز سر و صدای ملی کردن نفت، دولت بریتانیا برنامه جانشین کردن نفت کشورهای همسایه را مورد بررسی قرار داد و توانست نیازهای خود را تامین کند. وانگهی تحلیل یا تعلیل رویدادها، با عبارات و جملات عوام‌پسند درست نیست. یک سیاست‌مدار نیک‌اندیش بر واقعیات نظر دارد و نه

بر توهمات .

طبق برآورد کارشناسان نفتی، به فرض این که ایران می‌توانست با اجرای یک سیاست مدبرانه، خریدارانی برای نفت خود دست و پا کند، ولی باز قادر نبود (طبق اسناد موجود) بیش از سالی ۳/۵ میلیون تن، یعنی تقریباً ۱/۱۰ (یک دهم) میزان قبل از ملی شدن، نفت بفروشد (اسناد وزارت خارجه آمریکا قفسه ۵۵۰۹، اطلاعات امنیتی محرمانه ۱۲ ماه مه ۱۹۵۳ یادداشت درباره فروش نفت ایران، به نقل از کتاب نفت، قدرت و اصول مصطفی علم صفحه ۴۲۵).

مصدق مبارزه احساسی خود با انگلیس را هنگامی مطرح کرده بود که بخش اعظم ۷۰ تن طلایی که در حسابهای دولت ایران در خارج وجود داشت، در کانادا و آفریقای جنوبی نگهداری می‌شد و این نگرانی همواره مانند شمشیر دیمستوکل بالای سر دولت بود که مبادا دولت انگلیس طلاهای مزبور را ضبط نماید (سند ۳۷۱/۹۸۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس، از بانک ملی ایران به بانک مرکزی انگلیس ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱ از ایدن به وزیر خزانه ۲۲ ژانویه ۱۹۵۳ سند ۳۷۱/۹۸۶۳۴ جی‌واکر مستشار بازرگانی انگلیس در تهران به هنری میلر در خزانه داری... همانجا همان صفحه).

چنانکه پیش از این هم اشاره شد، کمیسیون مخصوص نفت، که ماموریت داشت قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را بررسی کرده نظر نهائی خود را برای بحث در مجلس شورای ملی ارائه دهد، از کسانی تشکیل شده بود که هیچ کدام مختصر اطلاعاتی راجع به نفت و مساله دادوستد جهانی آن نداشت.

دو سال پیش از آغاز غوغای ملی کردن نفت، یعنی در دولت محمد ساعد، وزارت دارایی ماموریت یافت که متعاقب اقدامات قبلی عبدالحسین هژیر، به شرکت نفت اطلاع دهد که برخلاف نص صرح قرارداد منعقد به تعهدات خود عمل نکرده است و لذا دولت ایران حق دارد به منظور استیفای حقوق حقه خود اقدامات لازم را انجام دهد. شرکت نفت موضوع را به مرکز خود در لندن گزارش کرد. لذا نویل گس (Nevill Gass) یکی از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران روز ۱۵ فروردین ۱۳۲۷ برای از سرگیری مذاکرات از لندن وارد تهران شد. اداره کل امتیازات نفت

وزارت دارایی فهرستی از دعاوی ایران علیه شرکت تهیه کرده بود تا به کارشناسان خارجی که به تهران آمده بودند داده شود یعنی به آقایان ژیدل (Gilbert Gidel) رئیس فرهنگستان حقوق بین‌المللی در لاهه و ژان روسو (Jean Roussau) حسابرس دولت فرانسه.

در این هنگام دکتر حسین پیرنیا از مدیرکلی اداره امتیازات به معاونت وزارت دارایی رسید و دکتر منوچهر فرمانفرمائیان جانشین او گردید. گزارشی که وزارت دارایی تهیه کرد مبنای مذاکرات جدید قرار گرفت زیرا بر اساس آن معلوم شد که شرکت نفت انگلیس برخلاف قرارداد ۱۳۱۲ عمل کرده بود. موارد نقض قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) از طرف شرکت مزبور به شرح زیر عنوان شده بود:

۱- طبق قرارداد مزبور مقرر شده بود درآمد ایران براساس قیمت طلا محاسبه شود. دولت انگلیس از آغاز جنگ تا آن تاریخ یعنی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸ هشت سال قیمت طلا را در نرخ مصنوعی اونس $8/4$ لیره ثابت نگاهداشته بود که با نرخ یک لیره سه دلار کمتر از نرخ بازار جهانی بود. بنابراین پولی که به ایران می‌پرداخت بجای تنی ۱۱ شلینگ ۷ شلینگ بود (کتاب خون و نفت، فرمانفرمائیان صفحه ۲۴۲).

۲- شرکت نفت اول مالیات بردرآمد خود را به دولت انگلیس می‌پرداخت بعد سهم ایران را از بقیه کارسازی می‌کرد. به این ترتیب ایران از سهم خودش به انگلیس مالیات می‌داد. افزون برآن انگلیس از شروع جنگ یک مالیات اضافی از مجموع منافع می‌گرفت که درواقع باز ایران سهمی از آن را می‌پرداخت، در حالی که در سال ۱۳۱۲ شرکت به ایران و انگلیس تقریباً مالیات یکسانی پرداخته بود. شانزده سال بعد سهم ایران یک میلیون لیره و سهم انگلیس ۲۸ میلیون بود.

۳- طبق قرارداد ۲۰ درصد از کل سود شرکت سهم ایران بود که در سال ۱۳۱۲ سهم ایران $1/047/000$ لیره و در سال ۱۳۲۸ سهم ایران $10/6$ میلیون لیره می‌گردید. از آغاز جنگ دولت انگلیس سود را از طرف تمام شرکت‌های انگلیسی در همان سطح ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) مسدود کرد و دستور داده بود درآمدهای

اضافه برآن در صندوقی به نام «خدمات عمومی» برای هزینه‌های جنگی واریز شود بنابراین سهم ایران از درآمد در سطح همان ۱/۰۴۷/۰۰۰ لیره باقی مانده بود (مبلغ بالا صفحه ۲۴۲).

۴- چون دولت انگلیس ۵۱ درصد سهام نفت را داشت و نحوه تقسیم آن را خودش تصمیم می‌گرفت و لذا مالیات‌هایی که به خزانه انگلیس از این بابت پرداخت می‌شد مشخص نبود و بخش عمده آن در خدمات عمومی به مصرف رسیده بود (همانجا همان صفحه).

۵- «از آنجایی که ایران نماینده‌ای در هیئت مدیره شرکت نداشت، دفاتر شرکت را نمیتوانستیم نظارت کنیم و نمی‌فهمیدیم سهم ما واقعا چقدر است و اگر نماینده ایران در مذاکرات شرکت می‌کرد حقیقتا از کل جریان‌ها بی اطلاع بود و انگلیس‌ها این بی اطلاعی ما را مسخره می‌کردند» (همانجا. صفحه ۲۴۳).

۶- در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) قیمت نفت در بازار آزاد تنی سه لیره (۸ دلار) و بشکه‌ای یک دلارونیم بود. ولی دریاداری انگلیس تنی ۲۰ شلینگ (بشکه‌ای ۲۰ سنت) می‌خرید که این ارزان‌خوری در مدت ۳۰ سال ادامه داشت.

۷- شرکت نفت انگلیس به منظور بازپرداخت بدهی زمان جنگ لندن به واشنگتن نفت خود را به شرکت‌های نفتی فعال آمریکا در خاورمیانه با تخفیف می‌فروخت، یعنی ایران از جیب خود مقداری از بدهی انگلیس را می‌پرداخت (همانجا صفحه ۲۴۳).

۸- شرکت از پرداخت حق‌الامتیاز در مورد فرآورده‌های نفتی مصرف خودش در ایران خودداری می‌کرد و گاز حاصل از نفت را می‌سوزانید و به درخواستهای ایران که معتقد بود یا گازها به چاهها تزریق شود و یا با لوله‌کشی برای گرما و پخت و پز استفاده شود، ترتیب اثر نمی‌داد.

۹- شرکت نسبت به آموزش کارکنان ایرانی که طبق قرارداد ۱۳۱۲ ملزم بدان بود اعتنایی نداشت و از کارگران وارداتی استفاده می‌کرد به طوری که حتی از فلسطین مستعمره خودش سه هزار کارگر وارد و از دولت ایران ویزای آنان را گرفته بود.

۱۰- بهای نفت از ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) در بازار جهانی افزایش یافته بود اما درآمد ایران همان تنی ۴ شیلینگ ثابت مانده بود. ایران مدعی بود که باید تنی یک لیره دریافت کند که هر ۱۵ سال یک بار با قیمت بازار منطبق باشد (پیشین - صفحه ۲۴۴)

۱۱- بهتر آن می بود که سود حاصل بین ایران و شرکت به تساوی تقسیم شود مانند ونزوئلا و آمریکائی ها، و یا ایران می توانست بابت حق الامتیاز درصدی به صورت جنسی (نفت) دریافت و در مخاطرات بازار شریک باشد چنانچه این توافق صورت می گرفت می توانستیم با شصت ساله امتیاز موافقت کنیم در غیر آن ایران می توانست مدت را کاهش دهد.

۱۲- شرکت از سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲) هیچ سرمایه ای از خارج وارد نکرده بود و از سودهای بدست آمده در سرمایه گذاریهای گوناگون، یعنی نزدیک به صد مورد شرکت کرده بود. چنانکه ارزش کل دارایی شرکت نفت انگلیس به ۲۵۴ میلیون لیره افزایش یافته بود که از آن مقدار فقط ۳۰ میلیون لیره در ایران و بقیه در خارج از ایران بود. به سخن دیگر ارزش دارایی های شرکت در خارج ایران ۸/۵ برابر ارزش دارایی شرکت در ایران بود. البته فروش نفت ارزان به دربارداران انگلیس و شرکتهای نفتی آمریکا در این محاسبه منظور نشده است.

برخلاف هو و جنجالی که سران جبهه ملی و سازمان های حزب توده به راه انداخته بودند، طبق قرارداد ۱۳۱۲ سود ما از این سرمایه گذاریها تضمین شده بود، و تقی زاده، علی اکبر داور، محمدعلی فروغی و حسین علاء از این لحاظ حق بزرگی به گردن ایران دارند، زیرا با درایت و هوشیاری و واقع بینی در همان محیط مختنق و غیر آزاد دین خود را به مردم پرداخت کردند.

اما راجع به تمديد قرارداد که از طرف روشنفکرانمیان حزب توده و وابستگان جبهه ملی پیراهن عثمان شده و موضوع سرمقاله ها و سخنرانی های احساسی شده بود، با کمال تاسف باید گفت که مدعیان و مخالفین یا اصل قرارداد را نخوانده بودند و یا اینکه فرصت امعان نظر و بررسی آن را نداشتند و گرنه به خوبی در می یافتند که در پایان مدت هر یک از طرفین حق داشت آن را بپذیرد یا رد کند

(مورد شماره ۱۱ بالا).

اما مصدق و یاران نزدیکش سهم ایران در شرکتهای تابعه را در نظر نگرفتند و با این غفلت، میلیونها لیره به ایران زیان رساندند.

به گفته فرمانفرمایان: «... متأسفانه سیاستمداران خود ما، از جمله مصدق این موضوع را خوب درک نمی‌کردند و در آینده هنگام آشوب بر سر ملی شدن، از مبارزه در راه کسب حقوق ما از این شرکتها خودداری کردند و این موجب خسارت سنگین برای ایران (و نفع بسیاری برای انگلستان) شد» (پیشین، صفحه ۲۴۴).

۱۳- از جمله اقدامات اداره کل امتیازات نفت و دکتر حسین پیرنیا این بود که پیشنهاد کردند حق الامتیاز ایران براساس روش محاسبه‌ای باشد که شرکت نفت انگلیس برای شرکت تابعه خود (نفت عراق) و روش کرئول اویل (Creole Oil) یعنی شرکت تابعه استاندارد اویل در ونزویلا وجود داشت. چنانچه محاسبه نفت عراق پذیرفته می‌شد، سهم ایران در در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) به جای ۷ میلیون لیره نزدیک ۱۲ میلیون لیره می‌گردید و چنانچه روش کرئول اویل مورد توجه قرار می‌گرفت درآمد ایران به ۲۲ میلیون لیره می‌رسید. (همانجا، صفحه ۵-۲۴۴).

فرمانفرمایان مدیرکل وقت اداره امتیازات نفت وزارت دارایی می‌نویسد:
«دکتر مصدق بر جریان مذاکرات (کمیسیون مخصوص نفت) نفوذ کامل داشت. او با سخنان نیشدارش همه چیز را مورد انتقاد قرار می‌داد، روشی که او ۲۵ سال در آن استاد شده بود. جز عیب جویی و سرزنش، هیچ کاری انجام نمی‌داد. چند ماهی گذشت، دیدیم آنها در یک دنیای خیالی با هم حرف می‌زنند روش آمریکائی‌ها در عربستان سعودی (تقسیم مساوی سود) برای آنها نمایانگر خوبیهای قصه‌های پریان بود...»

«روزی کمیته (کمیسیون) از من پرسید آرامکو در بیابانهای عربستان سعودی چه مقدار نفت تولید می‌کند... یک نسخه از مجله «لمپ» (The Lamp) را که آرامکو منتشر می‌کرد به آنها نشان دادم. از الهیار صالح یکی از نمایندگان جبهه ملی، خواستم که آن را بخواند. صالح رقم تولید سالی ۱۷ میلیون را خواند کمیته از خشم منفجر شد یکی از اعضاء، یک ملی‌گرای بسیار متصب به نام حسین مکی، فریاد زد

که این دروغی است که انگلیس‌ها جعل کرده‌اند. چنین سطح تولیدی ناممکن است
«(خون و نفت- منوچهر فرمانفرمایان - چاپ تهران صفحه ۹۴-۲۹۳).

بر حسین مکی حرجی نیست زیرا به هیچ یک از زبانهای زنده تسلط نداشت و پایه درجه تحصیلاتش کمتر از گواهینامه دیپلم متوسطه بود. ولی بی اطلاعی محمد مصدق که داعیه رهبری نهضت ملی کردن صنعت نفت را دارد و اللهیار صالح رهبر حزب ایران که به زبان انگلیسی آشنایی کامل داشت، واقعا موجب شگفتی بلکه مایه شرمساری است که می خواهند درباره موضوعی به این مهمی تصمیم بگیرند. بدون این که زحمت مطالعه مندرجات نشریات و پژوهش‌ها و آمارهای نفتی را به خود راه دهند! سکوت این دو تن در برابر اعتراض بی مورد و بی‌ماخذ حسین مکی به هیچ روی توجیه پذیر نیست.

خنده دارتر این که پس از انتشار خبر امضاء قرارداد آرامکو (قرارداد نفتی آمریکا با عربستان سعودی) که براساس تقسیم بالمناصفه سود (۵۰-۵۰) بود، کمیسیون مخصوص نفت به رهبری دکتر مصدق، قرارداد «آرامکو» را به عنوان یک توطئه انگلیسی تلقی کرد!؟

این نوع برداشت‌های سطحی و مخالف قانون علیت، که به «توهم طرح توطئه» معروف می‌باشد، از طرف مردم کوچه و خیابان کشورهای خاورمیانه، به ویژه ایران، گرچه مایه تاسف است، ولی موجب تعجب نیست. اما سرایت این بیماری به مغزهای به اصطلاح روشنفکران ما باعث حیرت و حتی خفت است. بدبختانه باید پذیرفت که دکتر محمد مصدق به شدت دچار این بیماری وهم آمیز و خیال انگیز بود. بعدها خواهیم دید که وی تا چه اندازه زیر تاثیر این قبیل افکار قرار داشت، و چگونه تحلیل‌های سیاسی خود را براین گونه خیال‌پردازی‌ها قرار می‌داد.

حتی کتاب «خاطرات و قالمات» او از این خطای سنجش و استدلال معوج، مصون نیست. شاید بخشی از شیفتگی و شیدایی عده‌ای از مردم نسبت به مصدق در این واقعیت نهفته باشد که او هم مانند عوام‌الناس، دست توطئه‌گر انگلیس را در کلیه رویدادهای سیاسی - اجتماعی کشور دخیل می‌داند، و مانند آنان معتقد است که هر حرکت مخالف دولت، ضرورتا از منابع بریتانیا تغذیه می‌شود!

یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «شرکت نفت انگلیس و ایران (AIOC) یکی از سهامداران عمده پالایشگاه‌های نفتی بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و اسرائیل به شمار می‌آید همچنین مقدار سرمایه‌گذاری آن، در شرکتهای تابعه به ۵۰ میلیون لیره می‌رسید شرکت مزبور مالک ۵۰ درصد سهام «شرکت نفت کویت» بود. افزون بر آن ۲۳/۵ درصد سهام شرکت نفتی عراق و شرکت توسعه نفت قطر به او تعلق داشت» (نفت - قدرت و اصول - مصطفی علم - ترجمه غلامحسین صالحیار صفحه ۱۸۰).

ارزش مجموع ناوگان نفتی شرکت نفت انگلیس که در آبهای جهان در رفت و آمد بودند ۲۱ میلیون لیره بود.

علم می‌گوید: «طبق ترازنامه تلفیقی کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰، جمع دارایی‌های (AIOC) از جمله منافع و سهامی که در شرکتهای فرعی، تابعه و مشترک در سراسر جهان داشت، بالغ بر ۲۶۸/۵ میلیون لیره استرلینگ میشد از این مبلغ فقط ۳۲/۸ میلیون لیره، یا ۱۲/۲ درصد آنرا سرمایه‌گذاری اولیه (سهام) کمپانی تشکیل می‌داد و حتی از این مبلغ نیز بیش از یک سوم آن از طریق تبدیل قسمتی از ذخایر کمپانی به سهام معمولی و تعویض مجانی آن به سهامداران تامین شده بود. از این رو به راحتی می‌شد گفت که تا سال ۱۹۵۰ فقط حدود ۲۲ میلیون لیره از جمع دارایی در سراسر جهان توسط سهامداران به کمپانی پرداخت شد و بقیه مربوط به تجدید سرمایه‌گذاری منافی بود که از نفت ایران به دست آمده بود» (همانجا، صفحه ۱۸۰-۱۷۹).

از دگر سو، به موجب قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) که توسط تقی‌زاده (وزیر دارایی وقت) امضاء شده بود، ایران مالک ۲۰ درصد سود سهام شرکتهای تابعه مزبور شناخته می‌شد. با ملی کردن نفت، تمام شرکتهای تابعه چندین صد میلیون لیره‌هایی که ایران در سود آن سهیم بود، از دست ما خارج شد. این بزرگترین خطای مصدق و نمایندگان جبهه ملی در مجلس شانزدهم محسوب می‌شود که ندانسته و نفهمیده و بدون اینکه تخصص و مطالعه کافی داشته باشند، با عجله شرکت نفت را ملی اعلام و از آن خلع ید کردند و به این ترتیب زبان جبران ناپذیری به ملت زدند.

انگلیس‌ها طبیعتاً از قانون ملی کردن نفت متنفر و از مساله خلع ید و اخراج اتباع خود از مناطق نفتی بسیار ناراحت بودند. نگرانی انگلیس‌ها تنها برای این نبود که تسلط خود را بر مناطق نفت خیز ایران از دست دادند، بلکه بیشتر از آن روی بود که مبادا مصدق و یارانش مدعی شوند که در سود شرکت نفت انگلیس در فعالیت جهانی نیز شریک هستند.

نگارنده نامبرده در این مورد می‌نویسد: «بریتانیا هم چنین نگران آن بود که مبادا براساس امتیازنامه سال ۱۹۳۳ ایران مدعی شرکت در منافع (AIOC) در کلیه فعالیت‌های جهانی آن گردد. انگلیس‌ها احساس کردند که نمی‌توانند در مقابل چنین ادعایی، استدلال موجهی عرضه نمایند، بویژه آنکه توسعه تشکیلات و فعالیت‌های (AIOC) در نقاط جهان، عمدتاً از طریق عایدی به دست آمده از نفت ایران امکان‌پذیر شده بود» (همانجا، صفحه ۲۲۰ براساس سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۴ وزارت خارجه انگلیس، یادداشتهای تهیه شده برای ماموریت لرد مهردار سلطنتی، همراه با پیش‌نویس «برتهود» سوم اوت ۱۹۵۱)

فرمانفرمائی‌ان هم عقیده دارد: «هنگام ملی شدن نفت، مصدق و طرفدارانش و تمام مملکت چشمشان را بستند و سرگرم افتخارات توسری زدن به انگلیسیان و ملاحظات سیاسی عوام‌فریبی شدند و این ثروت خدادادی را از دست دادند... چندین بار این موضوع را پیش از ملی شدن نفت به خود دکتر مصدق گوشزد کردم. ولی هرگز گوش شنوا نداشت و موضوع را درک نکرد» (از تهران تا کاراکاس - دکتر منوچهر فرمانفرمائی‌ان، چاپ ۱۳۷۲ نشر تاریخ ایران، صفحه ۳۴۵).

نویسنده مزبور به دنبال مطالب بالا می‌افزاید: «... روزی در منزلش همین موضوع شرکت‌های تابعه را جلو مهندس حسینی مطرح کردم و گفتم از این هزارها میلیون غفلت نکنید. پرسید این شرکتها با ملی شدن نفت چه ارتباطی دارند؟ و من به او گفتم که شما فقط می‌توانید ملی شدن را در کشور خودتان عملی کنید و منحصرأ در مملکت خودتان صاحب مال هستید نه در خارج. اگر ملی کنید، شرکت‌های تابعه که خارج ایران هستند در همان دقیقه اول از دست ما فرار می‌کنند و شما فقط حق دارید در موقع حکمیت یا رسیدگی به حساب‌ها قیمتی برای آنها قائل شوید...»

انگلیسیان دیرزمانی، یعنی از سالهای ۱۹۲۰ به بعد بی‌نهایت علاقه‌مند بودند که شرکت‌های تابعه را از ما جدا کنند، و این امر در حکومت مصدق عملی شد، چون فقط با ملی شدن نفت میسر بود که این شرکت‌ها به طور قطع و یقین از ما جدا شوند» (همانجا صفحه ۳۵۰ - ۳۴۸).

توضیح این که شرکت نفت انگلیس در اثر سالها بهره‌برداری و جنگ جهانی اول و دوم سود کلانی به دست آورده و بخشی از این درآمدهای ویژه خود را در جاهای دیگر سرمایه‌گذاری کرده بود. این سرمایه‌گذارها از سود تقسیم نشده انجام شده و لذا ایران قانوناً و به موجب قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) خود را مالک بیست درصد سود شرکتهایی می‌دانست که شرکت نفت انگلیس از درآمدهای نفتی ایران تاسیس کرده بود.

بی‌اعتنایی مصدق و یارانش نسبت به حقوق مالی ایران در شرکتهای تابعه را نمی‌توان صرفاً "حمل به بی‌اطلاعی سردمداران جبهه ملی و رهبری آن دانست، مطلعین و خبرگان ایران در همان زمان این مسائل را چه حضوری و چه وسیله مطبوعات عنوان می‌کردند، ولی متأسفانه در غوغاسالاری آن روزگار، هر نوع اظهارنظر که خوش‌آیند کارگردانان جبهه ملی و مشاوران نزدیک مصدق نبود، مورد توجه قرار نمی‌گرفت، ولو این که مالا به سود کشور بوده باشد!

شرکت نفت انگلیس از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۰ هیچ‌گونه سرمایه‌گذاری نقدی انجام نداده بود. به دیگر سخن، شرکت از درآمد خود سرمایه‌گذاری و به حساب گذاشته بود. بدیهی است اگر این سرمایه‌گذاری‌ها را انجام نمی‌داد، طبق قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) سهمی از آن درآمدها حقا متعلق به ایران می‌شد.

ترازنامه ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ شرکت نفت انگلیس نشان می‌داد که مجموع دارایی آن شرکت در سراسر جهان بالغ بر ۲۶۸/۵ میلیون لیره می‌شد که فقط ۲۸ میلیون لیره آن در ایران بود. در واقع مصدق و یارانش تنها این ۲۸ میلیون لیره را ملی کردند. یعنی ۲۸ میلیون لیره را می‌دیدند ولی نسبت به ۲۴۰/۵ میلیون لیره بقیه (که ۲۰ درصد آن طبق قرارداد ۱۳۱۲ از آن ایران بود) قوه درک نداشتند. حقیقت این است که ارزش دارایی‌های شرکت نفت انگلیس در خارج از ایران

بیش از ۸ برابر آن مقداری بود که در ایران وجود داشت!
از اسناد وزارت خارجه انگلیس چنین برمی آید که بریتانیا بسیار نگران بود که نکند دولت ایران برای استیفای حق السهم خویش از شرکت های تابعه پافشاری کند و انگلیس را با محذور جدیدی مواجه سازد. روی همین اصل بود، هنگامی که استوکس برای مذاکره به ایران آمد، به او «دستور داده شد که اگر ایرانی ها در این باره (حق السهم در شرکت های تابعه) اصرار ورزیدند، باید پیشنهاد کند مبلغی را به عنوان پیش پرداخت خواهد داد تا از این راه آنها را بخرد و دهانشان بسته شود!» (مصطفی علم- نفت، قدرت و اصول صفحه ۲۲۱).

مصدق و یارانش ندانسته و نسنجیده، ملت ایران را از حق مسلم خویش محروم کردند. معاون اداره امتیازات وزارت دارایی در همان زمان، موضوع شرکتهای تابعه و حق السهم ایران را در روزنامه «داد» متذکر اولیای دولت شد و نوشت: «از آقای نخست وزیر خواهش کنیم که درباره این شرکت ها فکری بکنند، چون هر قدر در قراردادهای آینده حقوق ایران را حفظ کنند ممکن نیست که این ضرر جبران شود» (فرمانفرمایان خون، نفت قدرت، صفحه ۶-۲۹۵).

وی دنباله همین بحث را در کتابش ادامه داده و می نویسد: «شکی نیست که مصدق و همراهانش سرمست از موفقیت بودند و فقط ملی کردن نفت کفایت می کرد که آنها در دنیایی ساخته بودند برای مدت کوتاهی خود را در اوج خوشبختی، احساس کنند و چشمانشان نور درخشان اطراف را از چراغ نفتی بر دور خود تشخیص ندهد» (همانجا، همان صفحه).

به سخن دیگر: «... مصدق موفق شده بود که دیکتاتوری خیابانی ایجاد کند یعنی هر کسی که با او مخالفت میکرد احتمال داشت از طرف عده ای مورد تهدید قرار گیرد» (همانجا- زیرنویس همان صفحه).

«اریک برتهود» دستیار معاون وزارت خارجه بریتانیا در یادداشتی که برای وزیر متبوع خود تهیه کرده پیشنهاد می کند که: «بهترین راه حل این است که دولت انگلیس نیمی از سهام خود را به دولت ایران منتقل کند و به ایرانیان توجه دهند که از این راه کارشناسان ایرانی هم می توانند در هیئت مدیره شرکت نفت

انگلیس وارد شوند)). (سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس به شپرد در ۵ آوریل ۱۹۵۱)

از این دو مطلب مستفاد می‌شود که انگلیس‌ها نسبت به واکنش ایران درباره حق‌السهمشان در شرکت‌های تابعه بسیار نگران و حاضر بودند مبالغ هنگفتی پول نقد به ایران بدهند تا از حق خودش در شرکت‌های تابعه صرف‌نظر کند و یا این که سهم آنان را برابر سهم انگلیس‌ها بالا برده و بدینوسیله راه مشارکت در مدیریت به روی آنان گشوده شود.

بدبختانه هو و جنجال سیاسی و نمایشات خیابانی توأم با لجابت و ناآگاهی زمامداران وقت، به ویژه خود مصدق، که کسب وجاهت را به هر گونه اصلاح ذات‌البین، ولو این که به نفع ایران باشد، ترجیح می‌داد، این فرصت گرانبهایی که پیدا شده بود از بین برد و میلیون‌ها لیره دارایی ایران فدای اغراض شخصی افرادی ناوارد، غوغا سالار و بی‌برنامه گردید. به گفته فرمانفرمائی، «مصدق و طرفدارانش و تمام مملکت چشمشان را بستند و سرگرم افتخارات توسری زدن به انگلیسیان و ملاحظات سیاسی عوام فریبی شدند...» (از تهران تا کاراکاس پیشین، صفحه ۳۴۵).

حائری زاده درباره شرکت‌های تابعه می‌گوید: «... ما طی آن قرارداد داری در نفت عراق سهم بودیم. در نفت کویت سهم بودیم. از تمام کشتی‌های نفت برای کمپانی که از حدود حساب ما خارج است و اطلاع صحیحی نداریم، در تمام اینها سهم بودیم» (بیانات حائری زاده در جلسه ۲۸ مورخ ۳شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۳۱ به نقل از کتاب سیاه، حسین مکی، جلد پنجم صفحه ۴۵۲).

بخشی از اظهارات این نماینده مجلس یعنی آنجا که از سهم ایران در شرکت‌های عراق و کویت و کشتی‌های نفت کش صحبت می‌کند. درست است، ولی آنجا که وی بیانات خود را منطبق با مدلول قرارداد داری می‌داند، متأسفانه خطاست زیرا به هنگام امضای امتیاز نامه داری، نه کشوری به نام عراق وجود داشت و نه امیرنشینی به اسم کویت، تا چه رسد به این که نفت هم داشته باشند! چنین به نظر می‌رسد که حائری زاده به عمد از ذکر قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲)



اریک برتهود دستیار معاون وزارت امور خارجه بریتانیا: جناب وزیر من و همکارانم طرحی ارائه داده ایم بدین شکل که نیمی از سهام خود را به دولت ایران منتقل کنیم تا آنها از حق السهم خود در شرکت های تابعه چشم پوشی کنند.

شپرد، رئیس امور خارجه: اریک عزیز، ایرانی فکر کن که هیچ چیزی راجع به حق و حقوقت نمیدانی، نه انگلیسی!!!! در ضمن تو و همکارانت بدر کار در وزارت امور خارجه نمی خورید!

خورشیدی) خودداری کرده است زیرا به طور کلی با امضاء کننده قرارداد مزبور که سید حسن تقی زاده وزیر دارایی وقت باشد، مخالف است در صورتی که با انعقاد همین قرارداد ایران مالک ۲۰ درصد سود سهام شرکت های تابعه گردید.

افزون بر آن، در زمان ملی شدن صنعت نفت، ایران بزرگترین تولید کننده نفت خاورمیانه و در دنیا پس از ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی آن روز و ونزوئلا مقام چهارم تولید جهانی را داشت (کتاب پیش گفته علم صفحه ۱۸۳). پس از هو و جنجال ملی کردن نفت، این مقام را برای همیشه از دست داد و در دوران حکومت ۲۷ ماهه مصدق صادراتش تقریباً به صفر رسید.

بیش از ملی شدن، شرکت نفت انگلیس و ایران، ۵۱ درصد کل نفت خاورمیانه را تولید میکرد که سه چهارم آن از ایران بود. پالایشگاه آبادان با قدرت تصفیه سالانه ۲۰ میلیون تن نفت، از آن مقام سقوط کرد و در حکومت جبهه ملی کاملاً تعطیل گردید، و بعدها نیز هرگز نتوانست اهمیت پیشین خود را کسب کند.

بیش از ملی شدن نفت ۹۰ درصد نفت خام و ۴۰ درصد نفت تصفیه شده و ۱۰۰ درصد گازوئیل اروپای غربی را ایران تامین می کرد (همانجا- همان صفحه). بعد از ملی شدن نفت، ما این مقام و موقعیت را از دست دادیم. چنانچه مصدق و یارانش از لجاج و عناد و هو و جنجال دست برداشته و عاقلانه رفتار می کردند، دولت وی می توانست با پشتیبانی آمریکا از قرارداد جدید شرکت های نفتی ایالات متحده با عربستان سعودی اتخاذ سند کرده و قراردادی براساس اصل تنصیف (۵۰-۵۰) با بریتانیا ببندد. شواهد و اسناد وزارت خارجه انگلیس و آمریکا نشان می دهد که دولت کارگری بریتانیا زیر فشار دولت دموکرات ایالات متحده حاضر شده بود نظیر قرارداد نفت عربستان سعودی را با ایران منعقد سازد. در زمان ملی شدن نفت، ایران سالی ۳۲ میلیون تن نفت خام تولید می کرد. به موجب قرارداد مبتنی بر اصل تنصیف، سهم ایران از این مقدار تولید در حدود سالی صد و پنجاه میلیون دلار می شد!

از سوی دیگر شرکت نفت انگلیس هر سال معادل ۲۵ میلیون دلار برای هزینه های داخلی به ریال تبدیل می کرد. جمع دو مبلغ مزبور ۱۷۵ میلیون دلار است

($175 = 150 + 25$) که از تاریخ ملی شدن صنعت نفت تا سه سال ایران از آن محروم گردید. از این رو زیان قطعی مالی ایران، در مدت ۳ سال (تا آغاز بهره برداری کنسرسیوم) به ۴۲۵ میلیون دلار بالغ گردید!

افزون بر آن، نظر به توقف تولید و صدور نفت خام و پالایش شده، در طول زمانداری محمد مصدق، هزینه دستمزد و حقوق ۶۰ هزار کارگر و کارمند شرکت سابق نفت ماهی میان ۲۰ تا سی میلیون تومان می شد که در مدت سه سال (۳۶ ماه) معادلی ۱۰۸۰ میلیون تومان (یک میلیارد و هشتاد میلیون) گردید. چنانچه این درآمدهای از دست رفته را با هزینه های دولتی در مورد کارکنان شرکت نفت جمع کنیم، رقم چشمگیری خواهد شد که ملت ایران تاوان آن را پرداخت!

در واقع غوغا سالاری نفت دو نتیجه عمده داشت:

۱- کسب وجاهت ملی برای قهرمانان قلبی تعطیل کردن (یا به اصطلاح ملی کردن) نفت که هنوز هم عده ای سر قفلی دکان نفت را از ملت ایران طلب می کنند.

۲- تحمیل بار سنگینی از زیان چند صد میلیون دلاری بر خزانه ایران. منوچهر فرمانفرمایان یکی از مدیران ارشد شرکت ملی نفت، رقم زیان مالی ایران را در حدود هزار میلیون (یک میلیارد) دلار می داند آنجا که می نویسد: «بنابراین ملاحظه می شود که **ضررهای دولت از نفت بیش از سیصد میلیون دلار در سال و در مدت سه سال در حدود هزار میلیون دلار بود**» (از تهران تا کاراکاس، منبع پیش گفته- صفحه ۶۰۶). به جز این زیانها، ایران ناگزیر شد طبق ماده اول قرارداد کنسرسیوم که نتیجه قهری ملی کردن یک جانبه نفت بود، مبلغ ۷۵ میلیون لیره خسارت به شرکت سابق بپردازد!

این خسارت به ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران، مربوط می شد به پخش داخلی و پالایشگاه کرمانشاه و میدان نفت شاه که در اثر قانون ملی شدن نفت پدید آمده بود.

پس از گفتگوهای بسیار، شرکت نفت انگلیس با منت گذاری به دولت ایران،

پذیرفت مبلغی که در اثر قرارداد الحاقی گس- گلشائیان باید به دولت ایران می پرداخت (یعنی ۵۱ میلیون لیره) را بابت قسمتی از خسارت و غرامت حساب کند و ۲۵ میلیون لیره دیگر را ایران در مدت ده سال بدون بهره پردازد که هر قسط آن ۲/۵ میلیون لیره می شد.

اشتباه نشود، شرکت نفت انگلیس قبل از ملی شدن نفت و در خلال سال ۱۳۲۹ که غوغای نفت به اوج خود رسیده بود، مبلغی به ایران بدهکار بود که در اثر ماهها کوشش عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی دولت ساعد، سرانجام به ۵۱ میلیون لیره توافق شد.

این همان گلشائیانی است که در غوغا سالاری نفت از طرف حزب چپ وابسته به اتحادیه جماهیر شوروی و گروههای به اصطلاح سوسیالیست و مارکسیستی به ویژه دارو دسته جبهه ملی ها، انگ خائن و عامل انگلیس ها به او زده شد و معهدا نتیجه همه مجاهدت های او و دوستانش جمعاً ۵۱ میلیون لیره انگلیسی شد به سود ایران.

چنانچه قرارداد گس- گلشائیان در فراسوی غوغا سالاری نفت و کیش شخصیت محمد مصدق و شیفتگی کاذب جبهه ملی به رویاهای دست نیافتنی بررسی شود ارجحیت آن از لحاظ مالی و اجتماعی و سیاسی بر قانون ملی شدن نفت آشکار خواهد گردید.

بدیهی است در مدت پنجاه سالی که از هیاهوی ملی کردن نفت گذشته، تنی چند از کارشناسان نفتی ایران، به دور از هیجانان و احساسات، فرصت کافی یافته اند تا درباره کردار دولت مصدق در مورد نفت به داوری بنشینند.

دکتر فرمانفرمائی می نویسد: «در نتیجه جهالت مصدق ایران برای همیشه حقوق خود را در مورد ۲۰ درصد منافع همه شرکت های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران در سراسر جهان از دست داد» (منوچهر فرمانفرمائی، خون و نفت The Blood and oil صفحه ۳۱۰).

دکتر پرویز مینا می گوید: «یک نکته بسیار مهم و حیاتی که در دوران مذاکرات در حکومت مصدق به آن توجه نشده بود و می توانست در حل مشکل مسئله غرامت به نفع ایران از آن استفاده شود موضوع بیست درصد سهم ایران در شرکت های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران بود» (تحول صنعت نفت ایران، نگاهی از درون، پرویز مینا ص ۱۱).

ادامه دارد

ویرانگران ۳۰

با سقوط سلسله آخوند پرور قاجار و روی کار آمدن بزرگ مرد تاریخ معاصر ایران رضا شاه، نور امیددی در دل‌های معدود کسانی که دشمن واقعی ایران و ایرانی را شناسائی کرده بودند، تابید که زمان کنار گذاشتن آخوند ها فرارسیده. ولی دردا که روشنفکر نما های ما از آن زمان طلائی سود نجسته، بلکه با لاس زدن، میدان را برای بقدرت رسیدن ملایان باز کردند. این وژن های تازی پرست شرایطی را مهیا کردند تا بار دیگر یورش اعراب، آنها هم با بعدی ترسناک تکرار شود و امروز پس از ۳۵ سال دربدری، مرگ، زندان، شکنجه، فقر، فحشا، دزدی، رشوه و خفقان باز همین عده با همدستی دشمنان واقعی ایران، یعنی روحانیت شیعه در راه فریب مردم میکوشند. چیزی تغییر نکرده و ویرانگران قصه پردرد خیانت و ندانم کاری های مشتی سیاست پیشه دیروزی و امروزی است که سرزمین ما را لگد کوب ستوران دستار بند کرده اند.

فرمانفرمایان در جای دیگر می آورد: «من که در وزارت دارایی کار میکردم جریان ملی شدن را به این گونه، دامی می دانستم که در برابر ما گسترده اند و اهمیتی نمی دادم که مخالفین و عوام فریبان مرا تخطئه کنند» (از تهران تا کاراکاس، نفت و سیاست در ایران ص ۵۷۷).

با همه اینها هنوز برخی از شیفتگان مصدق در دفاع از تز ملی کردن نفت به کلی منکر حقوق ایران نسبت به ۲۰ درصد سود شرکت های تابعه بوده و معتقدند ایران مالک بیست درصد سهام شرکت نفت نبود که با از دست رفتن آن، متحمل ضرر و زیان شده باشد!

در مثل محمدعلی موحد می نویسد: «آیا تعهد پرداخت بیست درصد منافع به آن معنی بود که بیست درصد سهام کمپانی در مالکیت ایران است؟» (خراب آشفته نفت، محمد علی موحد، ج ۲ صفحه ۹۳۰).

به نظر می رسد که نویسنده مزبور مشارکت در منافع را با مساهمت در کل منافع سرمایه گذاری های شرکت های تابعه مشتبه کرده است. ایران مالک بیست درصد سهام نبود ولی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۳ که مدت اعتبار داری پایان می یافت یک پنجم کل سود شرکت های تابعه مسلماً متعلق به ایران بود و در این جای هیچ گونه بحثی نیست. مصدق و یارانش می توانستند با استفاده از کارشناسان داخلی (و احیاناً خارجی) مطالبات حقه و مسلم ایران را از ۲۰ درصد سود سهام شرکت های تابعه به آسانی تامین کنند.

ملی کردن نفت این مقدار درآمد را از میان برد. قرار داد گس- گلشائیان ناظر به این مورد بود، ولی قانونی که در اسفند ماه ۱۳۲۹ به شتاب و در میان موجی از احساسات تحریک شده و نطق های آتشین هیجان زا، ولی بی پایه و منطق از مجلس گذشت و یک روزه افراد بی نام و نشانی مانند حسین مکی، حائری زاده و عبدالقدیر ازاد و مظفر بقائی را به قهرمانان ملی تبدیل کرد،

مشارکت مسلم و حقوق تردید ناپذیر ما را در شرکتهای تابعه از بین برد. استدلال محمد علی موحد مبنی براین که ملی کردن از نظر ماهیت حقوقی در حکم مصادره است که مستلزم سلب مالکیت و خلع ید از مالک سابق است (موحد جلد ۲ صفحه ۱۹۳۱) به هیچ روی رافع مسئولیت مصدق و کسانی که نفت را بی مطالعه ملی کردند، نمی باشد.

ما از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۲ که دور اول قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ خورشیدی) پایان می پذیرفت، به موجب همان قرارداد، مالک بیست درصد سود شرکت های تابعه بودیم. سوارکاران جبهه ملی با تصویب ماده واحده ای این منافع سرشار را از بین بردند و با گنجانیدن عبارت: «به نام سعادت ملت» در پیشانی قانون مزبور و وعده سیصد هزار لیره درآمد در روز، مردم را به رویاهای طلائی و توهمات و تخیلات واهی افکندند.

از همان آغاز زمزمه ملی کردن نفت تا روزی که قرارداد کنسرسیوم در مجلس تصویب شد، یعنی بیش از سه سال در چاههای نفت ایران بسته شد و صادرات این ماده پربها به صفر رسید و ایران از درآمد چندین میلیون دلاری در سال محروم گشت و حقوق مسلم و تردید ناپذیر خود در ۲۰ درصد از منافع شرکتهای تابعه را از دست داد. اگر مفهوم ملی کردن این است که هیچ نوع درآمدی عاید ملت نشود، باید گفت ایران از بدو تاریخ تا سال ۱۹۰۸ یعنی بیش از ۱۰ هزار سال نفت خود را ملی کرده بود! زیرا در زمان ایلامیان، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان تا روزی که اولین چاه در خوزستان به نفت رسید، ایران یک بشکه صادرات نفتی نداشت!

نتیجه ملی شدن نفت و آن همه شعارها، به دست آوردن استقلال اقتصادی و سیاسی هم نبود زیرا پی آمد آن عبارت بود از استقرار یک حکومت استبدادی شدید و محو آزادی های فردی و اجتماعی و انحلال احزاب و جمعیت های دگر اندیش و توقیف نشریات و روزنامه های غیر وابسته و شکستن قلم ها و انباشتن زندانیان سیاسی و اعمال شکنجه های متعدد بدنی و روحی در مدت بیست و پنج سال پس از آن.

پیش از تبریز نبوغ جبهه ملی و کادر رهبری آن، ما با یک شرکت به نام بریتیش پترولیوم سروکار داشتیم و یک آقا بالا سر، در نتیجه ملی شدن چندین

اریاب پیدا کردیم. فرانسوی، هلندی، انگلیسی و آمریکائی.

قبلا نفت را به نام شرکت نفت انگلیس و ایران می بردند و به ما سهم مالکیت ناچیزی می پرداختند. عصبانی شدیم که چرا آنقدر کم به ما می دهند، در مذاکرات ساعد و گس- گلشائیان حاضر شدند سهم بسیار بیش از پیش به ما بدهند. آماده شده بودیم که از طریق مسالمت آمیز اختلافات را برطرف کرده و به راه حل مرضی الطرفینی دست یابیم، مصدق آمد با بوق و کرنا و شعار ملی کردن نفت و در نتیجه نزدیک به سه سال نه تنها طرفی نسبتیم بلکه صدها میلیون دلار زیان دیدیم! چه کسی گفت شعور بهتر از شعار است؟

چنانکه پیش از این گفته شد در سال ۱۹۳۷ یعنی ۱۳ سال قبل از ایران، مکزیک نفت خود را ملی کرد. ابتکار ملی کردن نفت مکزیک با سناتور برمودس Bermudes بود که با پشتیبانی رئیس جمهور (لازاروکاردناس) این کار ملی کردن نفت صورت پذیرفت در نتیجه این عمل آمریکا و انگلیس نفت مورد مصرف خود را از ونزوئلا تامین کردند و لذا تولید نفت در مکزیک به صفر رسید و چاههای نفت آن کشور تعطیل گردید. بدین ترتیب مکزیک با یک اقدام شتابزده و حساب نشده ای مدت ده سال از درآمد نفت محروم گردید. تهیدستی و فقر و تبهکاری افزایش یافت و فحشاء و مواد مخدر در مرزهای شمالی آن کشور (جنوب ایالات متحد) شیوع یافت.

سناتور «برمودس» در سخنرانی های خود به مردم وعده می داد که در اثر ملی کردن نفت، درآمد آن کشور از روزی پنجاه هزار لییره به نهصد هزار لییره خواهد رسید، یعنی سهم درآمد دولت مکزیک در اثر این ابتکار تقریباً ۲۰ برابر افزایش می یافت! در اثر این ندانم کاری «سناتور برمودس» مکزیک نه تنها افزایش درآمدی پیدا نکرد بلکه مبلغی را که پیش از ملی شدن نفت در اختیار داشت از دست داد!

در مدتی که نفت مکزیک در اثر جهالت «سناتور برمودس» و هواداران کوچه و خیابان وی تعطیل گردید، تولید نفت در ونزوئلا افزایش یافت، و این کشور جای خالی مکزیک را در بازارهای جهانی پر کرد.

وقتی مردم دیدند وعده‌های سناتور «برمودس» تو خالی است و مکزیک بکلی درآمد نفتی خود را از دست داد، این به اصطلاح قهرمان ملی، از چشم آنها افتاد. سناتور مزیور سالها در گوشه عزلت بسر می‌برد و کسی سراغ او را نمی‌گرفت. وضع مادی او روزبه روز بدتر می‌شد و سرانجام برای این که از گرسنگی نمیرد، دولت مکزیک به وی ماموریت داد که به استانهای شمالی کشور رفته و وضع مردم را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد و در آبادانی آن مناطق بکوشد.

بدبختانه در اثر ملی کردن نفت مکزیک، درآمد روزی پنجاه هزار لیره بکلی از بین رفت و استانهای شمالی دچار فقر و گرسنگی عجیبی شدند و روسپی‌گری که یکی از آثار مخرب بیکاری است رو به ازدیاد گذاشت. «سناتور برمودس» در پایان عمر به گفته خودش «مامور بستن فاحشه‌خانه‌ها شده بود»! (از تهران تا کاراکاس - منوچهر فرمانفرمایان چاپ ۱۳۲۷ - تهران صفحه ۲۹ - ۳۳۸)

ما حقیقتاً نمی‌دانیم که آیا مصدق و یاران نزدیکش، سرگذشت ملی کردن نفت مکزیک را که پیش از جنگ جهانی دوم انجام گرفت مطالعه کرده بودند یا نه. اگر از آن اطلاع داشتند ولی درس عبرتی از آن نگرفته بودند که وای به آنها، و اگر می‌دانستند و با علم و اطلاع به همان سنگلاخی افتادند که راه پس و پیش نداشتند، که واسفا به حال ما که چنین مردمی بر ما حکومت می‌کردند.

البته انتظار نداشتیم که افرادی مانند حسین مکی، خسرو قشقایی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد و هم مسلکان آنان در صنف روحانیت که اغلب تحصیلات عالیه نداشتند و نمی‌توانستند مجلات و نشریات خارجی مربوط به نفت را به یکی از زبانهای زنده دنیا مطالعه کنند، و از داستان ملی شدن نفت در مکزیک آگاهی می‌یافتند. ولی اعضای سرشناس جبهه ملی که بیشترشان دارای تحصیلات عالیه و آشنا به زبانهای خارجی بودند، مانند حسیبی، شایگان، سنجابی، رضوی، بقایی، اللهیار صالح، زیرک‌زاده، جهانگیر حق‌شناس و... چرا باید مرتکب چنین گناه نابخشودنی شده و گز نکرده پاره کنند؟

سرگذشت ملی کردن نفت در ایران در ۱۹۵۱، از بسیاری از جهات شبیه به داستان ملی کردن نفت در مکزیک در سال ۱۹۳۷ است. مصدق اگر مرد سیاسی

مکزیکی ها وقتی بخاک سیاه نشستند ، سناتور برمودس خام اندیش را منزوی ساختند . اما در کمال حیرت، مردم ما ، نه تنها مصدق را منزوی نکردند ، بلکه هنوز از او به عنوان پیشوا و پدر دموکراسی !!!!!!! یاد می کنند . زهی تأسف بر این بینش .



مال اندیشی بود باید قبل از این که پیشنهاد ملی کردن نفت را عرضه کند ، دست کم درباره عاقبت ملی کردن نفت در مکزیک ، مطالعه می کرد . در وزارت دارایی آن روز به ویژه اداره امتیاز نفت افراد فهمیده و کارکشته ای وجود داشتند که بتوانند وی و یارانش را در این امر بزرگ و پرخطر یابری دهند ، ولی ظاهراً کسی با آنها مشورت نمی کرد!

یکی از این قبیل افراد می نویسد: « ما در اداره امتیازات نفت، ۱۶ ماده اعتراضات دولت را که مربوط به عدم اجرای قرارداد بود تنظیم کرده بودیم و آنان از طریق دولت چه یک به یک و چه به صورت جمعی به شرکت نفت ابلاغ شده بود... این ۱۶ ماده ورد زبان ها شده بود و کم کم خود این ۱۶ ماده را به رخ ما می کشیدند، مثل این که وکلای جبهه ملی آن را اختراع کرده اند، در صورتی که این نامه ها در طول مدت مجلس پانزدهم نوشته شده بود، یعنی در موقعی که هنوز جبهه ملی وجود نداشت» . (همانجا - صفحه ۱۹ - ۳۱۸) . به نظر ما تخلف شرکت نفت بیش از ۱۶ مورد اشاره شده بود که در گزارش گلشائیان بخوبی تصریح شده است. تصریحا باید افزود که اعتراضات دولت مربوط به عدم اجرای کامل قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) در زمانی که عبدالحسین هژیر به نخست وزیری رسید، به دستور او تهیه شده و به شرکت نفت انگلیس ابلاغ شده بود. در دوره زمامداری محمد ساعد وزیر دارایی وقت، عباسقلی گلشائیان، مامور شد که با مدیران شرکت وارد مذاکره شده و قرارداد الحاقی برای استیفای حقوق ایران، تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی بفرستد.

عباسقلی گلشائیان، با توجه به گزارش ۲۵ مورد تخلف شرکت نفت انگلیس از قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که در همان اداره کل امتیازات نفت و معاونت وزارت دارایی تهیه شده بود، دعوتی از گروهی از شخصیت های کشوری مانند نخست وزیران و وزیران سابق دارایی به عمل آورد، که در میان آنان حاج مخبرالسلطنه هدایت، سهام السلطان بیات، احمد متین دفتری، رجبعلی منصور، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، امیرحسین ایلخان نایب رئیس مجلس، محمد مصدق، سیدحسن تقی زاده، دکتر راجی نماینده مجلس، نجم (نجم الملک) و

محمدصادق طباطبایی بسیار سرشناس بودند.

گلشایان می‌نویسد: «... من شروع به مطالعه تمام سوابق شرکت نفت از شروع قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و مکاتباتی که با شرکت در دوره وزارت مرحوم نجم‌الملک و مرحوم هژیر انجام شده نمودم، با توجه به ۲۵ ماده تخلفات شرکت که توسط متخصصین تهیه و از مرحوم هژیر به شرکت تسلیم نموده بود.

بنابراین از شرکت خواستم نماینده تام‌الاختیار تعیین کنند که با ایشان مذاکره شود. ضمناً برای این که در این موضوع مهم با اطلاع و مشارکت اشخاص وارد اقدام شود دعوتی کتبی از نخست‌وزیران سابق و وزراء دارایی سابق در محل نخست‌وزیری به عمل آوردم تا با یاری و مشورت آنان اقدام لازم معمول گردد تا مسئولیت متوجه شخص من و دولت ساعد نباشد، یک عده از وکلا هم که سابقه خدمت دولتی و یا اطلاعاتی از جریان شرکت نفت داشتند جزو مدعوین بودند. از نخست‌وزیران سابق حاجی‌مخبرالسلطنه هدایت، بیات، متین‌دفتری، منصور ایلخان نایب‌رئیس مجلس، نجم‌الملک، میرزاحمدصادق طباطبایی و عده دیگری که برخی در جلسه حاضر نشدند، عده‌ای هم که حاضر شدند از قبول شرکت خودداری کردند و حتی منکر دعوتی که از آنها شده بود بودند که من در جلسه علنی مجلس ضمن مذاکرات به این مطلب اشاره کردم حتی به قدری عصبانی شدم که گفتم آقایان پای منقل نشستن را بر ادای تکلیف میهن‌پرستی ترجیح دادند» (گذشته‌ها و اندیشه‌های یا خاطرات من، عباسقلی گلشایان، جلد دوم، صفحه ۷۹۴) ظاهراً آنهایی که دعوت را رد کرده بودند، مقاصد دیگری در سر داشتند و برای این که وجاهت آنان خدشه دار نشود، از آمدن و حضور در جلسه خودداری کردند. حال آنکه اگر به جای غرور بی‌جا و تمسک به شخصیت کاذب خود، به ایران و آینده آن می‌اندیشیدند و در صد افزایش وجاهت ملی نبودند، به طور قطع می‌توانستند، با مشورت یکدیگر، راه عقلایی برای حل اختلاف ایران و شرکت نفت انگلیس، بیابند و ایران را از غوغا سالاری و عرضه احساسات خیابانی، که منجر به تعطیل چاه‌های نفت و قطع صدور این منبع بزرگ درآمد ارزی گردید، برکنار و در امان دارند.

چنانچه عقلای قوم با هوشیاری عمل می‌کردند، نیازی به بستن کنسولگری‌ها و

سفارت خانه بریتانیا نبود. بیش از یک قرن ونیم، روسیه، دولت رقیب انگلیس در ایران و خاورمیانه، کوشیده بود تا رقیب خود را از ایران براند و کنسولگری های او را تعطیل و دست او را از صحنه سیاست ایران قطع کند، و توفیقی پیدا نکرده بود.

از عجایب این که آرمان و ایده آل روسیه شوروی به دست ایرانیان به اصطلاح آزادی خواه و ملی عملی گردید. ولی زبان عمده آن را ایران بود.

محمد ساعد که یکی از مردان میهن خواه و درست کردار سده بیستم ایران به شمار می رود، به موجب تصویب نامه ای به عباسقلی گلشایبان وزیر دارایی اجاره داد از طرف دولت قراردادی با شرکت امضا کند که در تاریخ ۱۸ تیرماه ۱۳۲۸ با ماده واحده ای به قید یک فوریت به مجلس داده شد. لایحه مزبور در کمیسیون دارایی و اقتصاد تصویب شد و برای بحث به مجلس رفت.

بدبختانه یکی از اعضای کمیسیون مزبور برخلاف مروت و انسانیت، مذاکرات راجع به قرارداد را پنهانی در اختیار برخی از نمایندگان قرار می داد، و آنها نیز با هو و جنجال و بدون توجه به حقیقت امر با نطق های دور و دراز مجلس را از اکثریت انداختند تا خاتمه دوره مجلس ۶ مرداد ۱۳۲۸ و در آرشو مجلس دفن شد (همانجا- صفحه ۷۹۵)

نماینده ای که با نطق های دور و دراز خود از طرح لایحه در مجلس جلوگیری کرد، سیدحسین مکی، وکیل اراک بود که با پیوستن به حزب دمکرات ایران احمد قوام، و با کمک سهام السلطان و عزت الله بیات به ترتیب خواهرزاده و داماد مصدق، از صندوق انتخابات آن شهرستان بیرون آمده بود، در صورتی که نه اشتهار محلی داشت و نه سابقه کار و مقام اداری مهم و نه سواد و اطلاعات کافی!

حسین مکی که با کمک احمد قوام و دستور مستقیم او به وکالت رسیده بود، پس از احراز کرسی نمایندگی، از ارباب خود برید و به رقیب او محمد مصدق که نتوانسته بود در دوره پانزدهم به مجلس راه پیدا کند، پیوست و پادوی او گردید به این معنی که اخبار مجلس و بویژه گزارش های پنهانی کمیسیون دارایی و بازرگانی را در خارج به مصدق می داد و نظرات او را به عنوان نطق قبل از دستور در مجلس منعکس می کرد.

بعدها خواهیم دید که همین نماینده (مکی) از مخدوم خود مصدق هم برید و با دارو دسته‌های مخالف بنای حشرو نشر را گذاشت زیرا به گفته ناصر قشقایی «دلش برای نخست‌وزیری لک زده بود» (سالهای بحرانی، ناصر قشقایی- صفحه ۱۸۸-۱۸۷)

قرارداد گس - گلشاییان در محیطی عرضه شد که هو و جنجال و رجزخوانی و افراط‌گرایی گروه‌های چپ و حزب ایران و جبهه ملی حاکم بود و سیاستگران و روزنامه‌نگاران کم اطلاع و پرمدعا، در مسابقه دهل زنی و طبل کوبی، بر حریفان مال‌اندیش و خردگرا سبقت گرفته بودند.

قرارداد الحاقی (گس- گلشاییان) دارای مزایایی بود، که مطلقاً در قانون ملی کردن نفت وجود نداشت، بویژه که قانون مزبور (ملی شدن نفت) اصلاً عملی نبود و هرگز هم از مرحله حرف تجاوز نکرد. نمی‌توان گفت که درآمدهای نفتی و استقلال عربستان سعودی که نفت خود را ملی نکرد کمتر از ما بود. پیش از انعقاد قرارداد امریکاییان با عربستان سعودی بر مبنای اصل پنجاه- پنجاه، عایدات آن کشور از فروش هر تن نفت ۱۶ شلینگ و هشت پنی و در کویت ۱۳ شلینگ و در عراق ۱۲ شلینگ بود. چنانچه قرارداد الحاقی گلشاییان به شکلی که به مجلس داده شده بود، تصویب می‌گردید، جمع کل درآمد ایران از هر تن نفت ۲۱ شلینگ و سه پنی می‌گردید، که به مراتب بهتر از سه کشور مزبور می‌بود. حل اختلاف ایران و شرکت نفت انگلیس، چنانچه طبق عقل سلیم عمل می‌شد، دو راه بیشتر نداشت: ۱- تسهیم منافع براساس ۵۰-۵۰ (اصل تنصیف) ۲- تصویب قرارداد الحاقی به ترتیبی که از طرف دولت ساعد به قید یک فوریت به مجلس داده شده بود.

در حالت اول، یعنی تقسیم بالمناصفه سود، درآمد ایران نزدیک ۵۰ میلیون لیره (برابر ۱۵۰ میلیون دلار) در سال می‌گردید و بی‌گمان درآمد مزبور، بیشتر از مبلغی بود که ایران می‌توانست از بابت قرارداد الحاقی (گس- گلشاییان) به دست آورد.

درست است که روش تقسیم سود براساس ۵۰-۵۰، درآمد بیشتری را عاید ما

می‌کرد، ولی عیب بزرگتری داشت که در بادی امر از نظرها پنهان بود، و جز افراد بسیار تیزهوش، وطن‌دوست و خردگرا کسی متوجه آن نمی‌گردید. خوشبختانه وزیر دارایی وقت، عباسقلی گلشاییان، و یکی دو تن از مدیران آن وزارتخانه توجه داشتند که چنانچه ایران به اصل پنجاه - پنجاه تن در دهد، منافع خود را در شرکتهای تابعه به کلی از دست خواهد داد، و از این راه زیان سنگینی متحمل خواهد شد.

به دیگر سخن، «هیچ شرکت نفتی نمی‌توانست با اصل تسهیم منافع ۵۰-۵۰ موافقت کند مگر این که اصل محدود به منافی باشد که در خود آن کشور به دست می‌آورد.» (کتاب پیش‌گفته گلشاییان - جلد ۲ - صفحه ۸۰۲-۸۰۳)

چنانچه ایران سود پنجاه، پنجاه را می‌پذیرفت کل حقوق خود را بر شرکتهای تابعه نفی کرده بود.

از سوی دیگر، رهبران جبهه ملی از مصدق تا حسین مکی و حسین فاطمی، بدبختانه متوجه نبودند که با ملی شدن نفت، ایران حقوق خود را در شرکتهای تابعه از دست خواهد داد.

فرمانفرمایان می‌نویسد: «انگلیسیان دیرزمانی، یعنی از سال‌های ۱۹۲۰ به بعد، بی‌نهایت علاقه‌مند بودند که شرکتهای تابعه را از ما جدا کنند و این امر در حکومت مصدق عملی شد، چون فقط با ملی شدن نفت میسر بود که این شرکتهای به طور قطع و یقین از ما جدا شوند. مصدق بدون مطالعه و علاج‌جویی به ملی کردن نفت مبادرت کرد... و حتی تاریخ‌نویسان ما که بعد از مصدق درباره نفت ایران این همه مرکب روی کاغذ و کتاب ریختند نخواستند از لحاظ مالی و سیاسی بسنجند که ملی شدن نفت چه منافی برای ملت ایران در بر داشته است.

اگر افتخار بود معلوم نشد چه افتخاری است و اگر مقصود منافع بود که ایران از آن جز ضررهای بزرگ منفعت دیگری نبرد.» (از تهران تا کاراکاس، نفت و سیاست در ایران، صفحه ۳۵۰)

دوستاناران مصدق که برپایه احساسات خود، همه کارهای وی را عاری از اشتباه و خطا تصور می‌کنند، در برابر ایرادات و انتقادات مربوط به از دست دادن حقوق

ایران در شرکتهای تابع که نتیجه مستقیم قانون ملی شدن صنعت نفت بود، به پاسخ‌هایی متوسل شده‌اند که نه تنها قانع‌کننده نیست، بلکه مستندات آنها بر مبنی حدس و گمان است.

مثلا پرویز مینا یکی از مدیران سابق شرکت نفت ایران می‌گوید: «**عقیده دارم شاید مسئله (شرکتهای تابعه) مد نظر بوده ولی قصد داشته‌اند در مراحل آخر وقتی که مسئله غرامت عنوان می‌شود و هر طرف ادعای خود را عرضه می‌کند ایران در لیست ادعاهای خود منافع از دست رفته در شرکتهای تابعه را نیز منظور نماید**» (...به نقل از کتاب خواب آشفته نفت- محمدعلی موحد، ج ۲، صفحه ۹۲۴)

این قبیل اظهارنظرهایی که با عباراتی مانند «شاید» و «قصد داشته‌اند» و از این قبیل بیان می‌شود به هیچ‌روی مستند نیست. مصدق و مشاورانش اگر واقعا «قصد داشتند» که درباره حقوق ایران در شرکتهای تابعه اقدامی کنند، چرا تا روز سقوط حتی اشاره‌ای به آن نکردند؟ هر دانشجوی سال اول دانشکده حقوق می‌داند که ملی کردن یک شرکت یا صنعت در داخل یک کشور لزوماً به معنی ملی کردن شرکتهای تابعه آن در دیگر کشورها نیست، بویژه که ایران طبق قرارداد کمترین سهمی از مالکیت آنها نداشت و فقط در منافع آنها شریک بود.

سخنان سنجابی، شایگان، حسیبی، اللهیار صالح، زیرک‌زاده، مظفر بقایی، حسین مکی و دیگر یاران مصدق و حتی اظهارات خود او اصلاً نشان نمی‌دهد که حضرات اهمیت سهام بودن در منافع شرکتهای تابعه را درک می‌کردند، اما اگر حقوقدانان شرکت نفت مانند «فواد روحانی» مدعی هستند که این مسئله را جبهه ملی حاکم بر ایران آن روز درک می‌کرد و روی مصلحت‌اندیشی سکوت کرده بود که آن چیز دیگری است و نیاز به ادله و شواهد دارد و صرف ادعا کافی نیست.

برای نمونه فواد روحانی در این مورد می‌نویسد: «در زمان مصدق همیشه صحبت از رسیدگی به همه دعاوی ایران همراه با دعاوی شرکت به میان می‌آمد و ایران سهام بودن خود در منافع شرکتهای تابعه را همواره جزو حقوق قراردادی و دعاوی خود می‌دانست» (به نقل از منبع بالا، صفحه ۹۲۵)

محمدعلی موحد هم می‌گوید: «مصدق همیشه اصرار داشت که در برابر دعوی

غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران دعاوی متقابل ایران هم مطرح شود. در واقع این چیزی بود که در ماده سوم قانون نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ که برای اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید مقرر شده بود» (همانجا - همان صفحه)

در این تردیدی نیست که ایران اصرار داشت دعاوی متقابل عرضه کند، ولی در هیچ جا سران و مسئولان حکومت آن روز به صراحت به موضوع حقوق ایران در شرکتهای تابعه اشاره نکرده اند. ماده سوم قانون نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ نیز ذکری از حقوق ایران در شرکتهای خارج از ایران ندارد. استنباط آقایان از این ماده یک استنباط شخصی است نه واقعی.

گفته می شود رزم آرا در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۴۹ یک بار دیگر مساله نصف کردن منافع را بانماینده شرکت نفت در میان گذاشت و نماینده شرکت پاسخ داد که «تنها در صورتی حاضر به چنین بحثی است که منافع شرکت در ایران از آن چه به فعالیت های خارج از ایران مربوط می شود تفکیک گردد» (تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۹۰، نفت، قدرت و اصول، ص ۱۳۲، به نقل از خواب آشفته - صفحه ۱۱۳).

حقوق ایران بر شرکت های وابسته به شرکت نفت بسیار روشن تر از آن است که مورد توجه قرار نگیرد. فصل دهم امتیازنامه داری به صراحت به این امر اشاره می کند آنجا که می گوید: « تمام شرکت هایی که تاسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود شانزده به دولت علیه، سال به سال کارسازی نمایند»

در سالهای بعد از جنگ جهانی اول، ارمیتاژ اسمیت که برای تنظیم امور مالی ایران استخدام شده بود، یکی از حسابداران خبره انگلیسی را مامور کرد که پیشنهاد های شرکت نفت انگلیس را بررسی کند. حسابدار مزبور (مک لینتاک) نیز نظر داد که تمام عملیات شرکت در خارج ایران مشمول فصل دهم امتیازنامه یاد شده است و شانزده درصد سهم دولت ایران از منافع کماکان قابل پرداخت است.

در موافقت نامه میان ارمیتاژ اسمیت و شرکت نفت انگلیس که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ به امضا رسید، قرار شد شرکت نفت شانزده درصد از سود تمام

عملیات مربوط به نفت ایران را به دولت ایران پرداخت کند، ولی چون شرکت نفت انگلیس سود شرکت تابعه حمل و نقل و همچنین درآمد حاصل از فعالیت های غیر مربوط به نفت ایران را مشمول پرداخت شانزده درصد سهم ایران نمی دانست، دولت ایران موافقت نامه ارمیتاژ اسمیت را به رسمیت نشناخت و اعلام داشت که وی از حدود اختیارات خود خارج شده است. (خواب آشفته نفت - صفحه ۲۷ - ۹۲۶)

در قراردادی که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) با مشارکت علی اکبر داور وزیر دادگستری و حسن تقی زاده وزیر دارایی و محمدعلی فروغی وزیر امور خارجه تهیه و تنظیم و به امضا نمایندگان ایران و شرکت نفت رسید، قرار شد حق الامتیاز دولت براساس چهار شلینگ در هر تن به اضافه بیست درصد مبلغ قابل پرداخت به سهام داران محاسبه شود.

به سخن دیگر در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) هم حق الامتیاز ایران از ۲ شلینگ به ۴ شلینگ (دو برابر) در هر تن تولید افزایش یافت و هم شانزده درصد سود به ۲۰ درصد سود قابل پرداخت به سهام داران شرکت ترقی کرد، ضمن این که حوزه عملیات شرکت نفت به صدهزار مایل مربع محدود گردید.

افزون بر این ها، در قرارداد ۱۳۱۲ به صراحت نوشته شده که منظور از «کمپانی» یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران و تمام شرکت های تابعه آن. (همانجا - همان صفحه)

این همان قراردادی است که مورد حمله شدید مصدق و بلندگوهای او مانند حسین مکی، مظفر بقایی، حائری زاده، کاظم حسینی، حسین فاطمی و صد البته بلندگوهای اتحاد جماهیر شوروی (حزب توده ایران) قرار گرفت، و ما بعدا خواهیم دید که همه آنها در محکوم کردن قرارداد مزبور، تابع اغراض خصوصی بودند.

در دولت هژیر گزارش مفصلی از دعاوی ایران در پنجاه صفحه تهیه شد که در مهرماه ۱۳۲۷ به هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس داده شد، فشرده ای از آن نیز بعدها در مجلس عنوان گردید.

در گزارش مفصل دعاوی ایران علیه شرکت نفت انگلیس مخصوصا ذکر شده بود که: «باید ترتیباتی اتخاذ شود تا حق دولت در خاتمه امتیاز نسبت به تاسیساتی

که در خارج از ایران، با درآمد شرکت ایجاد شده است، دریافت شود.» (همانجا-
صفحه ۹۲۹)

پرفسور ژیدل فرانسوی مشاور حقوقی دولت گزارش مفصل مزبور را به دقت
مورد بررسی قرار داده و هفت مورد از دعاوی ۲۵ گانه ایران را قابل ارجاع به
داوری دانست.

در قرارداد الحاقی گس- گلشاییان که ما مفصلا به آن خواهیم پرداخت، حق
ایران بر شرکت‌های تابعه کاملا محفوظ ماند. بنابراین بدون تردید همه آنهایی که
درباره دعاوی ایران از شرکت نفت انگلیس در کسوت کارمند دولت و یا وزیرکابینه
مطالعه و بررسی کرده‌اند مانند زنده یادان تقی‌زاده، علی‌اکبر داور، محمدعلی
فروغی، حسین علا، نصرالله انتظام، مخبرالسلطنه هدایت، محمد ساعد، عبدالحسین
هژیر، عباسقلی گلشاییان، رزم‌آرا، غلامحسین فروهر و دکتر حسین پیرنیا مدیر کل
اداره امتیازات نفت از خادمین کشور به شمار می‌روند و این عده در دفاع از
حقوق نه تنها دانش، بصیرت، تجربه، وقت و انرژی خود را مخلصانه صرف کردند
و بلکه از آبرو و حیثیت و اعتبار خویش نیز گذشتند.

**حملات سخت و ناجوانمردانه‌ای که اغلب از طرف افراد ناآگاه و قشری و تحریک
شده، خواه در طیف چپ ملهم از مسکو و کاگ ب، و خواه در اردوی به اصطلاح
ملیون و روشنفکر نمایان افراطی، به این فرزندان وطن دوست انجام می‌گرفت، آن
چنان فضای سهمگین و مسمومی پدید آورده بود که زندگی را در آن دشوار و تقریبا
ناممکن می‌ساخت.**

ازدید پیشوای جبهه ملی، تقی‌زاده بزرگترین خائن کشور محسوب می‌شد.
تقی‌زاده‌ای که بیش از تمام انگشتان دست و پای مصدق و کلیه اعضای
خانواده اش کتاب و مقاله تحقیقی نوشته و در میان خاورشناسان بزرگ جهان ارج و
منزلتی بس بزرگ دارد. تقی‌زاده‌ای که در مجلس اول بزرگترین و محبوب‌ترین
آزادی خواه به شمار می‌رفت و متن سخنرانی‌های سیاسی او دست به دست می
گشت. تقی‌زاده‌ای که در تمام دوران خدمت خود به عنوان وزیر، استاندار، سفیر،
نماینده مجلس و سناتور از جاده درستی و صحت عمل منحرف نشد.

زندگی و آثار

سید حسن تقی زاده

همان تقی زاده ای که دکتر غلامحسین صدیقی یکی از فهمیده ترین وزیران مصدق درباره اش میگوید: «... از زمان خواجه نصیرالدین طوسی، یا به تحقیق از دو سه قرن اخیر، به وسعت معلومات تقی زاده کسی در ایران به عرصه وجود نیامده است» (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی- پرویز ورجاوند، صفحه ۲۸۱)

چرا این رجل برجسته علم و سیاست آن قدر مورد بغض رهبر جبهه ملی و یاران اوست، به نحوی که او را بزرگترین خائن به کشور می نامند؟ ظاهرا به دلیل آن که تقی زاده به عنوان وزیر دارایی وقت قرارداد نفت ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) را امضاء کرده است!

ولی ریشه عناد و دشمنی مصدق با تقی زاده بسیار عمیق تر از این حرفهاست. تقی زاده در تمام طول زندگی خود همیشه نه یک و بلکه چند سر و گردن از مصدق بالاتر بود. در آن روزهای آغاز جنبش مشروطیت که خبری از میرزا محمدخان مصدق السلطنه نبود، تقی زاده یکی از آزادی خواهان مبارز و بنام کشور محسوب می شد و آوازه اقدامات و نطق های او علیه حاکم مستبد زمان، محمدعلی شاه قاجار (پسرخاله مصدق) نه تنها در ایران بلکه در عراق، قفقاز و ترکیه طنین انداخته بود. در زمانی که مصدق جوان به قصد ادامه تحصیل به قول خودش (بنگرید به خاطرات و تالعات مصدق) برای کسب اجازه و گرفتن گذرنامه به خدمت پسرخاله تاجدار، مردی که مجلس را به توپ بست و آزادی خواهان را به دار آویخت و شکم سفره کرد، بار می یابد، تقی زاده در اروپا علیه استبداد شاه آزادی کش، یک تنه می جنگید و با مقالات و سخنرانی های مستدل خود افکار و انظار عمومی اروپا را به سوی ایران جلب می کند، و روسای ایل بختیاری را به رفتن به ایران و جنگ با پادشاه خودگامه ترغیب می نماید (ر. ک به کتاب خاطرات و خطرات هدایت و همچنین زندگی طوفانی تقی زاده)

پس از شکست مفتضحانه محمدعلی شاه به دست آزادی خواهان و فرار و پناهنده شدن وی به سفارت روس، باز این تقی زاده بود که به سفارت روس رفت و با استدلال خود موفق شد، جواهرات نادری را که شاه قاجار از خزانه سرقت کرده و قصد داشت آنها را به دولت روس بفروشد، از چنگ او بیرون آورد و به ملت باز

گرداند (زندگی طوفانی تقی زاده صفحه ۱۴۶). برای شناخت بهتر تقی زاده باید نه تنها کلیه آثار او را مطالعه کرد، بلکه تمام نوشته‌های شرق شناسان و آن چه راجع به این رجل علمی - سیاسی به رشته تحریر در آورده اند، خواند و عبرت گرفت. مصدق در طول مدت استبداد محمدعلی شاهی یک کلمه علیه پسرخاله خود ننوشت و سکوت کرد، هیچ، سر راهش سری هم به شاه مخلوع زده و مورد تفقد شاهانه قرار می‌گیرد. (ر.ک به خاطرات و تالمات مصدق)

باری ملی کردن نفت که در نزد عوام به عنوان بزرگترین خدمت محمد مصدق معروف شده، موجب شد که اصل قرارداد از بین برود حتی موجودیت شرکت نفت انگلیس هم مورد انکار قرار گرفت و سران جبهه ملی و دولت مصدق از آن به عنوان «شرکت سابق» یاد می‌کردند. معنی این عبارتی که در تمام دوره ۲۷ ماهه حکومت مصدق متداول شده بود این است که از دید این ملی‌گرایان احساسی بی‌تعمق، دیگر سازمان یا نهادی به نام «شرکت نفت انگلیس و ایران» وجود خارجی ندارد!

وقتی اصل شرکت از بین رفت و وجود خارجی نداشت، چگونه می‌توان از بابت شرکت‌های تابعه چیزی که قانوناً وجود ندارد، ادعای حقی کرد؟ بنابراین اظهارات افرادی نظیر فواد روحانی و پرویز مینا، مبنی براین که شاید (?) مصدق می‌خواست در هنگام طرح دعوی متقابل و محاسبه غرامت به آن بپردازد، یک استنباط ضعیفی است و همان‌گونه که در بالا اشاره شد، مبتنی بر هیچ دلیل و سندی نیست. مصدق در غوغا سالاری آن روز، کاری را نسنجیده انجام داده بود که ملت ایران تاوان سنگین آن را پرداخت.

وقتی اموال یک شرکت خارجی مصادره می‌شود، چه حقی بر منافع شرکت‌های تابعه خارج از محدوده حاکمیت ملی برای مصادره‌کننده باقی می‌ماند؟ زیرا ملی کردن یعنی سلب مالکیت کردن از مالک سابق و خلع ید نمودن. و ملی کردن یک صنعت، بدون پرداخت غرامت آن، یک نوع مصادره است.

گفتیم که پیش از عنوان کردن طرح ملی شدن صنعت نفت دو راه برای حل اختلافات ایران با شرکت انگلیس وجود داشت.

۱- تقسیم سود بر پایه ۵۰-۵۰

۲- تصویب قرارداد الحاقی گس - گلشایان

درآمد ایران از راه حل اولی، طبق محاسبات کارشناسان انگلیسی، سالی ۵۰ میلیون لیره (معادل ۱۵۰ میلیون دلار) و از راه حل دوم قدری کمتر از ۴۰ میلیون لیره (۱۲۰ میلیون دلار) بود. در شق دوم، ایران در ۲۰ درصد سود شرکتهای تابعه شریک بود.

گفته می شود که در اواخر حکومت رزم آرا، انگلیس ها تا حدی اصل ۵۰-۵۰ را پذیرفته بودند، و قرار بود که در آغاز سال نو این توافق به صورت یک پیروزی به ملت ایران عرضه شود، ولی ظاهرا تقاضاهای مردم تحریک شده، بویژه عوامل چپ، با تصویب اصل پنجاه، پنجاه، ارضاء نمی شد.

تردید نیست که درآمد نفتی همیشه روند صعودی ندارد. چنانچه زمستان در اروپا و خاور دور معتدل باشد، تقاضا نفت کم و لذا مقدار سود کاهش می یابد. با این همه اگر منافع شرکت کاهش می یافت، قرارداد الحاقی بر اصل تقسیم سود ۵۰-۵۰ ارجحیت داشت. بهر حال اگر میانگین چند سال متوالی بدست می آمد، معلوم می شد که تفاوت زیادی بین دو روش مزبور وجود ندارد.

پس چرا قرارداد الحاقی در همان زمانی که به مجلس داده شد، مورد تصویب قرار نگرفت؟ خود گلشایان دو دلیل برای آن عرضه می کند:

اول- رقابت هژیر و رزم آرا که هر یک می خواست بعد از ((ساعد)) نخست وزیر شده و تصویب قرارداد الحاقی را به عنوان برگ برنده جزو شاهکارهای اقتصادی خود به شمار آورد.

دوم- ماکس تورنبرگ آمریکایی، رئیس هیئت مشاوران ماورای بحار، با جبهه ملی همکاری بسیار داشت و یکی از اعضا اداره کل امتیازات نفت وزارت دارائی، مذاکرات و گزارشات کتبی داخلی وزارتخانه درباره نفت را به او و مکی می داد که از عوامل جبهه ملی و در آغاز پادو کارهای سیاسی مصدق در مجلس پانزدهم به شمار می رفت. مکی نیز همان ایرادات را با آب و تاب در مجلس منعکس کرده و از این راه در عقل و اندیشه عوام الناس برای خود و دارو دستهایش کسب وجهه می کرد.

گلشایان می‌نویسد: مکی « نطق‌های مخالفت‌آمیز خود را که توسط دکتر حبیبی تهیه شده و مضمون آن همان ایراداتی بود که در جلسه مذاکرات وزیر دارایی به شرکت نفت می‌گرفت به واسطه یکی از اعضاء اداره نفت به تورنبرگ و مکی داده می‌شد، (که) به نام خودش در مخالفت با قرارداد بیان می‌کرد». (خاطرات گلشایان - کتاب پیش گفته - صفحه ۸۲۹)

علم نیز می‌نویسد: «آمریکایی دیگری که به ناسیونالیست‌ها علاقه نشان می‌داد، ماکس تورنبرگ Max Turenburg رئیس هیئت مشاوران ماورای بحار آمریکا در تهران بود» (نفت، قدرت و اصول- مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالح یار چاپ ۱۳۷۱، صفحه ۱۲۹)

به موجب قرارداد الحاقی که روز ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ میان «گس» نماینده شرکت نفت انگلیس و «گلشایان» وزیر دارایی ایران به امضا رسید، شرکت نفت متعهد شده بود که: اولاً درآمد سالانه ایران از نفت در هیچ وضعی کمتر از ۴ میلیون لیره نباشد.

دوم: عایدی ایران از هر تن نفت از ۴ شلینگ به ۶ شلینگ افزایش یابد.

سوم: شرکت پنج میلیون لیره بی‌درنگ به دولت پردازد.

چهارم: درآمد ایران مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلیس نباشد.

محمد ساعد نخست‌وزیر وقت، در پاسخ ایرادات بی‌پایه ابوالفضل لسانی در سنا (که اغلب متکی بر احساسات بود نه تفکر و تعقل) اظهار داشت: «... طبق قرارداد الحاقی علاوه بر این که ۵۰ درصد بر حق الامتیاز علاوه می‌گردد، اولاً سهم دولت ایران بابت ۲۰٪ درصد عایدات شرکت مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلیس بوده، منبعث از مالیات معاف می‌گردید که این معافیت علاوه بر این که مبالغی در سال به نفع ایران است، اشخاصی که مطلع هستند می‌دانند که این عدم معافیت چه مبالغ هنگفتی در ظرف این مدت ضرر به دولت خورده به طوری که سهم مالیات دولت انگلیس بیش از سهم حق الامتیاز ایران بوده است».

افزون براین شرکت نفت از ۵۰ میلیون لیره مطالباتی که بابت فروش نفت و بنزین در داخل ایران از چند سال قبل مطالبه داشت صرفنظر می‌کرد، به اضافه این که

مالیات دولت، در مدت چند سالی که از ۳۰ سال اول قرارداد ۱۳۱۲ باقی مانده بود، به یک شیلینگ در تن ترقی داده شد

((به سخن دیگر، درآمد ایران روبه‌رفته در هر تن (با احتساب تنزل لیره) ۲۰ شیلینگ و سه پنی می‌شد)) (خاطرات گلشاییان، پیش گفته صفحه ۶۵-۸۶۴)

با درنظر گرفتن نکات بالا معلوم می‌شود قرارداد گس- گلشاییان برخلاف نطق‌های آتشین و بوق و کرنای احساسی جبهه ملی و اتهامات و ناسزاهای گروه‌های چپ، نه تنها به زیان ایران نبود، بلکه تکمله‌ای بود بر قرارداد ۱۳۱۲ و مسلماً بر اصل ملی کردن نفت ارجحیت داشت.

ملی کردن نفت در واقع یعنی بستن در چاه‌های نفت در خوزستان، تعطیل بزرگترین پالایشگاه جهان، بیکار گردیدن ۶۰ هزار کارگر و کارمند شرکت در سراسر ایران، محروم شدن کشور از درآمد نفت، مسدود شدن ذخایر ارزی ایران در بانک انگلیس - نوشتن نامه‌های تضرع آمیز نخست‌وزیر به ترومن و آیزنهاور برای اخذ وام و پاسخ دندان‌شکن رئیس‌جمهور امریکا، پدید آمدن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ و تعطیل روزنامه‌های نسبتاً آزادی‌خواه و مستقل، در بند کشیدن آزادی، عقد قرارداد عادی با کنسرسیوم نفت، مسلط شدن چند شرکت نفتی خارجی در عملیات اکتشاف و بهره‌برداری، و تحمیل ۲۵ سال حکومت خودکامه و پرداخت غرامت سنگین به شرکت نفت انگلیس، بازگشت پیروزمندانه کارشناسان نفتی بریتانیا به ایران. به این‌ها بیفرایید کشتارهای تظاهرات خیابانی، تعطیل کامل مشروطیت و قانون‌شکنی‌هایی که به نام قانون در ۲۷ ماه حکومت مصدق صورت گرفت، آن وقت در می‌یابیم چه زیان‌هایی که به نام ملی شدن نفت بر ما رفت. اگر منظور از ملی کردن نفت تحمل این خفت‌ها و تورم و فقر و بیکاری بود که باید گفت مصدق و یارانش قطعاً به نتیجه رسیدند، و اگر همان‌گونه که در پیشانی قانون ملی شدن نفت آمده، غرض «سعادت ملت ایران» بود که باید گفت: «دریغ از راه دور و رنج بسیار»

مصدق پیش از این که در فضای وحشت‌زده ناشی از کشتن هژیر، عبدالمجید زنگنه. و حاجعلی رزم‌آرا، سوار موج احساسات شده به نخست‌وزیری برسد، به

صراحت گفته بود که چنانچه ایران نفت خود را ملی کند و روزی سیصد هزار لیتر درآمد خواهد داشت که در اثر آن تنگدستی و عقب ماندگی ایران ترمیم می شود. ۲۹ ماه از ملی شدن نفت گذشت و نه تنها درآمد ایده آلیستی مصدق تحقق نیافت، بلکه درآمد جزیی که شرکت نفت به ایران می پرداخت از میان رفت و حقوق و دستمزد شصت هزار کارمند و کارگر بر بودجه دولت تحمیل گردید.

در عرف مصدق و یارانش ملی کردن نفت یعنی صنعت پویا و فعالی را از حرکت انداختن و آن را ایستا و خنثی کردن و دهها هزار کارگر بیکار شده را به تظاهرات خیابانی و راه پیمایی های سیاسی کشاندن.

در فضای غم افزای بعد از جنگ جهانی دوم که هر کدام از کشورهای اروپای غربی و حتی دولت بزرگی مانند اتحاد جماهیر شوروی که از حیث غنای منابع طبیعی و وسعت جلگه های حاصل خیزش یگانه دوران بود، همه در صدد جلب سرمایه گذاری های خارجی، بویژه ایالات متحده بوده و از پول، سرمایه، تخصص، تجربه و کاردانی آن بهره مند می شدند، گویی هیچ یک از دست اندرکاران دولت مصدق متذکر نبود که این سرمایه گذاری های امریکا زیر عنوان طرح مارشال بود که اروپای غربی ورشکسته و ویران را احیاء کرد و چرخهای صنعتی بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، بلژیک، دانمارک و نروژ را به حرکت انداخت.

غول های سیاسی آن عصر مانند چرچیل، دوگل، ادنائر برای جذب سهم بزرگی از سرمایه های امریکایی به رقابت با هم برخاسته و هر یک می کوشید از این طریق بر رقیب های دیگر پیشی گیرد، درحالی که هر یک از آنها نماینده یک کشور بزرگ صنعتی به شمار می رفت که پیش از جنگ دوم داعیه رهبری جهان را داشت.

در چنین اوضاع و احوالی، آیا هیچ دولت عاقلی در یک کشور عقب مانده کشاورزی که با وسایل تولید عهد عتیق سر می کند، حق دارد با ترتیب دادن نمایشات خیابانی و زنده باد و مرده باد گفتن یگانه سرمایه گذاری صنعتی عظیم خود را از فعالیت باز دارد و بیش از سه هزار کارشناس برجسته را از کشور براند؟ آیا هیچ فرد بخردی اجازه دارد که با فحش و ناسزا و غصب اموال یک

شرکت، سرمایه‌گذاری‌های خارجی را برماند؟

دیدیم شیر پیر بریتانیا که به زعم «مصدقیان» افراطی و احساسی آن روز در برابر تدبیر سیاسی «پیشوا» و «رهبر» جبهه ملی به زانو در آمده، چگونه با درج یک اعلامیه چند خطی در ۳۳ روزنامه در بیست کشور جهان، اعلام کرد نفت شرکت انگلیس در ایران، مال غصبی و حمل آن غیرقانونی است.

در اثر درج این آگهی چند خطی همزمان، و فشار سیاسی «شیر پیر بریتانیا» (به گفته سیدعلی شایگان مشاور بسیار نزدیک مصدق) کشورهای هند، ترکیه، ایتالیا و ... قراردادهای خرید نفت از ایران را فسخ کردند.

چرا تکنسین‌ها، حقوق‌دانان و حسابداران خارجی که در استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران بودند از مسافرت به ایران منع شدند؟

چرا دولت‌های آلمان، سوئد، اتریش و سوئیس در اثر فشار «شیر پیر بریتانیا» اجازه مسافرت به ایران را نمی‌دادند و چرا تکنسین‌های امریکا از مسافرت به ایران ممنوع شدند؟

بانک انگلیس تمام پولهای ایران را مسدود کرد و از پرداخت بدهی‌های پیش از ملی شدن خودداری کرد. کل مبلغ مسدود شده ۴۹ میلیون لیره بود که بدون آن دولت قادر نبود حقوق ارتشیان و کارمندان کشور را پرداخت کند.

پرویز مینا می‌گوید: «اطرافیان مصدق مرتب به او تلقین می‌کردند که اگر پافشاری بکند و در حقیقت عدم صادرات نفت ایران ادامه پیدا کند این شرکت‌ها به زانو در می‌آیند... این آقایان متاسفانه کوچک‌ترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج نداشتند». (تحول صنعت نفت ایران، نگاهی از درون، پرویز مینا، صفحه ۹ به نقل از خواب آشفته نفت، محمدعلی موحد، صفحه ۹۴۳)

پرویز مینا ادامه می‌دهد: «بزرگترین خطایی که دولت مصدق کرد همین بود که این پیشنهاد (پیشنهاد مشترک انگلیس- امریکا) را نپذیرفت و چنین فرصتی را از دست داد» (همانجا- همان صفحه)

به نظر ما بزرگترین خطایی نابخشودنی مصدق و یارانش این بود که به کاری دست زدند که نه در صلاحیتشان بود و نه اطلاعی از آن داشتند و این چیزی بود

که ما در بخش نخست مفصل به آن اشاره کردیم.
با این همه شیفتگان مصدق هنوز پس از گذشت نیم قرن از ملی شدن نفت دست از «بت سازی» و «مدیحه سرایی» برنداشته اند.

یکی از آنان می نویسد: «او (مصدق) با قبول زمامداری در اردیبهشت ۱۳۳۰ تز ملی شدن نفت را از خطر رهانیده و پشت حریف را در میدان دعوی - شورای امنیت و دیوان لاهه - به خاک رسانیده بود. در میدان مذاکرات نهایت حسن نیت را از خود نشان داد.» (خواب آشفته نفت - محمدعلی موحد - ج ۲ - صفحه ۸۲۸)

این نوع شعارهای احساسی کوچک ترین ارزشی از لحاظ واقعیت های تاریخی ندارد. مصدق بدون مطالعه شرکت نفت انگلیس را ملی کرد نه از لحاظ اقتصادی درست بود و نه از لحاظ سیاسی و اجتماعی.

در شورای امنیت نیز نطق مظلوم نمایانه مصدق و اللهیار صالح بجز این که باعث تحقیر و توهین به سابقه و تاریخ مردم ما باشد نتیجه ای نداشت و لذا نماینده فرانسه اظهار داشت مادام که رای دادگاه بین المللی لاهه درباره دعوی متقابل ایران و انگلیس صادر نشود، رسیدگی به شکایت ایران موردی ندارد. کجای این مطلب نشان می دهد که مصدق پشت حریف را به خاک رسانیده بود؟

و اما در دیوان داوری لاهه نیز این خود قاضی انگلیس بود که اظهار داشت ملی کردن یک صنعت یا یک موسسه مالی از حقوق مسلمه یک ملت مستقل است. قبل از او نیز دادستان کل انگلیس در مورد قانون ملی کردن نفت نظر مثبت خود را اعلام داشت، و نخست وزیر دولت کارگری نیز با آن موافق بود. این روزنامه های طرفدار مصدق مانند شورش، باختر امروز، ملت و شاهد بودند که از گاه کوهی ساخته و به خورد مردم ساده دل خوش باور دادند.

در مورد حسن نیت مصدق در میدان مذاکرات هم سخن «موحد» شبیه به همان عبارت «پشت حریف را به خاک رسانید» است. مصدق اصلاً اعتقاد به مذاکره نداشت. از سن ۱۲ سالگی وقتی بواسطه نفوذ دایی جان خود، فرمانفرما، و نسب شاهزادگی از طرف مادری، پیشکار دارایی بزرگترین استان ایران شد و دیده بود که سالخوردگان مستوفی گری در برابرش دست به سینه تعظیم می کنند، فطرتاً

دوست داشت دستور بدهد و دیگران عمل کنند. تمام مشاوران و وزیران مصدق نوشته‌اند که او عادت به مشورت نداشت و ما نظرات آنان را در بخش‌های آینده منعکس خواهیم کرد.

مشورت و دموکراسی در قاموس مصدق یعنی «من می‌گویم تو گوش کن». بهترین دلیل علیه «حسن نیت مصدق در مذاکرات» این است که در هیچ یک از مذاکرات خود با نمایندگان انگلیس و آمریکا به نتیجه مثبت نرسید. مذاکرات او با چکسن، هاریمن، لوی، استوکس، مک‌گی، هندرسن، در تهران همان قدر منفی بود که گفتگوهای او با آپسون، ترومن، مگ‌گی در ایالات متحده آمریکا.

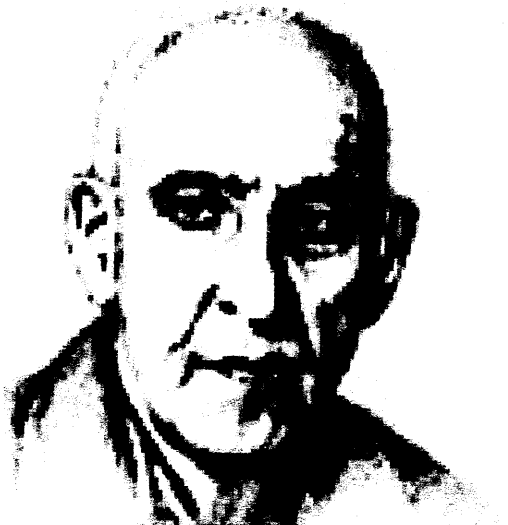
مصدق کلیه پیشنهادات انگلیس، آمریکا، بانک بین‌الملل توسعه و چرچیل و آیزنهاور را رد کرد، و دیدیم که رد این آخرین پیشنهاد به نظر یکی از کارشناسان بزرگترین خطای او محسوب می‌شود. پس بفرمایید «نهایت حسن نیت او در مذاکرات» در کجا بود؟ اگر «حسن نیت» در مذاکرات داشت چرا موفق نشد که گره کور نفت را که خودش در میان موجی احساسات ساده لوحانه سفت کرده بود باز کند و کار نفت را فیصله دهد؟ نویسنده شیفته مصدق، در چند صفحه بعد کتاب، گفته خود را دال بر «نهایت حسن نیت مصدق در مذاکرات» نقض می‌کند، آنجا که می‌نویسد: به گمان ما «مصدق می‌توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا - آمریکا را با توضیحاتی که در پیرامون آن داده شده بود، به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیاتی که پیامد رد آن بود محفوظ بدارد» (خواب آشفته نفت - محمدعلی موحد صفحه ۹۴۸)

در واقع نویسنده نام برده معتقد است که مصدق به دلیل نپذیرفتن آخرین پیشنهاد انگلیس - آمریکا موجب گردید که گرفتاری‌های بعدی در ایران پدید آید! جرج مک‌گی کارشناس نفتی و معاون وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد: «هر چند ایران از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ [دوره ملی کردن نفت]، در اثر فقدان درآمدهای نفتی بهای سنگینی پرداخت کرد، ولی اشتباهات و نارسایی‌های او حداقل متعلق به خودش بود... در عقد قرارداد کنسرسیوم درآمدهای از دست رفته پیش از سال ۱۹۵۳ جبران نشد و از لحاظ مالی این موافقت‌نامه در اصل همان تقسیم منافع به شکل ۵۰-۵۰ بود»

(مصدق - نفت - ملی گرایي ایرانی، جیمزبیل و راجرز لوئیس، صفحه ۳۰۳)
درواقع نتیجه چهارسال غوغاسالاری جبهه ملی به رهبری مصدق، این شد
که ایران سرانجام تن به عقد قراردادی داد که همان پیشنهاد اولیه انگلیس در زمان
رزم آرا بود! مضافاً به این که به گفته «مک‌گی» درآمدهای از دست رفته پیش از
سال ۱۹۵۲ مطلقاً جبران نشد!

ادامه دارد

بیمبرین سالگرد زاده دکتر مصدق



BIRTH CENTENARY OF DR.
MOHAMMAD MOSSADDEGI

پست جمهوری اسلامی ایران

۲۰ ریال ۱۳۵۸ ۱۹۸۵

R. I. IRAN

ویرانگران ۳۱

خواهر و برادر مصدقی، تعصب نسبت به پیشوا، و احساسی عمل کردند، باعث شده که از دایره منطق و عقل خارج شوی و پس مشاهده صد ها مدرک و سند دال بر اشتباه جبران ناپذیر مصدق و دیدن عواقب عملکرد او در مورد ملی کردن نفت، هنوز در موضع غلط خود ایستاده ای و بجای جنگ با دشمن واقعی ایران و ایرانی، یعنی آخوند به دل مشغولی و خود را سر کار گذاشتن اینکه سال ۲۲ را کودتا بنامیم یا انقلاب می پردازی. ارزیابی نهائی عملکرد دکتر محمد مصدق را در این بخش از نوشتارهای ویرانگران آورده و این رویه را می بندیم به امید اینکه طرفداران متعصب مصدق با خواندن لااقل این بخش کلاه خود را قاضی کنند و دست از بازی ایران بر باد ده خود بردارند. هم میهن مصدقی!!! جبهه ملی و شعب آن بزرگترین عامل تیره روزی ایرانی بوده و هست. توانت را بجای بد و بیراه گفتن به شاه، در راه ستیز با آخوند مصرف کن. دشمن واقعی تو و مردم سرزمینت تنها آخوند است، نه شاه، نه مجاهد، نه فدائی نه طبقه کارگر، نه..... فکر می کنیم: آنقدر درایت و شعور داشته باشی تا فرق بین گول خورده را از گول دهنده تمیز دهی.

دکتر محمد مصدق در بررسی پرداخت های شرکت نفت انگلیس به دولت ایران دچار سهو بزرگ محاسباتی بود که نتیجه آن گمراه کردن افکار عمومی و سوءاستفاده کسانی گردید که روی امواج احساسات تحریک شده مردم سوار شده و برای خود وجاهت ملی اندوختند. وی در یکی از خطابه های خود می گوید:

«برطبق قرارداد تحمیلی، دولت ایران بابت مالیات سال ۱۹۴۸ شرکت نفت انگلیس، فقط ۲۶۲/۵۰۰ لیره دریافت کرده است». منظور از قرارداد تحمیلی که ترجیح بند جبهه ملی و گروههای چپ شده بود، قراردادی است که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس بسته شد. این قرارداد تجدید نظری بود در امتیاز نامه داری.

تاریخ نشان می دهد که ویلیام داری برای گرفتن امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در ایران، به نماینده خود ماریوت دستور داد تا همراه کتابچی خان با دولت

وارد مذاکره شده و امتیازنامه مورد نظر را حاصل کند. ماریوت با کمک «هاردینگ» سفیر انگلیس پولهایی به یکی دو تن از افراد ذی نفوذ وعده داد و متعهد گردید: «سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک (امین السلطان) و پنج هزار لیره به مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان پدر حسن و حسین پیرنیا) و پنج هزار لیره به مهندس الممالک به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست می باشد که داری به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود» (پنجاه سال نفت، مصطفی فاتح، چاپ دوم، ۱۳۵۸، تهران، صفحه ۲۵۴).

وضع ایران در آن دوره از حکومت قاجار به گونه ای بود که هر کس به دولتیان رشوه می داد می توانست به امتیازاتی دست یابد.

مظفرالدین شاه در حقیقت بسیار مرد ساده دل و کودک اندیشی بود. آنچه صدراعظم یا برخی از وزیرانش به او القا می کردند می پذیرفت. فساد دستگاه به



مظفر الدین شاه قاجار

شاه رشوه گیر

اندازه ای بود که نمایندگان دول بزرگ با تهدید یا تطمیع می توانستند به بسیاری از مقاصد خود، ولو بسیار نامشروع، نایل آیند.

سرآرتور هاردینگ به نام مامور سیاسی بریتانیا در ایران، وضع دربار و دولتیان را در کتاب خود منعکس کرده است. او می نویسد:

«...شاه که از لحاظ فکر کودک سالخورده ای بیش نبود از لحاظ استقامت مزاج چون نایی شکسته نحیف و ناتوان شده بود. وضع عجیب کشور هم که سالهای متمادی به طرز بسیار ناگواری اداره می شد وضعی را پیش آورده بود که هر دولت خارجی که بیشتر به متصدیان فاسد و بی دفاع کشور پول و تعارف میداد یا با صدای رساتر آنها را تهدید می نمود می توانست آنان را از پای درآورد و مجبور به تسلیم نماید.»
(Sir Arthur Hardinge, "A diplomat in the East" P. 278) به نقل از منبع

پیش، صفحه ۲۵۳).

از نظر هاردینگ هدف مهم سیاسی انگلیس در ایران این بود که از مداخله «نفرت بار» روسیه جلوگیری کند. در اینجا بود که «دارسی» و طرح نفت او می توانست به هدف دولت بریتانیا کمک نماید، به همین رو برای به دست آوردن امتیاز نفت به نماینده دارسی کمک کرد. «ماریوت» به وی گزارش کرد که: «شاه مقداری پول نقد می خواهد تا امتیاز نامه را امضاء کند» مظفرالدین شاه با دریافت بیست هزار لیره پول نقد و معادل بیست هزار لیره سهم، امتیاز نامه را امضاء کرد که نماینده دارسی با در دست داشتن آن می توانست در منطقه ای به وسعت سه چهارم مساحت ایران، به اکتشاف و بهره برداری پردازد!

(The Prize, op. cit, P. 137)

اتابک اعظم پسر آبداریاشی ناصرالدین شاه بود که رفته رفته در دربار قدرت گرفت و نخست وزیر سه پادشاه، یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه گردید. این شخص، به گواهی تاریخ، هم رشوه می گرفت و هم رشوه می داد. میرزا نصرالله خان کاغذ نویس اریاب رجوع بود که در جلو پله های پست خانه با گرفتن مختصر وجهی زندگی خود را می گذراند. کم کم با این و آن آشنا گردید و این نائینی غریب با بضاعت مزجات معنوی به وزارت و صدارت پادشاهان

قاجار رسید و به تدریج از همین راه دادن و گرفتن رشوه و تعارف، به ثروت هنگفتی دست یافت.

این شخص پدر حسن و حسین پیرنیا (مشیرالدوله و موتمن الملک) بود و فرزندان او تا زمانی که در قید حیات بودند از این ارثیه مشروع! پدری استفاده کرده و صد البته با نیک نامی از این جهان رفتند! به خاطر احترام به کسب حلال پدر تا آخر عمر حاضر نشدند سهام نفت خود را بفروشند! از این راه هم به ملت ایران منت دارند که خودشان مردمان درست کرداری بوده و ترک اولی نداشتند!

پس در حقیقت قرارداد تحمیل واقعی، امتیاز نامه ایست که مظفرالدین شاه و وزیرانش با گرفتن رشوه از انگلیس ها به داری دادند، و نه قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که با مباشرت چهار تن از وزیران و شخصیت های پاک و میهن دوست ایران یعنی زنده یادان، حسن تقی زاده، محمد علی فروغی، علی اکبر داور و حسین علاء تنظیم شد و به امضاء رسید.

قرارداد ۱۳۱۲ از هر جهت به امتیاز نامه داری ارجحیت داشت و هر آدم عاقل و منصف و عاری از غرض و وطن دوست با مطالعه و بررسی دقیق مواد هر دو متن ترجیح قرارداد ۱۳۱۲ را به امتیاز نامه داری تصدیق خواهد کرد. با این همه محمد مصدق در اظهارات خود همیشه امتیازنامه داری را به قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) ترجیح می داد و مباشران و امضاء کنندگان قرارداد ۱۳۱۲ را خائن، بلکه بزرگترین خیانت کار، می نامد، شاید به علل زیر:

۱- مظفرالدین شاه عامل اصلی واگذاری امتیازنامه داری شوهر خاله مصدق و هر دو از خاندان قاجارند. مصدق اشراف زاده ایست که از طرف مادر نواده نصرت الدوله فیروز عموی ناصرالدین شاه محسوب می شود، مصدق به شاهان قاجار احترام خاصی دارد، حتی در دوره استبداد صغیر، که محمد علی شاه با به توپ بستن مجلس و کشتن آزادی خواهان، به وجود آورده بود، مصدق جوان از دیدار پسر خاله خود محمد علی شاه لذت می برد و برای رفتن به فرانسه و ادامه تحصیلات از او اجازه گرفت. در مراجعت به ایران هم باز مهر پسر خالگی بر آزادی خواهی مصدق چربید و به دیدار شاه مخلوع در استانبول شتافت و تجدید

ارادت نمود.

همسر مصدق، خانم ضیاء السلطنه ظهیر نوه دختری ناصرالدین شاه است، و برادر همسرش ظهیرالاسلام داماد مظفرالدین شاه بود. از سوی دیگر خواهر مصدق به نام دفترالملوک، نخست زن نصرت الدوله فیروز، یکی از امضاء کنندگان و رشوه گیران قرارداد ۱۹۱۹ گردید (ازدواج پسردائی با دختر عمه) که مظفر فیروز، روسوفیل معروف، نتیجه این وصلت بود. دفتر الملوک پس از جدایی از فیروز، زن عضدالسلطان پسر مظفرالدین شاه شد. به سخن دیگر خواهر مصدق عروس مظفرالدین شاه، خاله اش همسر مظفرالدین شاه و مادرش (ملکتاج خانم دختر عمومی ناصرالدین شاه)، پس از پدر مصدق، زن وکیل الملک دیبا منشی مظفرالدین شاه است.

با این همه رابطه خویشاوندی سببی و نسبی مصدق با شاه علیل و ترسوی قاجار، چندان عجیب نیست اگر مصدق امتیاز نامه داری را به قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۲) ترجیح دهد.

۲- مباحثان قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) هر یک از لحاظ سابقه آزادی خواهی، شم سیاسی و کاریر اداری به خصوص معلومات و تسلط به زبان خارجی از محمدخان مصدق برتر و بالاتر بودند، و هر آنچه در قلمرو دانش و تجربه اندوخته بودند، برای بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه در اختیار دولتهای وقت قرار دادند، در کارهای اجرایی نیز هر یک از این چهار تن پهلوان تر از مصدق بود.

۳- قرارداد ۱۳۱۲ در زمان رضاشاه پهلوی بسته شد و او کسی است که دودمان قاجار را برانداخت و به حکومت و سروری دوله ها، ملک ها و ممالک های موروثی پایان داده و حقوق امتیازات بلاجهت آنان را قطع کرد، از آن جمله حقوق ۱۲۰ هزار تومانی مصدق را.

پس مخالف خوانی وی، به ویژه بغض و عنادش نسبت به هر یک از این افراد و از آن جمله رضاشاه، جنبه شخصی دارد و نه جنبه ملی و آرمانی.

درست است که قرارداد ۱۳۱۲ در دوره استبداد رضاشاهی امضاء شد ولی مگر اعطای امتیاز نامه داری با خواست و میل و اراده و رضایت و مشارکت

ملت بود؟

۴- بدین بیان مصدق هم می توان مانند سایر موارد، با تردید برخورد کرد که می گوید: «برطبق قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ در سال ۱۹۴۸ دولت از کمپانی ۲۶۲،۵۰۰ لیره از بابت مالیات گرفته است». (کتاب سیاه نفت، حسین مکی، پیش گفته، صفحه ۲۹۷).

متاسفانه اظهارات و ارقام مزبور صحیح نیست و با سوءنیت بیان شده است، چه به موجب مدلول نامه وزیر دارایی وقت، غلامحسین فروهر، به کمیسیون مخصوص نفت و توضیحات شفاهی خودش همراه نامه میزان وصولی مالیات از شرکت نفت در آن سال مخصوص ۱/۳۶۹/۳۲۸ لیره و یک شیلینگ و ۸ پنس بوده است (همانجا، همان صفحه) و نه مبلغی که مصدق ارائه می دهد.

چرا مصدق ارقام را مخدوش می کرد و چرا حقایق را آن طور که بود به ملت ایران ارائه نمی داد؟ از دو حال خارج نیست: یا از ارقام درست آگاه بود، ولی عمداً آنها را تحریف می کرد، و یا اصلاً اطلاع صحیحی نداشت و بدون تحقیق و مطالعه هر چه به دستش می رسید منعکس می کرد. در صورت اول مغرض و دارای سوءنیت است و در حال دوم اظهارات وی در خور توجه نباید قرار می گرفت. غلامحسین فروهر، وزیر دارایی دولت رزم آرا می گوید: «معلوم نیست چرا آقای دکتر همیشه به سال ۱۹۴۸ متوسل می شوند؟ حال آنکه سود آن سال وضع استثنائی داشته و معلوم نیست چرا ترازنامه های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۹ که در دست ایشان است ماخذ و ملاک قرار نداده اند.» (کتاب سیاه نفت، همانجا، صفحه ۲۹۷).

از دیدگاه تاریخ علت سوء نیت وی در این مورد خاص روشن است: مصدق برای تحریک مردم و کشاندن آنان به خیابان ها، عمداً به آمارهای کم درآمد شرکت نفت متوسل می شد. مصدق در پی کسب وجاهت ملی بود، بهر قیمت که باشد ولو با فریب دادن مردمی که روی سادگی و عدم اطلاع به وی اعتماد کرده بودند.

۵- در بررسی امتیازنامه داری، مصدق یک اشتباه محاسبه دیگر هم مرتکب می شود و می گوید: «سه درصد از سهام بختیاری ها و ۱۶ درصد عواید هر یک از

شرکت های بهره برداری را به نفع دولت ایران منظور نموده اند)). (همانجا، همان صفحه).

وزیر دارایی در پاسخ مصدق اظهار داشت : «اولاً سه درصد از سهام بختیاری ها فقط ناظر بر یکی از شرکت های تابعه بوده و ثانیاً سهام مزبور (بختیاری ها) امروز تمام و کمال در دست دولت است و عواید آن همه ساله وصول می گردد)). ممکن نیست مصدق در آن زمان از این امر بی اطلاع بوده باشد، زیرا رضاشاه سالها قبل از آن، به وزیر دارایی خود، حسن تقی زاده دستور داده بود که سهام بختیاری ها را به قیمت روز خریده و به دولت انتقال دهد. باید دانست که شرکت نفت برای حفظ لوله های نفت مقداری سهم به روسای ایل بختیاری داده بود که پس از تسلط دولت مرکزی در خوزستان و ریشه کن کردن حکومت شیخ خزعل و خان های بختیاری، دیگر موردی برای این کار نبود. تقی زاده می نویسد: «رضا شاه از کسی چیزی (مقصود سهام نفت است) نگرفت به جز سهام نفت بختیارها، که از آنها گرفته دادند به دولت... انگلیسها تعدادی از سهام به مشیرالدوله و موتمن الملک یا پدرشان داده بودند. مقداری هم به بختیارها (و آن را) برای گرفتن راه داده بودند. با بعضی صحبت کردم گفتند (رضاشاه) یک شاهی برنداشت. آقای نجم الملک گفت که همه را گرفت و داد به دولت. از هیچ جا یک شاهی نگرفت)). (زندگانی طوفانی - خاطرات تقی زاده - چاپ تهران، صفحه ۳۶۵).

داستان سهام بختیاری از این قرار است که : «شرکت نفت برای جلب رضایت خوانین بختیاری سی و هفت هزار و سیصد و بیست سهم (یک لیره ای) در دو شرکت بهره برداری (اولیه) که یکی از شرکتهای تابعه آن بود به آنها اختصاص داده بود)) (پنجاه سال نفت - مصطفی فاتح - صفحه ۳۱۲).

خوانین بختیاری بعدها سهام خود را به شرکت نفت وثیقه داده و چند فقره وام دریافت کرده بودند. فاتح توضیح می دهد که: «خوانین بختیاری در آغاز ۱۲۰/۰۰۰ سهم در «شرکت نفت بختیاری» داشتند. در سال ۱۹۲۴ که شرکت مزبور منحل گردید و منضم به شرکت بهره برداری اولیه گردید، سه درصد این شرکت که ۳۷۳۲۰ باشد در ازای ۱۲۰/۰۰۰ سهم مذکور به آنها واگذار گردید)) (زیرنویس شماره ۱ صفحه ۳۱۲

همان منبع).

رضاشاه در سال ۱۳۱۵ دستور داد سهام خوانین بختیاری را دولت به قیمت عادله روز خریداری کرده و وام های آن را باز پرداخت و سهام را از گرو شرکت نفت درآورد. وزارت دارایی هر سهم یک لیره را به ۱۰ لیره خرید و سهام را مالک گردید.

از سوی دیگر شرکت نفت برای نگهداری و حفاظت لوله های نفت سالی ۳۰۰۰ لیره به بختیاری ها می پرداخت. پس از قدرت گرفتن حکومت مرکزی و بسط تسلط دولت بر خوزستان و استقرار امنیت کامل و خرید سهم آنها وسیله دولت قرار شد سالی ۳۰۰۰ لیره مزبور به خزانه دارایی واریز شود (کتاب فاتح، صفحه ۳۱۳).

بنابراین محاسبه مصدق در مورد ۳ درصد سهم بختیاری ها تنها ناظر به همان شرکت مخصوص بود، نه شرکت نفت انگلیس بطور کلی. اطلاعات مصدق از این لحاظ هم ناقص بود، و حاضر هم نمی شد به استدلالات وزیر دارایی وقت و یا نامه های اداره کل امتیازات نفت آن وزارتخانه توجه کند.

۶- سال ۱۹۴۸ که طبق قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) عمل شد، با وجود این که سال استثنایی و کم درآمد بود. در برابر ۲۳ میلیون تن صادرات نفت درآمد دولت ایران چهار میلیون و هشتصد هزار لیره می گردید نه مقداری که مصدق ادعا می کرد. پس چرا مصدق تدلیس می نمود و مردم را به اشتباه می انداخت؟

۷- در امتیازنامه داری، هیچ ماده ای وجود نداشت که شرکت را ملزم به پرداخت مالیات کند، بر عکس در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) مبلغی که شرکت باید بابت مالیات پردازد صریحاً معین شده است. مصدق ابدأ متعرض این موضوع نگردیده است.

۸- اما قرارداد الحاقی گس- گلشائیان (یا قرارداد الحاقی) که این قدر مورد مخالفت مصدق و سران جبهه ملی و روشنفکران چپ رو بود، از این لحاظ بسیار سودآورتر از قرارداد ۱۳۱۲ و صد البته بهتر از امتیاز نامه داری بود زیرا به موجب قرارداد الحاقی، از هر تن نفت، با توجه به صرف طلا، دو شلینگ و یک پنس مالیات به خزانه دولت ایران می رسید.

به سخن دیگر با صدور سی میلیون تن نفت در سال که قبل از ملی شدن آن صنعت وجود داشت، درآمد مالیاتی ایران تقریباً به سه میلیون لیره انگلیسی می رسید.

۹- مصدق با حساب سرانگشتی و اعمال نرخ مالیات بردرآمد ایران، نتیجه گیری کرده بود که شرکت نفت باید سی و یک میلیون لیره انگلیسی مالیات به دولت ایران می پرداخت! این مالیات خیالی را مصدق برای درآمد سال ۱۹۴۸ شرکت نفت محاسبه شده بود که مانند بسیاری از محاسبات وی بنیاد و ماخذ صحیحی نداشت. باید دانست که قانون مالیات بردرآمد شرکت ملی در ایران از سال ۱۳۰۹ خورشیدی وضع شد. پیش از آن چون قانونی وجود نداشت شرکت نفت انگلیس خود را ملزم به پرداخت آن نمی دانست. رضاشاه ابتدا قانون مالیات بردرآمد شرکت ها را از مجلس گذراند بعد به استناد آن از شرکت نفت مطالبه مالیات کرد.

پس به موجب قرارداد ۱۳۱۲ است که شرکت نفت ملزم به پرداخت مالیات بردرآمد می گردد و قبل از آن، یعنی در امتیازنامه داری ایران حق اخذ مالیات بردرآمد نداشت. افزون بر آن، در قرارداد ۱۳۱۲ گرفتن مالیات بردرآمد از شرکت نفت به دو سال قبل از تاریخ انعقاد قرارداد عطف بماسبق گردید. یعنی شرکت نفت انگلیس به موجب قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) موافقت کرد که مالیات بردرآمد خود را از سال ۱۳۱۰ به دولت ایران بپردازد. با در نظر گرفتن تصویب قانون مالیات بردرآمد شرکت ها در سال ۱۳۰۹، ملزم کردن شرکت نفت به پرداخت مالیات بردرآمد از سال ۱۳۱۰ نشانه درایت و هوشیاری و میهن پرستی افرادی نظیر تقی زاده، فروغی، داور و حسین علا ووزرا و شخصیت های وقت ایرانی در مذاکره با مدیران شرکت نفت مانند کدمن و فریزر بود.

مصدق نه تنها به کوشش های آنان اشاره ای نکرد بلکه ارج آنان را ضایع نمود.

۱۰- نرخ مالیات بردرآمد شرکت ها در آن زمان فقط سه درصد بود، با این همه شرکت نفت انگلیس مرتب نسبت به پرداخت این مالیات اعتراض می کرد.

۱۱- در متن قرارداد الحاقی که در سال ۱۳۲۸ میان گس نماینده انگلیس و گلشائیان وزیر دارایی و نماینده ایران امضاء شد، آمده بود که مقررات این قرارداد نیز عطف بماسبق کرده و از آغاز سال قبل از آن (۱۹۴۸) روش جدید مبنای محاسبه قرار گرفته می شود (از نامه وزیر دارایی به مجلس شورای ملی تیر ماه سال ۱۳۲۹، به نقل از کتاب سیاه نفت مکی، منبع بالا، صفحه ۹۷-۲۹۶).

۱۲- مصدق برای خوار کردن قرارداد الحاقی مزبور و کسب وجاهت سیاسی بیشتر در میان مردم، می گوید: «برخلاف بیست و پنج میلیون لیره ای که وزیر دارایی ضمن پاسخ خود اظهار داشته است، عایدات ما حدود نوزده میلیون لیره می شود» (پیشین).

توضیح آن که قبلاً وزیر دارایی گفته بود چنانچه قرارداد گس- گلشائیان (قرارداد الحاقی) مورد تصویب مجلس قرار گیرد، درآمد ایران از صادرات نفت، بر مبنای ۳۰ میلیون تن استخراج و فروش، ۲۵ میلیون لیره خواهد شد. این مبلغ بیش از ۸ برابر درآمد قبلی است که طبق قرارداد پیشین به دولت پرداخت می گردید و مصدق عمداً مبلغ را کمتر از واقعیت نشان داده بود.

به سخن دیگر در اثر کوشش افراد وطن دوستی نظیر محمد ساعد مراغه ای، هژیر و عباسقلی گلشائیان، دولت ایران می توانست بدون توسل به روش های قهرآمیز و تهدید و اخراج کارشناسان نفتی شرکت، درآمدهای نفتی ایران را چندین برابر افزایش دهد. یعنی با همان مقدار صادرات سهم بیشتری نصیب خزانه کشور کند.

مصدق و پیروان او نه تنها نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند و به مردم اعلام کنند که قرارداد گس- گلشائیان به سود ایران است، بلکه برعکس می کوشیدند تا حقایق را تحریف و مردم را تحریک نمایند. دلیل آن هم واضح است. در غوغا سالاری آن روز دکان نفتی که مصدق و یارانش گشوده بودند رونق کامل داشت. افزون بر آن حزب توده و جمعیت های وابسته به آن، به دستور و راهنمایی ارباب خود در مسکو، بازار نفت را با حمله به کشور استعماری بریتانیا گرم و بلکه داغ می کردند تا شاید موفق شوند در اثر این جو مساعدی که پدید آمده، زیر پای حریف

کهنه کار خود انگلیس را برویند و امتیازی که آن کشور با نیرنگ به روسیه و عمال او در ایران بدست آورده بود، از بین ببرند.

در واقع امتیاز داری با توطئه ظریفی از طرف سفیر آن روز انگلیس و صدر اعظم ایران به دست آمده بود بدون اطلاع و موافقت سفیر روسیه تزاری. به موجب یک اصل نانوشته مبتنی بر زور، هرگاه یکی از دولتین انگلیس یا روس از ایران امتیازی دریافت می کرد، بلافاصله رقیب دیگر درصدد برمی آمد که نظیر یا چیزی در ردیف آن برای خود دست و پا کند که شرح جزئیات آن از بحث ما خارج است و کسانی که علاقه مند هستند درباره رقابت انگلیس و روسیه در ایران تحقیق کنند، کافی است به کتابها و نوشته های مربوط مراجعه نمایند.

اما در مورد اخذ امتیاز داری، نمایندگان رسمی بریتانیا به راهنمایی برخی از ایرانیان طوری عمل کردند که روس ها فریب خورده و غافلگیر شدند. جریان حادثه را از کتاب سرآرتور هاردنیگ سفیر دولت بریتانیا نقل می کنیم:

«اتابک اعظم اظهار داشت که حاضر است با پروژه ما (امتیاز داری) موافقت نماید و پیشنهاد کرد که من نامه ای به فارسی خطاب به او بنویسم و شرایط عمده امتیاز را در آن ذکر نمایم تا او نامه مزبور را به سفارت روس تسلیم نماید. اتابک مستحضر بود که وزیر مختار روس موسوم به مسیو آرگی روپولو (Argyropulo) نمی تواند خط فارسی را بخواند مخصوصاً وقتی که فارسی به خط شکسته نوشته شده باشد و ضمناً بوسیله جاسوسانی که داشت آگاه شده بود که دبیر شرقی سفارت روس موسوم به مسیو استری تر (Stritter) که تنها عضو آن سفارت بود که می توانست خط را بخواند، از زرگنده عازم بیلاقیهای کوهستانی است و چند روزی غایب خواهد بود.

لذا اتابک کاغذی را که دستور داده بود و من نوشتم به سفارت روس در زرگنده فرستاد و مدتی در آن سفارت بدون این که ترجمه شود ماند تا دبیر شرقی از بیلاق مراجعت کرد. در این وقت اتابک اظهار داشت که از طرف سفارت روس اعتراضی به امتیاز نشده است (در حالیکه وزیر مختار روس از مندرجات نامه ای که نمی توانست بخواند اطلاعی نداشت و حتی سوءظنی هم نسبت به مندرجات بس مهم آن نبرده بود) لذا همه اعضای دولت نظر اتابک را تأیید کرده و امتیاز به داری واگذار گردید و به

صحه شاه رسید. وزیر مختار روس پس از اطلاع از جریان امر بسیار رنجیده خاطر گردید ولی گناه اتابک نبود اگر بطور تصادف و موقت مترجم سفارت روس غایب بود! بنابراین وزیر مختار روس یگانه راه عاقلانه و عملی را انتخاب نموده و قضیه انجام شده را قبول کرد.» (از کتاب سرارتورهاردینگ موسوم به «یک دیپلمات در شرق، صفحه ۲۷۸، به نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، صفحه ۲۵۳-۲۵۲).

چنانکه می بینید امتیاز نامه داری با ترفند اتابک اعظم و موقع شناسی او به دست آمد و همان گونه که قبلا گفته شد در قبال آن ۴۰ هزار لیره به شاه، ده هزار لیره به صدر اعظم و پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم به مهندس الممالک غفاری رشوه داده شده بود.

بهر حال از همان روزی که امتیاز نامه داری با اغفال ماموران سیاسی روس در ایران به انگلیس ها داده شد. روسها درصدد بودند که بهر نحو شده آن را از بین ببرند.

نوشته های جعفر پیشه وری (جواد زاده) در روزنامه خود در سالهای ۱۳۰۰ خورشیدی همه اش صحبت از لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس است! و سخنان رسول زاده عضو فعال سوسیالیست های قفقاز در مورد ملی کردن منابع نفت ایران از خاطره تاریخ فراموش نمی شود.

تظاهرات عظیم حزب توده ایران در پناه سربازان و تانکهای روسیه در سال ۱۳۲۳ و ورود کافتارادزه معاون وزارت خارجه شوروی برای گرفتن امتیاز استخراج نفت شمال و مقالات تند و شعار گونه روزنامه های وابسته به حزب توده مبنی براین که یا باید امتیاز نفت جنوب لغو شود و یا باید به دولت جماهیر شوروی حامی خلق های محروم ایران امتیازات مشابهی اعطا گردد، همه در راستای ایجاد جو غوغا سالاری بود که مصدق و یارانش در آن آتش بیار معرکه شده بودند.

به همین لحاظ مصدق باز سال ۱۹۴۸ را مبنای محاسبه قرار داده و به این ترتیب درآمدی که وزیر دارایی ۲۵ میلیون لیره تخمین زده بود، ۱۹ میلیون لیره نشان می داد، در صورتی که محاسبه وزیر دارایی براساس درآمد ۱۹۵۰ بود

بنابراین رقم ۲۵ میلیون لیره درست تراز حساب سرانگشتی مصدق است. غلامحسین فروهر وزیر دارایی دولت رزم آرا معتقد بود که به ظن قوی درآمد دولت ایران از قرارداد الحاقی در سال به ۳۰/۵ میلیون لیره بالغ خواهد شد، یعنی از هر تن نفت صادراتی بیش از یک لیره سهم ایران می شد.

مصدق با ملی کردن نفت این درآمد مسلم و حتمی را از دست ملت ایران خارج کرد و آنگاه برای ورود کالاهای ضروری و گرداندن چرخهای اقتصادی مملکت دست‌گذاری به سوی آمریکا دراز نمود که صد میلیون دلار وام بگیرد و رئیس جمهور آن کشور با زبان دیپلماسی به وی گفت حاضر نیست پول مالیات دهندگان کشورش را به مردمی بدهد که زمامدارانش قادر نیستند عاقلانه از منابع خود استفاده کنند. صد میلیون دلار تقریباً معادل بود با درآمد یک سال نفت (۳۰/۵ میلیون لیره) که طبق قرارداد الحاقی نصیب ایران می شد و در مدت چهار سالی که غوغای نفت به رهبری مصدق و یاران احساسی او مانند مکی، شایگان و سنجابی و و... آغاز شد تا پایان کار او (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، ملت ایران بیش از ۱۲۰ میلیون لیره (تقریباً معادل ۳۶۰ میلیون دلار) عایدی پیدا می کرد که سه برابر مبلغ وامی بود که نخست وزیر می خواست به التماس از آمریکا وام بگیرد و به او ندادند!

۱۳- مصدق نه تنها از نفت و بازاریابی و فروش آن بی اطلاع بود حتی به اندازه یک بازرگان معمولی هم درک و استعداد اقتصادی نداشت، و متأسفانه با وجود سپری کردن عمری در جر و بحث های پارلمانی، با علم سیاست نیز بیگانه بود زیرا به قول بیسمارک صدراعظم آهین سده نوزدهم آلمان: «علم سیاست یعنی تشخیص «ممکن» از «ناممکن». سیاستمدار کسی است که «ممکن» را می شناسد و دنبال آن می رود و «غیرممکن» را نیز تشخیص می دهد و وقتش را به خاطر آن بیهوده تلف نمی کند.»

مصدق اگر از علم سیاست آگاهی داشت، عقب «غیر ممکن» راه نمی افتاد و وقت خود و ملت ایران را بیهوده تلف نمی کرد. اقدامات وی نشان داد که خودش هم فرق میان «ممکن» و «ناممکن» را هم نمی دانست، تا چه رسد به پیروان چشم

و گوش بسته او مانند سنجابی، شایگان و حسینی و ...

۱۴- اما دربارہ ۱۶ درصد سهم ایران از درآمد نفت نیز اشتباه محاسبه مصدق به خوبی دیده می‌شود. به این معنا که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که طبق امتیاز نامه داری عمل می‌گردید، در قبال شش میلیون تن نفت صادراتی شرکت، سهم درآمد ایران یک میلیون و بیست هزار لیره شد. در سال ۱۹۴۸ (دو سال پیش از ملی شدن نفت) طبق قرار داد ۱۳۱۲، در برابر ۲۳ میلیون تن نفت صادراتی، درآمد دولت ایران چهار میلیون و هشتصد هزار لیره می‌گردید، آنچه مصدق و همفکرانش همواره به آن استناد می‌کردند، ولی نمی‌خواستند به مردم بگویند که سال مزبور به علت سقوط قیمت نفت در بازار جهانی یک سال استثنایی بود و نباید درآمد آن سال مبنا و ماخذ محاسبه قرار می‌گرفت.

۱۵- در امتیاز نامه داری هیچ ماده ای وجود نداشت که شرکت نفت را ملزم به پرداخت مبلغ معینی مالیات کند، اما در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که با کوشش وزیران دارایی و دادگستری تهیه شده بود، مبلغی که شرکت نفت بایستی بابت مالیات به ایران بپردازد صریحاً تعیین گردیده است. چنانکه در بالا گفته شد، تا زمانی که خود ایران فاقد قانون مالیات بردرآمد شرکتها بود، نمی‌توانست از شرکت نفت سهمی از این بابت دریافت کند.

به همین رو دولت ایران، در وزارت حسن تقی زاده، نخست قانون مالیات بردرآمد شرکتها را به مجلس برد و به تصویب رساند و آن گاه به استناد آن مطالبه مالیات از شرکت نفت نمود و حق خود را دریافت کرد. ملت ایران از این لحاظ مرهون کوشش های افرادی است که توانستند از راه های مسالمت آمیز و قانونی، حقوق مسلم او را وصول کنند.

۱۶- مصدق نخست قرارداد ۱۳۱۲ را زیر عنوان این که تحمیلی بوده، باطل اعلام کرد و سپس با استفاده از کرسی خطابه مجلس و بلندگوهای خیابانی عوام الناس تحریک شده و احساساتی، قرارداد الحاقی گس- گلشائیان را که سالی بیش از ۳۰ میلیون لیره نصیب ایران می‌کرد، مورد شدیدترین حملات قرار داد و برخلاف انصاف و قانون و اصول جوانمردی، عاقد آن یعنی عباسقلی گلشائیان را

«خائن» خواند!

این هم از ویژگیهای اخلاقی مصدق بود که تمام کسانی که با وی مخالف بودند «خائن» می دانست. تقی زاده را بزرگترین خائن نامید برای این که قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) را با شرکت نفت امضاء کرده بود، در صورتی که قرارداد مزبور به مراتب سودمندتر و بهتر از امتیاز نامه داری بود که در دوره استبداد پادشاه قاجار خویشاوند سببی و نسبی خود مصدق واگذار شده بود. گلشائیان نیز به دلیل بستن قرارداد الحاقی در زمره خائنان درآمد.

حاجعلی رزم آرا به دلیل این که معتقد بود ملی کردن نفت به سود ایران نیست و کشور از لحاظ مدیریت صنعتی و بازرگانی هنوز به جایی نرسیده که از همیاری هزاران کارشناسان خارجی نفتی بی نیاز باشد، از دید مصدق و همکارانش خائن بود. غلامحسین فروهر وزیر دارایی دولت رزم آرا که با نشان دادن ارقام و آمار در کمیسیون نفت ثابت کرد که محاسبه مصدق در مورد درآمد ایران از شرکت مبتنی بر اشتباه کاری است، بالطبع در ردیف خائنین قرار گرفت، و مکی در همان زمان فروهر را بزرگترین دروغگو و خائن به شمار آورد و روزنامه های وابسته به جبهه ملی مانند باختر امروز، ملت، شهباز و شورش هر یک به نحوی او را زیر ضربات شدید تبلیغات گمراه کننده خود قرار دادند.

افزون بر آن تمام نمایندگان مخالف مجلس شانزدهم و هفدهم مانند جمال امامی، محمد علی شوشتری، سید حسن امامی، منوچهر تیمورتاش و سی نماینده دیگری که از ترس اهانت اوپاشان حزب زحمتکشان، سومکا، ملت ایران و صد البته حزب توده در مجلس متحصن گردیدند به اضافه ده ها صاحب امتیاز و مدیر روزنامه و نشریه که به آنان پیوستند، همه جزو خائنین به کشور محسوب می شدند!

از عجائب این که همین حسین مکی و مظفر بقایی و حائری زاده و ابوالقاسم کاشانی نیز بعدها توسط عمال مصدق و دستیارانش در زمره خائنان قرار گرفتند و چنانچه حکومت مصدق ادامه پیدا می کرد صدها افراد دیگر نیز به تبهکاری، دروغگویی و خیانت متهم می گردیدند!

باز جای شکرش باقی است که مصدق و مشاوران نزدیکش مانند سید علی شایگان، کریم سنجابی و عبدالله معظمی همه تحصیلاتشان در رشته حقوق بود و می دانستند که طبق مواد قانون اساسی و قانون مدنی و دستورات شرعی اصل برائت حاکم است، یعنی کلیه آحاد مملکت بی گناه هستند مگر خلافش ثابت شود! اگر به جای اینان افراد غیر حقوق دان حکومت می کردند معلوم نیست دامنه اتهاماتی که به مخالفین نسبت می دادند تا کجا وسعت می گرفت؟ مثل این که صفت میهن دوستی تنها در انحصار مصدق و یاران نزدیکش بود!

فروهر وزیر دارایی در کمیسیون مخصوص نفت، در مورد شیوع اتهامات خیانت و نوکری سفارت، اظهار داشت: «...اینجا هر وقت صحبت نفت می آید همگی خائن هستند. وطن پرستی به هیچ وجه من الوجوه انحصار یک طبقه معین که نیست. یک لایحه ای است که آورده شده حالا یا قبول یا ردش می فرمائید.» (مذاکرات جلسه چهاردهم کمیسیون مخصوص نفت، به نقل از کتاب سیاه، حسین مکی، جلد اول، صفحه ۱۹۹).

ولی این تذکر خیرخواهانه نیز در میان فریادهای احساسی جبهه ملی و حواشیون جنجالی محو گردید.

۱۷- یکی دیگر از ایراداتی که مصدق برقرار داد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) داشت این بود که به زعم او: «...در آخر قرارداد داری کلیه مایملک شرکت به دولت تعلق می گرفت، در صورتی که طبق قرارداد ۱۹۳۳ برای مدت ۳۲ سال تاسیسات و ابنیه بلاعوض به شرکت واگذار شده است.» (قسمت چهارم نامه مصدق، به نقل از کتاب سیاه مکی، منبع بالا، صفحه ۲۹۸).

به این ترتیب مصدق نتیجه می گیرد که امتیاز نامه داری برقرار داد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) ترجیح دارد!؟

اولا در ماده ۱۵ امتیاز نامه داری چنین صراحتی نیست و این استنباطی است که شخص مصدق دارد. یاران جبهه ملی او هم فرصت مطالعه و پژوهش نداشتند که ببینند آنچه «رهبر» می گوید صواب است یا نادرست.

دوم- به عکس امتیاز نامه داری، قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) در ماده ۲۵ به

روشنی می گوید: «در آخر مدت امتیاز کلیه دارایی شرکت در ایران مجاناً و بدون هیچ قیدی به طور سالم و قابل استفاده متعلق به دولت ایران باشد، و حال آنکه در امتیازنامه داری مقرر شده بود که فقط اسباب و ابنيه و ادوات موجوده شرکت هایی که به جهت استخراج و انتفاع معادن تشکیل می گردد، متعلق به دولت ایران باشد».

(نامه وزیر دارایی به کمیسیون مخصوص نفت، جلسه ۲۲ شنبه ۴ آذر ماه ۱۳۲۹).

با وجود این که نامه مزبور به بسیاری از ایرادات نابجای اعضای جبهه ملی، در کمیسیون نفت، پاسخ می دهد، ولی جو ناشی از غوغا سالاری چنان محیط مختنقی ایجاد کرده بود که حتی مستدل ترین اظهارات دست اندرکاران و مسئولان وقت دستگاه دولتی قدرت انتشار نداشت.

۱۸- یکی دیگر از ایرادات مصدق به قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) این بود که چون طبق مواد قرارداد مزبور شرکت نفت ملزم شده بود که از حوزه وسیع امتیاز نامه داری صرفنظر کرده و فقط در صد هزار میل مربع به عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری بپردازد، شرکت نفت، به گفته مصدق «بهترین منابع را گلچین کرد»!

این ایراد عوام پسندانه نشان می دهد که مصدق برای بی اعتبار کردن قرارداد مزبور، حتی از تحریف نقطه قوت قرارداد ۱۳۱۲ هم ابایی ندارد. به موجب امتیاز نامه داری که با توطئه و همکاری رجال دربار قاجار به دست آمده بود. شرکت نفت حق داشت در تمام ایران، به استثناء پنج استان شمالی، به عملیات اکتشافی بپردازد. قرارداد ۱۳۱۲ وسعت حوزه عملیاتی شرکت را بسیار کاهش داد و آن را به صد هزار میل مربع محدود ساخت. بدست آوردن چنین امتیاز بزرگی نتیجه کوشش مردان سیاست ایران آن روز بود. مصدق می خواهد چنین امتیاز وسیع را هم کوچک جلوه دهد تا قرارداد مزبور را نزد ملت ایران، در مقایسه با امتیازنامه داری، خوار کرده باشد.

از سوی دیگر فرصت تعیین صد هزار میل مربع فقط ۵ سال بود و شرکت نفت ناگزیر بود در طول آن مدت حوزه های نفتی مورد بهره برداری خود را اعلام

دارد. افزون بر آن به گفته وزیر دارایی وقت، غلامحسین فروهر: «از آن تاریخ تا به حال (۱۳۲۹ خورشیدی) به علت پیشرفت وسایل فنی ثابت شده است که ذخایر نفتی در طبقات تحت الارضی هم که تا آن تاریخ به هیچ وجه تصور نمی رفت که در آنها نفت وجود داشته باشد، موجود است. بنابراین در آن تاریخ (۱۳۱۲) برای شرکت عملا امکان نداشته که بهترین مناطق نفتی را تعیین و گلچین نماید.»

(از بیانات وزیر دارایی در مجلس شورای ملی به نقل از کتاب سیاه، منبع بالا، صفحه ۲۹۸).

۱۹- بدبختانه اظهارات مستدل وزیر دارایی در هیاهو و بانگ طبل های تبلیغاتی کم رنگ شد و ناپدید گردید. آنچه در آن روزها به گوش می رسید شعارهای دهن پر کن و عقل آزار افراد بی اطلاعی بود که خود را قیم مردم و عاقل تصور می کردند و صاحبان خرد و اندیشه را ابله. به همین لحاظ وقتی فروهر وزیر دارایی طی سخنرانی مفصل خود از قرارداد گس- گلشائیان دفاع کرد و «...مدعی شد که مکزیک صنایع نفت خود را ملی کرد ولی بعداً انگشت افسوس به دندان گزید و ارقامی را ارائه کرد که به موجب آن گویا پس از ملی شدن نفت مکزیک، صادرات نفتی آن کشور سقوط کرده است. در میان نطق او حسین مکی فریاد کشید: فروهر یک دروغگوست. او با ارائه آمار و ارقامی که (شرکت نفت انگلیس) در اختیارش گذارده به یاوه گویی و تحریف حقایق پرداخته. نمایندگان دیگر جبهه ملی نیز به مکی پیوسته او را خائن و آلت دست انگلیس نامیدند». (نفت قدرت و اصول، مصطفی علم، صفحه ۱۲۶).

۲۰- یکی دیگر از حرف های عوام فریبانه مصدق که در نامه او منعکس شده این است: «نظر به تعهداتی که دولت ایران به عهده گرفته است منبع نفتی که قبلا برای بهره برداری مقدم خواهد بود، منابع نفتی است که بتوان محصول آن را به مصرف داخلی رسانده و در با صرفه ترین شرایط به شوروی صادر نمود و قرارداد داری مانعی برای این استفاده نبوده است» (کتاب سیاه، منبع بالا، صفحه ۲۹۹).

این استدلال گنگ پیش از آن که اقتصادی باشد، سیاسی است که برای جلب نظر مسکو و عوامل آنها در ایران به ویژه روشنفکران سوسیالیست عنوان گردیده

است. اولاً ایران کجا تعهدی داده بود که نفت به شوروی صادر کند؟
دوم- منبع نفتی که بتوان هم محصول آن را به مصرف داخلی رساند و هم در باصرفه‌ترین شرایط به شوروی صادر نمود، کجاست و چه نام دارد؟ آیا جزو حوزه صدهزارمیلی شرکت نفت است یا در خارج آن؟ در صورتی که در داخل منطقه بهره‌برداری است در چه ناحیه قرار گرفته که در شرایط بهتری برای صادرات به همسایه شمالی است؟ چنانچه خارج از میدان عملیات شرکت نفت است، چه ربطی به ملی شدن نفت دارد؟

این که قرارداد داری پاسخی برای این استفاده‌ای که مصدق می‌گوید نبوده، دلیل بر مرجح بودن امتیازنامه مزبور نیست. امتیاز داری همان‌گونه که اشاره شد با ترفند و تردستی اتابک اعظم و وزیر مختار انگلیس و با دادن رشوه و بی‌حالی و طمع شاه علیل و ذلیل قاجار در سال ۱۹۰۱ امضا شد. در آن زمان کشوری به نام شوروی وجود خارجی نداشت و خودمختاری‌های قفقاز و داغستان وسیله ارتش سرخ به زیر پرچم داس و چکش و پشت پرده آهنین نرفته بودند. وانگهی اگر در امتیازنامه داری منعی برای صدور نفت به شوروی وجود ندارد، دلیل آن نیست که شوروی خریدار نفت صادراتی ایران خواهد بود.

در قانون ملی شدن نفت مصدق هم منعی برای صدور نفت به شوروی نبود و مصدق با وجود تلاش شدیدی که در این راه مبذول کرد نتوانست حتی یک بشکه نفت به کشور شوراها و اقمار آن صادر کند. اصرار عجیب مصدق را برای این که ثابت کند امتیاز داری بهتر و سودمندتر از قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) است، فقط می‌توان به کینه‌توزی و عناد شخصی او نسبت به تهیه‌کنندگان قرارداد مزبور، نظیر تقی‌زاده، فروغی، علا و داور به خصوص رضاشاه توجیه کرد و بس، وگرنه کدام مرد منصف و بخردی است که با مقایسه این دو قرارداد، نظر پر از اشتباه وی را تایید کند؟

به همین دلیل است که فروهر در پاسخ به قسمت اخیر نامه مصدق دایر به تعهد ایران می‌گوید: «اظهار آقای دکتر مستند به مبنا و اصلی نیست. اگر منظور ایشان قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ است که در قانون مزبور اصلاً و ابداً چنین تعهدی نشده است»، (کتاب سیاه، منبع بالا، صفحه ۲۹۹)

۲۱- مصدق با این که تمام سالهای عمر سیاسی خود، جنبه ملی‌گرایی خویش را نزد عوام جا انداخته بود و در جریان ملی‌کردن نفت، از تجدید امتیاز شیلات شمالی با روس‌ها، تحت عنوان حفظ بی‌طرفی و موازنه منفی، خودداری کرد، ولی عملاً با سیاست شوروی‌ها در ایران موافق‌تر بود تا با انگلیس‌ها. چرا؟ دلیلش چندان روشن نیست. مصدق یک اشراف‌زاده و بزرگ مالک است که علاوه بر باغ و خانه و ساختمانهای اجاره‌ای در تهران و ملک شخصی او در احمدآباد، به اقرار صریح خودش در دیگر بخش‌های ایران، مانند اصفهان و خراسان نیز چند پارچه آبادی داشت و طبیعی است کسی که به این درجه در رفاه و ثروت بسر می‌برد، مشکل بتوان وی را طرفدار واقعی یک رژیم دانست که در اصل با مالکیت خصوصی، آن هم به این شکل وسیعش، مخالفت می‌ورزد، لذا نمی‌توان پذیرفت که او مانند ایرج و عباس اسکندری و مریم و مظفر فیروز از صمیم قلب گرایشی به رژیم دیکتاتوری پرولتاریا پیدا کرده بود.

با این همه می‌بینیم که در بسیاری از موارد تمایلاتی به سوی همسایه شمالی نشان می‌دهد و حتی در طرح ممنوع شدن نخست وزیران و وزیران و معاونانشان از ورود در مذاکرات نفت تا زمانی که جنگ جهانی ادامه دارد (که ظاهراً وسیله خود او تهیه و تنظیم شده بود)، اجازه ضمنی قبلی از سفیر شوروی گرفته بود!

مصدق در یکی از سخنرانی‌های مجلس شورای ملی می‌گوید: «... این مقام شامخی که امروز دولت شوروی در عالم سیاست بدست آورده است تمامش مرهون دلیری نظامیان نیست بلکه قسمت مهم آن مربوط به توجهات عمومی و افکار جهان است. یک روز در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر در حکم مسجد شده بود. امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده ولی معلوم نیست که سفارت آن دولت هم حکم مسجد میشود یا نمی‌شود... دولت انگلیس دانست که باید با آزادی‌خواهان همراهی کند تا مرتجعین جیره‌خوار بانک استقراضی روسیه از بین بروند. این بود که برای پیشرفت سیاست خود علم مشروطیت را بلند کرد...» (گذشته چراغ راه آینده، صفحه ۱۹۹).

چنانکه گفته شد با ورود هیئت نفتی روسیه شوروی به تهران به ریاست

«کافتارادزه» حزب توده و جمعیت های وابسته به آن در خیابانهای تهران به راه افتاد و خواهان واگذاری امتیاز نفت شمال به دولت سوسیالیستی روسیه شدند. «کافتارادزه»، در سوم آبان ماه ۱۳۲۳ یک مصاحبه مطبوعاتی، ترتیب داد و پس از شرح مفصلی درباره فواید امتیازی که دولت شوروی تقاضا کرده بود، به مدیران جرأید گفت: « اکنون معلوم شده که دولت ایران تصمیم گرفته است مطالعه واگذاری امتیاز نفت شمال را به پایان جنگ موکول سازد».

محمد ساعد نخست وزیر وقت چهار روز بعد مصاحبه ای با روزنامه نگاران به عمل آورد و اظهار داشت عنوان آمدن هیئت شوروی به ایران برای مذاکره درباره نفت خوریان بود نه برای نفت شمال و لذا پس از آمدن «کافتارادزه» و عنوان این که نفت شمال را می خواهند به اطلاع ایشان رساندیم که هیئت دولت تصمیم گرفته تا پایان جنگ هیچ امتیازی داده نشود.

حزب توده و گروههای وابسته به آن، در مخالفت با این تصمیم دولت و به طرفداری از اعطای امتیاز نفت به روسها، راه پیمایی های متعددی در پایتخت به راه انداخت و ضمن خائن شمردن دولت، خواهان تغییر آن شد. پس از چند هفته تظاهرات له و علیه دادن امتیاز نفت به روسها، دکتر مصدق طرحی با قید دو فوریت به تصویب مجلس رساند که به موجب آن هیچ نخست وزیر، وزیر، کفیل و معاون وزارتخانه نمی تواند درباره امتیاز نفت با نمایندگان رسمی و غیررسمی کشورهای همسایه و غیر مجاور وارد مذاکراتی شود که اثر قانونی داشته باشد. ماده دوم آن اجازه می داد که برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن خود را استخراج و اداره می کند مذاکره نمایند. در ماده سوم و چهارم این طرح مجازاتی برای متخلفین منظور کرده بود. (پنجاه سال نفت - منبع بالا - صفحه ۵۶-۳۵۵)

مصدق در دفاع از طرح پیشنهادی خود گفت: «... دولت اتحاد جماهیر شوروی به نفت احتیاج دارد و دولت ایران هم در عالم مجاورت نباید نفت خود را با دیگران معامله کند. من تصور می کنم در این مجلس چنین پیشنهادی بگذرد، یعنی دولت ایران متعهد شود که در مدت معلوم در قرارداد مازاد نفت شمال را به نرخ متوسط بین المللی که در هر سال تعیین می شود بدولت شوروی بفروشد. برای استخراج نفت

شمال هم، یا شرکت سهامی بین‌المللی که برای اتباع ایران و سایر دول سهمی در آن معلوم کنند و یا شرکت سهامی مختلط ایرانی که اسهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند، تشکیل شود.

(... دولت شوروی که سرمایه‌ای نیاورده و زحمتی تحمل ننموده تا مدت قرارداد از نفت ایران استفاده و رفع احتیاج می‌کنند...) (روزنامه مهر ایران شماره ۷۷۵ مورخ ۲۳/۸/۸ به نقل از، گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۱۹۹)
۲۲- در روزنامه‌های آن روز طرح ممنوعیت واگذاری امتیاز نفت دکتر مصدق با آب و تاب مفصل منعکس شد و در برخی از آنها آمده بود که پیشنهاد مزبور وسیله یکی دو تن از نمایندگان وابسته به جناح راست تهیه شده و برای این که بدون مخالفت از مجلس بگذرد چندین دست گشته و سرانجام توسط دکتر مصدق به مجلس پیشنهاد گردیده است. معلوم نیست که شایعات مزبور تا چه اندازه درست است، ولی اکنون که بسیاری از یادداشت‌ها و خاطرات دیگران درباره حوادث آن روز منتشر شده شاید بهتر بتوان درباره پیشنهاد سه ماده‌ای دکتر مصدق در آن روزها قضاوت کرد.

ایرج اسکندری یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که در عین حال نسبت نزدیکی با دکتر مصدق داشت در خاطرات خود می‌نویسد: (مصدق به من گفت) «از تو می‌خواهم اگر (روس‌ها) موافق باشند من در مجلس نطق کنم و ضمن بیان آن پیشنهاد نمایم که امتیاز نفت نباشد، ولی پیشنهاد فروش باشد. گفتم من ارتباطی ندارم و مامور شوروی نیستم. مصدق گفت تو حالا برو به آنها بگو منتظر جواب تو هستم.

من به سفارت شوروی تلفن کردم و گفتم مطلب مهمی است که می‌خواهم صحبت کنم. گفتند به سفارت بیایید، من به آنجا رفتم و به علی اف گفتم دکتر مصدق صحبتی راجع به نفت با من کرده است. او هم رفت به سفیر گفت و سفیر آمد که گفتم دکتر مصدق می‌گوید مخالفتی با فروش نفت به شوروی یا قرارداد تجارتي ندارد، و مطالب او را دقیقاً یادآور شدم و اظهار داشتم که دکتر مصدق می‌خواهد فردا در مجلس چنین پیشنهادی را بدهد، عقیده شما چیست. گفت همین جا بنشینید تا بروم و جواب بیاورم.

رفت تا از مسکو بپرسد نیم ساعت طول کشید تا برگشت. گفت بگوئید پیشنهادشان را بدهند

((... فردا دکتر مصدق پیشنهاد سه ماده‌ای خود را داد. البته با حرفی که زده بود تطبیق نمی‌کرد... فراکسیون حزب توده به این ماده رای نداد. من هم اساساً رای ندادم و ما را جزو مخالفین حساب کردند بعدها روزنامه پراودا مطلبی علیه پیشنهاد مصدق نوشته بود که به دنبال آن مصدق نامه‌ای به سفارت شوروی نوشت و یادآور شد که وسیله یکی از کسانی که شما می‌شناسید پیغام دادم، خیال می‌کنم سوءتفاهم شده باشد... در حقیقت دکتر مصدق در پیشنهادی که به مجلس داد یک قدری بما نارو زده بود، یعنی آنچه را که قرار بود پیشنهاد کند، نبود.))

(ایران در عصر پهلوی - مصطفی الموتی، جلد ششم - ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۹-۴۰)

از مطالب فوق معلوم می‌شود که: الف - محمد مصدق نماینده اول تهران و کسی که به وطن دوستی و هواداری از قانون و حفظ بی‌طرفی زبانزد مردم شده بود، برای پیشنهاد یک طرح به اصطلاح ملی، به مجلس شورا، نخست با سفارت شوروی تماس می‌گیرد و از آنها کسب تکلیف می‌کند!

ب- واسطه بین وی و سفارت شوروی یکی از سران حزب توده وابسته به مسکو است که خویشاوند نزدیک و مورد اعتماد مصدق می‌باشد (ایرج اسکندری)

ج- پس از موافقت مسکو به این که مصدق می‌تواند پیشنهاد فروش نفت به همسایه شمالی را بدهد، مصدق طرحی را که قبلاً تهیه کرده، در مجلس با قید دو فوریت به تصویب می‌رساند که بیشتر به سود انگلیس و همسایه جنوبی است. زیرا انگلیس‌ها با داشتن امتیاز نفت جنوب، خیالشان راحت می‌شود که در آینده هیچ یک از نخست‌وزیران و وزراء و معاونان آنها حق ندارند دوباره واگذاری امتیاز نفت با شوروی‌ها وارد مذاکره شود و چنانچه چنین اقدامی به عمل آید، مجازات سختی در انتظار عاملان و مباشران آن خواهد بود.

بنابراین شایعه‌ای که آن روزها در محافل مطبوعاتی انتشار یافت مبنی بر این که پیش‌نویس اولیه طرح مصدق ابتدا وسیله دکتر طاهری نماینده یزد و

همدست سیدضیاءالدین طباطبایی تهیه شده و بعد دست به دست گشته و سرانجام توسط یک عنصر ملی به مجلس پیشنهاد شده که هرگونه شائبه مواضعه را از بین ببرد، چندان بی پایه هم نبوده است.

د- پیام شفاهی مصدق وسیله ایرج اسکندری به سفارت روس و کسب اجازه قبلی از روسها برای عرضه طرح جدید به مجلس شورای ملی، با پیشنهاد سه ماده ای او تطبیق نمی کرده و به همین رو فراکسیون حزب توده به آن رای نمی دهد و ایرج اسکندری تایید می کند که مصدق به آنها نارو زده است. معمولا فریب دادن روس ها به نفع انگلیس ها بود ولو این که قصد سودرسانی به آنها در میان نبوده باشد هر داور منصفی با مطالعه قانون منع مذاکرات درباره نفت، در می یابد که تصویب چنین طرحی، به ویژه پس از آمدن «کافتارادزه» معاون وزیر خارجه شوروی به ایران و مصاحبه جنجال برانگیز او و درواقع قهر سیاسی اش از ایران، به سود غرب یعنی انگلستان و امریکا بوده است.

ه - پیشنهاد مصدق، برخلاف تصور حماسه سرایان و پیروان مجذوب او، موضوع تازه ای نبود. محمد ساعد نخست وزیر وقت در ۲۷ مهرماه ۱۳۲۳. در مجلس شورای ملی رسماً اعلام کرد که: «دولت در تاریخ یازدهم شهریور ۱۳۲۳ تصمیم گرفت که قبل از روشن شدن وضع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعه اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی باشد».

درواقع تصمیم فوق چهار روز پیش از تلکراف مورخ ۱۵ شهریور مجید آهی سفیر ایران در مسکو مبنی براین که هیئتی برای مذاکره راجع به نفت خوریان از طرف دولت شوروی به تهران خواهد آمد، گرفته شد. پیشنهاد مصدق درست سه ماه بعد از این تصمیم می باشد، یعنی مصدق در جلسه یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ طرح خود را عرضه کرد.

و- دولت ساعد هزینه سنگینی پرداخت برای این که جواب رد به تقاضای اعطای امتیاز نفت داده بود. به این معنا که نخست وزیر زیر کوبنده ترین حملات روزنامه پرودا و رادیو مسکو و ایادی آنها در ایران یعنی حزب توده و جمعیت های وابسته به آن قرار گرفت و ناگزیر کناره گیری کرد. ساعد حاضر شد مقام و حیثیت

شخصی خود را فدای حفظ استقلال کشورش کند، این همان ساعدی است که پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت پیشنهاد روسها را برای این که رئیس‌جمهور شود رد کرده بود!

« فشار سیاسی دولت شوروی از خارج و فشار حزب توده و جبهه آزادی از داخل، و امکان بحرانی‌تر شدن اوضاع کشور و عمیق‌تر شدن اختلاف نظر سیاسی بین متفقین، ساعد را مجبور به استعفا کرد» (گذشته چراغ راه آینده، صفحه ۲۰۷)

ز- پس از کناره‌گیری ساعد، اکثریت مجلس به نخست‌وزیری مصدق اظهار تمایل کرد، «ولی دکتر مصدق طی دو نامه به مجلس و شاه اطلاع داد که مقام نخست‌وزیری را به شرطی قبول می‌کند که امکان بازگشت وی به مجلس در صورت استعفا از نخست‌وزیری تضمین شود» (همانجا- همان صفحه)

شرط دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی بود و لذا مورد موافقت مجلس قرار نگرفت. در عوض مصدق دست و پا کرد و خواهرزاده خود سهام‌السلطان بیات را که دارای شعوری متوسط و بکلی فارغ از سیاست‌های نفتی بود، به نخست‌وزیری رساند. دولت بیات هم نظر دولت ساعد را دائر بر عدم اعطای امتیاز به خارجیان تا پایان جنگ مورد تایید قرار داد. در همین دولت بود که مصدق پیشنهاد چهار ماده‌ای خود را به مجلس تقدیم کرد و مورد تصویب قرار گرفت، یعنی دولتی که خواهرزاده‌اش تشکیل داده بود!

۲۳- با در نظر گرفتن این که هم تصویب‌نامه دولت ساعد و هم پیشنهاد چهار ماده‌ای مصدق، با سیاست نفتی «بیات» هم‌خوانی داشت، شاید بتوان پذیرفت که طرح چهار ماده‌ای مصدق چیزی جز ادامه سیاست دولت ساعد نبود. حالا چرا ساعد بواسطه اعمال همان سیاست «خائن» و «مزدور» و «عامل اجرای سیاست استعماری» و دهها القاب و عنوان‌های تذلیلی قرار می‌گیرد، و دکتر مصدق با قانونی کردن همان نظرات ساعد، محبوب، وطن‌پرست، خادم به کشور می‌گردد، معضلی است که هنوز برای شیدایان مصدق حل نشده است.

شاید نامه خصوصی مصدق به سفیر شوروی، مانند پیام خصوصی وی توسط ایرج اسکندری بتواند ذهن برخی از عاشقان مصدق را به مسائل پشت پرده آشنا تر

سازد. بدوا باید گفت که این نامه را مصدق هنگامی فرستاد که روزنامه پرودا و ارگان‌های وابسته به گروه چپ طرح او را مورد انتقاد قرار داده بودند. درباره پیشنهاد مصدق نویسنده کتاب گذشته چراغ راه آینده می‌گوید:

«هیچکس ادعا نکرد که دکتر مصدق به دستور و یا توصیه مقامات سیاسی انگلیسی و امریکایی این طرح را به مجلس آورد، آنچه گفته شد این بود که ارتجاع از وجهه ملی وی سوءاستفاده کرد». (همانجا - صفحه ۲۰۹)

۲۴- متن نامه دکتر مصدق به سفیر شوروی در ایران، که درست سه ماه و یازده روز پس از تصویب پیشنهاد چهار ماده‌ای او در مجلس نوشته شده است، به شرح زیر است:

۲۲ اسفند ۱۳۲۳

جناب آقای ماکسیموف سفیرکبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی

پیغام جنابعالی توسط یکی از هموطنان به اینجانب رسید... از لحاظ سمتی که در ایران دارید و احترام دولت متبوع شما اجازه می‌خواهم که از تاخیر عرض جواب ... کتبا توضیحاتی عرض کنم.

... راجع به نفت شمال که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دل‌تنگی مامورین اتحاد جماهیر شوروی گردید و حتی رادیو مسکو اسناداتی به اینجانب داد که استحقاق آن را ندارم... خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان امریکایی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند، و فرصتی بدست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکتهای امریکایی بیان نمایم. وقتی که مباحثه بین جناب ایشان و کابینه ساعد علنی شد بسیار متأسف شدم از این که به دوستی ایران و شوروی که برای ایرانیان عوضی ندارد خلیی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رویه قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است بکاهد و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود... اطلاع داشتم که می‌خواهند قانونی از مجلس

بگذرانند که هرگونه مذاکره در موضوع نفت ایران تا مدتی بعد از جنگ موقوف و ممنوع باشد و تشخیص من این بود که مبتکرین این فکر می‌خواهند باب مذاکره را مسدود کنند در قبال این زمینه بنظرم رسید از یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت نظریات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم... در ضمن نطق خود طرحی که در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی بر افکار عمومی ایران است و نظریات شما هر دو را قایلین کند تهیه نمودم.

جناب آقای سفیر... چنانچه در مجلس علنا اظهار داشتم گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده روزگار ایران تباه شده است!» (کتاب موازنه منفی، حسین کی استوان مدیر روزنامه مظفر و کارمند وزارت دارایی، جلد اول، صفحه‌های ۲۴۵-۲۴۱؛ گذشته چراغ آینده.. منبع بالا صفحه ۲۱۲-۲۱۰)

از نامه خصوصی مصدق به سفیر اتحاد جماهیر شوروی، صرفنظر از تعارفات و مجامله‌ها، چند نکته بسیار مهم قابل درک است:

الف- دکتر مصدق اذعان دارد به این که پیش از تسلیم طرح خود به مجلس عده‌ای از نمایندگان قصد داشته‌اند قانونی از مجلس بگذرانند که هرگونه مذاکره درباره امتیاز نفت تا خاتمه جنگ ممنوع باشد. این اقرار صریح مصدق، شایعه‌ای را که در بالا اشاره کردیم قوت می‌بخشد، شایعه اشاره شده این بود که طرح مصدق قبلا از طرف عوامل وابسته به سیاست انگلیس و امریکا به ویژه شرکت نفت جنوب تهیه گردیده و پس از چند دست گردیدن، توسط و با دست مصدق به مجلس داده شد تا از محبوبیت وی در تصویب فوری آن استفاده شود. چنانکه پیش از این اشاره شد، چند روزنامه در همان روزها نوشتند که طرح سه ماده‌ای مصدق به وسیله وکلای یزد تهیه شده بود.

ب - مصدق می‌نویسد: « هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده روزگار ایران تباه شده است»

مصادیق تاریخی خلاف این حرف را ثابت می‌کند. یعنی هر وقت شوروی‌ها در صحنه سیاست ایران ظاهر شده‌اند روزگار ما سیاه شده است. مثلا: ۱- در آغاز

انقلاب روسیه ترویانوسکی (Trouyanousky) یکی از انقلابیون دو آتشه اظهار داشت: «اولین ملتی که شوروی باید تسخیر کند ایران است... ایران باید از آن ما باشد، ایران باید به انقلاب تعلق داشته باشد» (تاریخ شرکت نفت انگلیس و ایران - نوشته R.W. Ferrier صفحه ۳۸۹)

دوم - پیاده شدن قوای سرخ به انزلی و تسخیر رشت و بیشتر نواحی گیلان در ماههای بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

سوم- تقویت و تجهیز میرزا کوچک خان جنگلی برای جنگ علیه دولت مرکزی ایران و تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان

چهارم- اعزام مهاجران قفقازی عضو حزب کمونیست مانند حیدرخان عمواقلی (حیدر بمبی) تروریست معروف و دوست صمیمی لنین و احسان‌الله خان و دکتر حشمت و غیره برای اشاعه مرام کمونیستی در ایران.

پنجم- علم کردن شیخ محمد خیابانی و برخی از بلشویک‌مآب‌ها مانند دکتر جاوید و سیدجعفر پیشه‌وری و تسخیر شهر تبریز و بیرون راندن تمام روسای ادارات، و تبدیل نام آذربایجان به «آزادستان» و چاپ این کلمه نامانوس بالای کاغذهای اداری تا سرانجام مشیرالدوله نخست‌وزیر، مخبرالسلطنه هدایت را به حکومت (استانداری) آذربایجان فرستاد و با این که قیامی‌های بلشویک او را به استانداری راه ندادند، و او ناگزیر شد به نظامیه (محل پادگان قوای نظامی در باغ شمال) برود، مخبرالسلطنه توانست بالشویک‌های آزادستان را متلاشی کند و شیخ محمد خیابانی وابسته به شوروی‌ها در زدوخورد با نیروی نظامی کشته شد و یا به گفته دکتر مامور معاینه او، خودکشی کرد.

ششم- حمله ناجوانمردانه شوروی به ایران با همکاری انگلیس‌ها در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی و تصرف تمام استانهای شمال و حتی تهران، اشغال کارخانه‌ها و حمل خواربار محصول استانهای تصرف شده به شوروی، استفاده از راه آهن ایران برای حمل تجهیزات نظامی و اسلحه به کشور خود و صدمات و آسیب‌های فراوانی که از این طریق به اقتصاد مملکت وارد کردند. اشغال ایران نقض کامل حقوق بین‌المللی و برخلاف اصل سیاست بی‌طرفی محسوب می‌شد.

هفتم- تاسیس و به راه اندازی حزب کمونیست در ایران و تشویق کارگران و کشاورزان به گردنکشی و عصیان علیه مالکین و کارخانه داران و تقویت تظاهرات ضد دولتی این حزب و عوامل وابسته به آن برای اخذ امتیازات گوناگون و هم چنین تضعیف و بدنام ساختن دولت های وقت که از سر میهن دوستی واقعی به تمایلات جابرانه شوروی ها نداشتند.

هشتم- تقاضای اخذ امتیاز نفت شمال با حمایت سربازان اشغالگر خودشان و قوای مسلح آنها در ایران و حمله به دولتهایی که حاضر نمی شدند امتیازات بی وجهی به همسایه زورگو بدهند.

نهم - ایجاد یک حکومت پوشالی خودمختار در آذربایجان به ریاست سیدجعفر پیشه وری (که به زور ارتش روس از تبریز به نمایندگی دوره چهاردهم انتخاب شد و به تهران رفت، ولی مجلس اعتبارنامه او را رد کرد) و افرادی مانند غلام یحیی مهاجر قفقازی و سلام الله جاوید، شبستری و غیره که یک سال تمام در منطقه زیر تصرف روس ها هرچه خواستند از کشتن و غارت و به زندان انداختن مردم و مصادره اموال، به عمل آوردند و روزگار را بر مردم سیاه کردند.

بنابراین برخلاف اظهارات مصدق، این غیاب شوروی از صحنه ایران نبود که روزگار ما را تباه می کرد، بلکه حضور این همسایه زورمند و زورگو بود که دنیا را بر ما تیره و تار می ساخت.

آیا واقعا مصدق این وقایع را نمی دانست یا این که می فهمید ولی تجاهل می کرد؟ در هر دو صورت برداشت او از عمل شوروی ها در ایران، با واقعیت ها منطبق نبود.

۲۵- در فضای آکنده از طنین طبل های میان قهی جبهه ملی ها و مسابقه کسب شهرت و بالابردن وجاهت ملی، اگر کسی پیدا می شد که به خود جرئت می داد و اظهاراتی، نه به حمایت لایحه گس- گلشایان، بلکه صرفا توصیه می کرد که آن را بیشتر مورد بررسی و مطالعه قراردهند، طوفانی از خشم کارشناسان خلق الساعه نفتی را پدید می آورد که موجب استغفار می گردید چنین فرد یا افرادی که احیانا شهامت گفتن حقیقت را، ولو به شکل غیرمستقیم، پیدا می کردند، از دید روزنامه های وابسته به

جبهه ملی به خیانت متهم می شدند و حال آنکه حقیقت امر این است که لایحه قرارداد مزبور، قبلاً در دو کمیسیون دارائی و بازرگانی مجلس به تصویب رسیده و ۳۶ نفر از اعضای دو کمیسیون یاد شده به قرارداد الحاقی، رای مثبت داده بودند از جمله جواد گنجه‌ای و سرتیپ‌زاده نایب رئیس کمیسیون مخصوص نفت، در کمیسیون بازرگانی دارایی آن را مورد تایید قرار داده بودند از غرائب آن که خود حائری زاده که این همه سنگ ملی شدن نفت را به سینه می زد، در کمیسیون دارایی رای مثبت به قرارداد الحاقی داده بود. (خاطرات گلشایان - جلد دوم - صفحه ۸۷۳-۸۷۱)

درواقع نمایندگان اغلب دو دوزه بازی می کردند مانند حائری زاده که در کمیسیون موافق بود و در جلسه علنی از مخالفین سرسخت لایحه گردید به طوری که به گفته گلشایان: «حتی حاضر شد به اتفاق حسین مکی و دکتر بقایی اقدام به کشتن من و ساعد نماید.» (همانجا - صفحه ۸۷۱)

۲۶- غلبه احساسات خام و لجام گسیخته آن چنان شایع بود که نمایندگانی که باید مدافع قانون و حامی مردم باشند به جانپان و تبهکاران تبدیل شده و درست بر ضد آنچه برای آن تربیت شده و یا باید می شدند، رفتار می کردند. از جمله نمایندگانی که دو دوزه بازی کرد سیدعلی بهبهانی، از خانواده‌های سرشناس روحانیت است. او نیز قبلاً در کمیسیون بازرگانی و پیشه و هنر رای موافق در رسیدگی به لایحه داده بود، ولی در جلسه علنی فریاد زد: «من حاضر نیستم درباره قرارداد الحاقی صحبت کنم» (همانجا - صفحه ۸۷۳)

۲۷- گلشایان توطئه قتل رزم آرا را تلویحاً به سیدابوالقاسم کاشانی نسبت می دهد و می نویسد:

«در آخرین جلسه جبهه ملی که در منزل دکتر مصدق تشکیل گردیده بود، کاشانی سربسته اظهار داشته بود به نام خداوند متعال همین روزها دریچه امید گشوده خواهد شد» (همانجا - صفحه ۸۹۷)

روز شانزدهم اسفندماه ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی به ریاست محمد مصدق تشکیل شده و طبق معمول به کار خود ادامه می داد که: «ناگهان کشاورز صدر سراسیمه وارد کمیسیون شد و آهسته به گوش دکتر مصدق

مطلبی گفت، مصدق با صدای بلند گفت می‌خواست آن نطق را نکند، بعد خسرو قشقایی وارد اتاق کمیسیون شد و گفت الان رزم‌آرا در مسجد شاه مورد حمله واقع و کشته شده مصدق گفت به ما هیچ مربوط نیست از سر جای خود تکان نخورید تا تکلیف رای درباره ملی شدن نفت معلوم شود. ما به این کارها کاری نداریم و وظیفه ما امروز دادن رای درباره ملی شدن نفت است» (همانجا - صفحه ۸۹۴)

واقعا چنین اظهاراتی از طرف یک فردی که سالها به قول خودش در رشته حقوق در مرکز اروپا درس خوانده و درجه دکتری دارد موجب تحیر و شگفتی است. نخست‌وزیری بدون هیچ‌گونه قدرت حق دفاع از جان خویش و به ضرب گلوله نجاری کشته شده است. این شخص به تمایل و رای اکثریت مجلسی که دکتر مصدق هم عضو آن است، به مقام نخست‌وزیری رسیده، درست همان‌گونه که محمد مصدق با رای همین مجلس به ریاست کمیسیون مخصوص نفت رسیده است. مادام که مجلس شورای ملی آن روز رای اعتماد خود را پس نگیرد، رزم‌آرا نخست‌وزیر است و مصدق رئیس کمیسیون نفت.

از دیدگاه قانون رزم‌آرا همان قدر حق زیستن و ابراز عقاید خود را دارد که مصدق، زیرا به موجب منطوق مدلول قانون اساسی، کلیه آحاد مملکت متساوی الحقوق هستند. اصل برائت هم تایید می‌کند که تمام مردم بیگناه هستند، مگر آن که خلاف آن ثابت شود. اساسا نخست‌وزیر نه، بلکه تصور کنید یکی از نمایندگان مجلس در گروه اکثریت، به این شکل نامطلوب کشته می‌شد. آیا حق نبود مصدق و یارانش در کمیسیون مزبور، جلسه را به احترام روح یک انسانی که سالهایی از عمر خود را صرف امنیت کشور کرده، مذاکرات را موقتا تعطیل و آن را به روز بعد بیاندازند؟

آیا تمام مردان سیاسی کشورهایی که دم از قانون و عدالت و انصاف می‌زنند، با مخالفین خود چنین می‌کنند؟

واقعا که تدنی اخلاق آن دوره و انحطاط جوانمردی آن روز در میان سران و نخبگان بحدی است که عقل حیرت می‌کند و حادثه زیر اوج آن را می‌نماید:
بعد از ظهر همان روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ که نخست‌وزیر ایران، رزم‌آرا، به دست

یک تروریست افراطی و متعصب کشته شد، از طرف وابستگان به جبهه ملی، تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان برپا شد که در آن دکتر مظفر بقایی استاد فلسفه و اخلاق دانشگاه تهران و نماینده مردم کرمان و حسین مکی نماینده دیگر مجلس شورای ملی، کشته شدن نخست‌وزیر را به مردم ایران تبریک گفتند!!

از آن تاریخ به بعد، بویژه از روزی که مصدق به آرزوی سالهای جوانی نایل آمد و زمامدار و ایران‌مدار گردید، ناسزایی گویی و دشنام به مخالفین نه تنها در روزنامه‌ها، که در رادیو دولتی، در سخنرایی‌های نمایندگان طرفدار دولت، در تظاهرات خیابانی و نوشته‌های وزیران کابینه مصدق، شدت بیشتری یافت.

وظیفه رادیوی دولتی تبدیل شد به مدیحه‌سرایی و خواندن طومارهای ساختگی از پایتخت و شهرستانها در حمایت از «مصدق کبیر» «پیشوای ملت»، «قهرمان بزرگ» «دشمن شکن» «خستگی‌ناپذیر» و عناوینی از این نوع.

ناسزاگویی رادیو تنها شامل نمایندگان و روزنامه‌نگاران مخالف نبود، بلکه شرکت نفت و دولت انگلیس را نیز در بر می‌گرفت. ایران آغاز دهه ۱۹۵۰ شبیه به آلمان نازی دهه ۱۹۳۰ شده بود با این تفاوت که اگر در آلمان یک «گویلز» وجود داشت، در زمامداری مصدق، تعداد دروغ‌پردازان بزرگ کم نبود که در تکریم و تعظیم «پیشوا» داد سخن می‌دادند.

می‌گویند برخی از صاحب‌دلان خیراندیش به مصدق مراجعه کردند که خوب نیست رادیو دولتی فحش و ناسزا به یک دولت یا شرکت خارجی نثار کند. مصدق در جواب گفت فحش که ما می‌دهیم حق داریم و اضافه کرد: «دیروز سفیرشان آمد نزد من، صریح به او گفتم تمام عواید نفت مال ماست، فردا هم به سفیر امریکا همین مطلب را خواهم گفت». (منبع بالا صفحه ۹۰۹-۹۰۸)

۲۸- مصدق نمی‌توانست تساهل دیپلماسی داشته و نظر مخالفین را در مجلس، روزنامه‌ها و احزاب تحمل کند. به همین رو حتی سناتورهای غیرموافق را که در مورد کارهایش توضیح می‌خواستند، تهدید می‌کرد. مثلا در موقع اخذ رای اعتماد، خطاب به سناتور ابراهیم خواجه‌نوری گفت: «من تقاضای رای اعتماد دارم اگر شما جرئت دارید مخالفت کنید ملت ایران پشتیبان من است و تا آخرین نفس

دست بردار نیستم» (همانجا - صفحه ۹۱۸)

از ملت ایران مورد ادعای مصدق، در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچ خبری نبود. کاشانی و تمام طرفداران و مریدانش از او بریده بودند. مکی و بقایی و حائری زاده و عبدالقدیر آزاد، رسماً او را مستبد و خودکامه می خواندند. حتی حسین فاطمی سخنگوی دولت، معاون و وزیر خارجه اش پیش از آن که خانه «پیشوا» به توپ بسته شود، تحت عنوان نگران بودن همسرش، از خانه او گریخت. کریم سنجابی مشاور حقوقی وی و قاضی ایران در دادگاه لاهه و دبیر حزب ایران و رهبر جبهه ملی سالهای بعد، پیش از آن که خانه «قهرمان کبیر» مورد حمله قرار گیرد، ناپدید شد و تا یک سال از او خبری نبود.

چند تن از وزیرانش که تا حمله به منزلش با وی بودند، راه فرار را به او نشان دادند و خود در معیت «رهبر» از راه نردبان و دیوار به خانه همسایه فرار کردند. در تمام این حوادث، ملتی که وی با آن سناتورها، نمایندگان و روزنامه‌های مخالف را تهدید می کرد، کوچکترین حرکتی نکرد. مصدق مانند تمام خودکامگان جهان، در روز واقعه تنها مانده بود!

۲۹- مصدق و یارانش، برخلاف آنچه روزنامه‌های دولتی ادعا می کردند، در سازمان ملل نیویورک پیروزی بدست نیاوردند. با تمام شکوه و شکایتی که همراهان مصدق، به خصوص شخص او، از مظالم شرکت نفت و انتخابات دوره رضاشاه و مکره بودن قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) به راه انداختند، سازمان ملل متحد هیچ نوع حرکت و یا اشاره‌ای که دال بر صحت و تایید بیانات هیئت اعزامی ایران باشد، از خود بروز نداد، و تنها به پیشنهاد فرانسه قرار شد تا وقتی دیوان داوری لاهه رای خود را صادر نکند، مساله شکایت ایران مسکوت گذاشته شود. همین و بس.

۳۰- وزیر خارجه امریکا دین آچسن و معاون وی جرج مک گی از موضع ایران، تا آنجا که مقدور بود، دفاع کردند، ولی معضل نفت همچنان حل نشده باقی ماند. هر یک از راه حل‌های امریکا با واکنش منفی مصدق نقش بر آب می شد.

۳۱- مصدق همواره می کوشید که قرارداد نفتی ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) را یک قرارداد ننگین و خفت بار معرفی کند و به همین رو نیز مباشرین و امضاکنندگان

آن را در هر درجه و مقام و خائن به کشور می‌نامید. از دید مصدق، امتیازنامه داری که در زمان مظفرالدین‌شاه امضاء شده بود، به قرارداد ۱۳۱۲ ارجحیت داشت. ایراد مهمی که مصدق (و یاران جبهه ملی‌اش به تبع او) به قرارداد ۱۳۱۲ می‌گرفت این بود که مدت امتیاز داری (در قرارداد ۱۹۳۳) شصت سال تمدید گردیده و این عمل به زیان ایران بود.

مصدق می‌گفت چنانچه امتیازنامه داری در زمان رضاشاه لغو نمی‌گردید، مدت امتیاز مزبور در سال ۱۹۶۳ به پایان می‌رسید و در انقضای مدت تمام وسایل تولید و تجهیزات لوله‌کشی و تاسیسات پالایشگاه با کلیه ابنیه و ساختمانها بلاعوض و رایگان به ملکیت ایران در می‌آمد.

متأسفانه استدلال مزبور از لحاظ تمدید شصت ساله نادرست و خطا است. زیرا اولاً امتیازنامه داری در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) به هیچ‌وجه به شکلی که مصدق و هواداران مجذوبش ادعا می‌کردند تمدید نشده بود، بلکه طبق مواد مندرج در قرارداد ۱۹۳۳، دولت ایران حق داشت که در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲ خورشیدی) که مدت امتیازنامه داری به سر می‌رسید، نسبت به تمدید سی سال دوم نظر قطعی خود را اظهار نماید. کجای این شرط نشان می‌دهد که قرارداد شصت سال تمدید شده است؟ مدت امتیازنامه داری در سال ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی) به پایان می‌رسید. طبق قرارداد تجدیدنظر شده سال ۱۳۱۲ در پایان مدت امتیاز یعنی سال ۱۳۴۲، در صورتی که دولت ایران موافقت می‌کرد، سی سال دیگر تمدید می‌گردید!

چنانچه قرارداد اصلاحی یا الحاقی گس- گلشاییان که پیش از شدت گرفتن جو احساسات عده‌ای از نمایندگان آن را مورد تأیید قرار داده بودند، از تصویب می‌گذشت، به مراتب بر لایحه ملی کردن نفت، به شکلی که در مجلس تصویب شد، برتری داشت. در دوره سه ساله هیاهوی ملی‌گرایی، عربستان سعودی، کویت و عراق که نفت خود را ملی نکرده بودند، درآمدهای هنگفتی به دست آوردند. ولی درآمد نفتی ما با آن همه داد و قال و رجزخوانی به صفر رسید. ناگفته پیداست که چنانچه دولت ایران بر مبنای اصل تنصیف سود (۵۰-۵۰) معضل نفت را حل می‌کرد، ملت ایران این همه زیان مالی متحمل نمی‌شد.

محمد ساعد و عباسقلی گلشایبان، عبدالحسین هژیر، حاجعلی رزم آرا، غلامحسین فروهر و دیگر همفکرانشان نه تنها در کار نفت مرتکب خبط و خطاهایی نگردیدند، بلکه کلیه مجاهدات و اقداماتشان در راستای استیفای حقوق ملت ایران بود. یادشان گرامی و نامشان در میانه گم مباد.

نباید تصور کرد که شخص مصدق و برخی از هم اندیشان و مشاورانش، از مضرات و عیوب طرح ملی کردن نفت که به پاره‌ای از آنها در این سه بخش گذشته اشاره شد، غافل بوده‌اند. از اسناد و مدارک موجود در پرونده دولتی نفت، در وزارت دارایی و نخست‌وزیری، چنین بر می‌آید که رئیس دولت وقت (رزم آرا) چه حضوری و شفاهی و چه بشکل کتبی، کمیسیون مخصوص نفت را در جریان مسائل امور نفتی قرار می‌داد، ولی فضای کمیسیون مزبور به گونه‌ای بود که آنچه مصدق و اعضای جبهه ملی می‌اندیشیدند و می‌گفتند وسیله یکی از اعضای طرفدار مصدق مخفیانه به روزنامه‌ها، بویژه باختر امروز و شاهد، داده می‌شد و بی‌درنگ جوسازی آغاز می‌گردید، به طوری که مخالفین جرئت اظهارنظر صریح و قطعی را نداشتند.

رئیس کمیسیون نفت، دکتر مصدق، شخصا چند سؤال کتبی از دولت راجع به ملی شدن کرده بود که رزم آرا پاسخ مستدل و مستند هر یک را پس از مشورت با کارشناسان، به صورت کتبی به کمیسیون فرستاد. متأسفانه هیچ یک از وزیران مصدق و سران و کارگردانان جبهه ملی و مجذوبین و شیفتگان مکتب غوغاسالاری کوچکترین اشاره‌ای به توضیحات مفصل و مشروح وزارت دارایی و دفتر نخست‌وزیری نکرده است. چنین به نظر می‌رسد که خود مصدق و یکی دو تن از همکاران نزدیکش در کمیسیون نفت، مایل نبودند اطلاعات مهمی که دولت به کمیسیون مزبور می‌داد، انتشار عام پیدا کند. این پنهان‌کاری و قلب واقعیت‌ها و ارائه آمارهای مخدوش و طومارهای قلابی در طول مدت زمامداری مصدق هم ادامه یافت و تنها مطالبی به رسانه‌های عمومی راه پیدا می‌کرد که از صافی دستگاه‌های دولتی گذر کرده بود و انتشار آنها در راستای تحریک احساسات مردم کوچه و بازار و برای تحکیم مبانی پایه‌های قدرت دولت، مفید تشخیص داده

می شد. به سخن دیگر نه تنها مردم عادی بلکه عده کثیری از نمایندگان مجلس و وزیران کابینه هم نمی دانستند که مثلا در طول مدت زمامداری مصدق مذاکرات نخست وزیر با «هریمن» فرستاده مخصوص رئیس جمهور آمریکا یا «مک گی» کارشناس نفتی و یا نمایندگان بانک صادرات و توسعه و یا دکتر شاخت اقتصاددان دوره نازی ها، بر محور چه مسائل و مطالبی دور می زد و چه موضوعاتی مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت. بایگانی وزارت خارجه ایران در زمان مصدق فاقد اسناد و مدارک صورت جلسات مربوط به این قبیل مذاکرات است، زیرا اساسا وزیر خارجه در هیچ یک از گفتگوهای سیاسی حضور نداشت و مصدق همیشه ترجیح می داد که در گفتگوهای با خارجیان تنها باشد که به موارد متعددی از آن در بخش های این کتاب اشاره شده و نیازی به بازگو کردن آن نیست. برنامه دولت مصدق شامل دو ماده بود:

۱- حل مساله نفت

۲- اصلاح قانون انتخابات نمایندگان مجلس و بدبختانه در هیچ یک از اینها کوچکترین توفیقی نداشت. ملی کردن نفت از بدو تاسیس حزب کمونیست ایران و پیش از روی کار آمدن رضاشاه، جزو اهداف و مرامنامه حزب مزبور بود. بیست و چهار سال پیش از تشکیل کمیسیون مخصوص نفت به ریاست مصدق نیز دومین کنگره حزب کمونیست ایران طی قطعنامه خود خواهان لغو امتیاز نفت و ضبط کلیه تاسیسات شرکت نفت انگلیس - ایران گردید. یکی از کارشناسان مسائل جنبش کمونیستی در ایران می نویسد: «دومین کنگره حزب کمونیست ایران که در ماه دسامبر ۱۹۲۷ (آذر و دی ۱۳۰۶) در ارومیه تشکیل شد طی قطعنامه ای که صادر کرد ضبط همه تاسیسات نفت انگلیس و ایران و الغای امتیازات خارجی را جزو هدفهایش اعلام نمود». (Zabih" Communist Movement in IRAN, p.58) به نقل از کتاب زندگی سیاسی دکتر مصدق، فواد روحانی، صفحه ۱۵۳).

متاسفانه این برنامه وسیله جبهه ملی و طرفداران لیبرالیست آنها انجام شد تا عوام را به دنبال خود به کوی و برزن بکشاند و شد آنچه نباید می شد. دریغ که زبان هنگفت آن به مردم از همه جا بی خبر تحمیل گردید.

ویرانگران ۳۲

پس از بررسی ویژه گی ها و عملکرد دکتر محمد مصدق که ۹ بخش این نوشتار را در بر گرفت ، جا دارد که با نگاهی بی غرض به دیروز متوجه شویم چه کسان دیگر باعث شدند تا آخوند بقدرت برسد .

در حقیقت جامعه ما ، یک جامعه آخوندی و اسلام زده است و خرافات مذهبی تا عمق وجود اشخاص ، چه تحصیلکرده و چه عامی را در بر گرفته است . نمونه های بسیاری را در همین شهر لس آنجلس میتوان نشان داد . استاد دانشگاهی به سر و سینه اش میزند و ظهور مهدی را خواهان است تا این حضرت !!! پس از ۱۲۰۰ سال از ته چاه در آمده و با کشتار ، دنیا را تبدیل به بهشت کند !!

در ایران دیروز ، با بینش و درایت رضا شاه بزرگ ، امیدی در دل ایران پرستان و عاشقان میهن زنده شد که : بزودی دست آخوند جماعت از سر ملت ما ، کوتاه خواهد شد ، ولی این امید خیلی زود تبدیل به یاس شد . پس از اینکه محمد رضا شاه به سلطنت رسیدند با اعتقاداتی که داشتند به آخوند ها پر و بال بسیاری دادند . بررسی سخنان و عملکرد ایشان در طی سالها زمامداری ، این حقیقت را روشن میسازد که ایشان ، به همراه مشتی راکاره سیاسی وابسته به دول خارجی و بسیاری از سران ارتش که قرآن بسر میگرفتند ، عرق میخوردند و بعد دهان خود را شسته و کُر داده و به نماز اقامه میکردند ، شرایط سقوط مملکت را پیش آوردند .

مسجد الاقصی بیت المقدس در ۲۰ مرداد ۱۳۴۸ ترسائی دچار آتش سوزی شد و سقف بزرگ ۵۴۰ متری این مزگت فرو ریخت . بلافاصله ، اردشیر زاهدی به شاه پیشنهاد کرد : برای نگهداری حقوق مسلمانان جهان یک کنفرانس اسلامی از سران کشورهای مسلمان جهان تشکیل شود . پیشنهاد مورد موافقت شاه قرار گرفت . در کنار این کار ، فردای روز حادثه ، وزیر دربار اعلام کرد : شاهنشاه و ملت ایران ! در جبران این حریق پیش قدم است و به سهم خویش هزینه تعمیر مسجد الاقصی را خواهد پرداخت . در اجرای این تصمیم حسابی به شماره ۷۷۰۰۰ در بانک ملی گشایش یافت و شاه در ظاهر ۱۰۰۰۰۰ تومان به آن واریز کرد .

نخستین کنفرانس اسلامی بنا به پیشنهاد شاه در شهر رباط پایتخت مراکش

تشکیل شد و شگفت آنکه در آن زمان روضه خان مسجد سبط آشتیان مشهد، یعنی سید علی خامنه ای که بعد ها به مقام رهبری امت اسلام رسید، از پیشنهاد اردشیر زاهدی و شاه سود جسته و هشتمین دوره این کنفرانس را با ریخت و پاش پول زیاد در تهران برگزار کرد. در کنفرانس اسلامی تهران، عصمت عبدالحمید، دبیر کل اتحادیه عرب، سه جزیره سوق الجیشی: تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی را جزو سرزمین امارات (کشوری که ۲۸ سال است شناخته شده) خواند و رئیس جمهور منتخب آخوند سید محمد خاتمی لال شده و گوئی از شهروندان امارات است، سکوت کرد و بعد ها در زمان روباه بنفش آخوند روحانی، این سه جزیره بدون سرو صدا به امارات داده شد.

از دیگر سخنرانان کنفرانس تهران، عزالدین عراقی دبیر کل کنفرانس اسلامی، از خلیج فارس، تنها با ذکر خلیج یاد کرد و باز کسی نبود تا پیشینه تاریخی خلیج فارس را برای ویران کنندگان سرزمینمان بگوید.

یاسر عرفات، سر دسته تروریست های عرب که چریکهایش در بقدرت رسیدن آخوند ها سهم بسزائی داشتند، جزو سران کشور های اسلامی وارد تهران شد و گوئی گونی با خودش پول بیرون برد.

نماینده صدام حسین، که هشت سال تمام ایران را مورد تک قرار داد و میلیونها ایرانی را بخاک و خون کشید، وارد تهران شد و مورد استقبال شاهانه ملایان قرار گرفت. میلیون ها دلار از دارائی مردم خرد گم کرده و تیره روز و اسلام زده ما، صرف ایاب و ذهاب و اقامت و چشم روشنی بردن، مشتی شکمباره و زنباره و تروریست عرب شد.

در بهمن ۱۳۵۱ ترسائی شاه چنین گفت: دین مقدس و مترقی اسلام!!!!!! است که تمام احکام و فصول و دستورات آسمانی آن که عبارت از عدل!!، انصاف!! و مواسات!! و مساوات!!!! میباشند، مشوق و موید این انقلاب بزرگ و تاریخی ماست! (منظور شاه انقلاب سفید است).

در عید مبعث سال ۱۳۵۲ ترسائی، شاه چنین گفت: کسانیکه به حقیقت دین مبین اسلام!!!! پی برده اند، خوب می فهمند که اصلاحات اخیر ما تا چه حد، به پیروی از حقایق اسلام صورت گرفته است.

ما به اتکاء نیروی معنوی و گرانبهای اسلام!!!! نه فقط مقام خود را در میان ملل جهان نگاه خواهیم داشت ، بلکه روز به روز با قدم های استوار بسوی سعادت‌مند شدن و درخشان تر شدن پیش خواهیم رفت (غدير سال ۱۳۴۲ ترسائی).

زمانیکه شاه تحصیل کرده ما که سالها در سوئیس به فراگیری علوم مشغول بود از اسلام خون ریز ، برده کش ، غارتگر و فاسد ، تصویری از برابری و مساوات و عدل و انصاف و رفاه و زندگی پاک و بی آلایش و.. کشیده و نشان مردم ما میدهد ، آیا غیر طبیعی است ، وقتی شیادی مثل روح اله خمینی ، نوید اسلام آزادی بخش می دهد ، مردم ما فریب نخورند . مردم خرد گم کرده ما ، سالها پیش از روح اله فریب خورده بودند . آیا نمی توان گفت : اگر مردم ما در چاه ویل اسلامی سقوط کردند با فشار و هل شاه و اطرافیان اسلام زده اش بود .

شاه در مرداد ۱۳۳۵ ترسائی چنین گفت : جامعه ای که ما باید آرزویش را داشته باشیم ، یک جامعه اخلاقی است که آنهم در سایه پیروی کامل از اصول اسلام به دست می آید!!!!!! و ما چقدر خوشبخت هستیم که ۳۵ سال است به آرزوی خود رسیده ایم و قدر آنرا نمی دانیم!!!!!! ایکاش گوینده چنین کلمات موهوم و دور از درایت و عقل زنده بود و خوشبختی مردم سرزمینش را تحت لوای اسلام آزادی بخش و.. میدید .

از افتخارات شاه اسلام پناه ! نصب لوحه ای در بارگاه علی تازی ! پس از صرف مخارج سر سام آور و باز سازی ایوان ، رواق ها و حرم و گنبد بارگاه دژخیم محمد علی است ، جای شکرش باقی است که شاه مثل ، شاه عباس ، خودش را سگ آستان علی شناسائی نکرد و نوشت : بنده درگاه علوی ، محمد رضا پهلوی . در لوحه مذکور اشعاری از شاعر تازی پرست ، صادق سرمد نیز نگاشته شده :

گر در حرمت آینه کاری کردم کاری نه سزای شهریاری کردم
تا جلوه حق ببینم در طلعت تو!!!! در پیش رخت آینه کاری کردم .

زمانیکه توسط شاه مملکت ، روایت و خوابهای عوام فریبانه گفته میشود ، آیا میتوان توقع بلوغ فکری ، یا بقول ادیب فرزانه کورش کلهر ، انقلاب عقلانی از مردم کوچه و بازار داشت . اشاره ام به خوابی است که شاه در دهه ۱۳۴۰ ترسائی دیده بود در راه امامزاده داوود به دره پرت میشوند و حضرت عباس با دستهای مبارکشان !!

ایشان را میگیرند. (ایکاش شاه ذکر میکرد، این خواب مربوط به زمانی است که هنوز دستهای حضرت عباس را قطع نکرده بودند، تا با طنز روزنامه توفیق مواجه نشوند) به غیر از شاه، مهره های کلیدی ارتش نیز در چنگ و غل و زنجیر اسلام مومیائی - مذهبی گرفتار بودند. افتخار برخی از آنها عضویت در لژ بزرگ اسلامی لندن بود. یکی از خائن ترین نزدیکان شاه ارتشید عباس قره باغی، رئیس ستاد بزرگ بود



وژنی که ارتش و کشور را به ملایان تسلیم نمود. قدر مسلم در بخش های بعدی به مذاکرات این وطن فروش در آخرین جلسه شورای فرماندهان ارتش در ۹ بهمن ۱۳۵۷ ترسائی اشاره خواهم کرد. در این بخش تنها به شرح حال مختصر او می پردازم تا خوانندگان این نوشتار به ماهیت کثیف و خائن این امیر ارتش پی ببرند.

عباس قره باغی، فرزند کریم قفقازی دلال، در سال ۱۲۹۷ ترسائی در تبریز و در خانواده ای فقیر چشم به جهان گشود. وقتی ۱۱ ساله شد، پدرش را از دست داد او از کلاس ۵ ابتدائی تا ۵ متوسطه هم کار میکرد و هم درس می خواند. در سال ۱۳۱۳ ترسائی، عباس قره باغی به دبیرستان نظام که به فرمان رضا شاه در مرکز استانها گشوده شده بود، وارد شد تا از امکانات دولتی نظیر: لباس، خوراک کتاب، نوشت افزار، و تحصیل رایگان بهره بگیرد و برای آینده خود شغلی دست و پا کند. در آن زمان ارتش ایران سازمان اطلاعاتی نداشت تا در باره پیشینه افراد تحقیق کند.

عباس قره باغی در سال ۱۳۱۵ وارد دانشکده افسری شده و با شاه فقید، ولیعهد محمد رضا پهلوی، همکلاس شد. او دوست دیگری بنام: حسین لاریجانی داشت که بعد ها نام فامیلش را عوض و بنام فر دوست خود را شناسائی نمود. حسین فر دوست نیز در ارتکاب خیانت به مملکت، چیزی کمتر از قره باغی نداشت. فر دوست مورد اعتماد شاه فقید بود و بوسیله او، قره باغی هم به شاه نزدیک شد.

حسین لاریجانی، معروف به فر دوست، فرزند سیف الله، نگهبان اسلحه خانه پادگان عباس آباد، در سال ۱۲۹۶ ترسائی چشم به جهان گشود. خانواده او هم مشکل مالی داشتند و پدر خانواده با رنج بسیار هزینه نگهداری زن و پنج فرزندش را تامین میکرد. او در کتاب خاطراتش (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، رویه ۲۳ از انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۰ تهران) به فقر خود در دبستان نظام و صدمه های روحی ناشی از آن اشاره می کند: زمانیکه به کلاس مخصوص ولیعهد وارد شدم، پائین ترین فرد از نظر موقعیت اجتماعی بودم. محصلین باید نهار خود را در مدرسه می خوردند. مادرم مقداری برنج در قابلمه من می ریخت و مخصوصا آنرا طوری می ریخت تا جلوه بیشتری داشته باشد

من قابلمه بدست ، پیاده به مدرسه میرفتم ، ولی سایر دانش آموزان با کالسکه و نوکر می آمدند . ظهر که میشد ، قابلمه های ۵ طبقه را برای آقا زاده ها به سالن غذا خوری می آوردند . استوارها و درجه داران مدرسه ، همیشه مرا مسخره میکردند و می گفتند : ببینیم ، امروز چی آوردی !!! این مسائل از همان زمان یک حالت خود کوچک بینی در من ایجاد کرد . آرام و متواضع به نظر میرسیدم و این مسئله باعث شد تا مورد توجه رضا خان و ولیعهد قرار بگیرم .

دو سه ماه از ورودم به مدرسه نظام نگذشته بود که سر لشگر موثق نخجوان که رئیس مدرسه نظام بود به دستور رضا خان ، یک کلاس مخصوص برای ولیعهد تاسیس نمود . این کلاس میبایستی ۲۰ شاگرد داشته باشد که با خود ولیعهد میشد ۲۱ تن . من در آن کلاس پذیرفته شدم .

فر دوست و قره باغی به ولیعهد نزدیک شده بودند . قره باغی خدمت خود را در تهران و در هنگ پیاده پهلوی آغاز کرد و تا درجه سر لشگری پیش رفت . هنگامی که او در کشور فرانسه دوره می دید ، گزارش هائی از فساد اخلاقی و خانم بازیهای بی شمارش به دفتر ویژه اطلاعات درباره که سر پرستی آن با فر دوست بود میرسید ولی فر دوست ، آنها را به اطلاع شاه نمی رسانید .



حسین فر دوست



رئیسعلی شاه


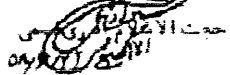
نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره شود، این است: هنگامی که قره باغی در دانشکده افسری آموزش میدید، با زنده یاد سر تیپ جواد معین زاده درگیری پیدا نمود. علت درگیری افشاء روابط جنسی قره باغی با سروان حبیب میر جهانگیر توسط سر تیپ معین زاده بود. حبیب میر جهانگیر، بعد ها به مقام سپهبدی رسید و یکی از مهره های کلیدی پیمان ستنبو بود. مسئله هم جنس بازی این دو ارتشی، بدون تردید میتواند سبب اخراج قره باغی از ارتش شود، ولی با میانجیگری حسین فردوست، قره باغی در مدرسه نظام باقی ماند.

قره باغی با کمک فردوست به ریاست ستاد بزرگ ارتش دست یافت و در این سمت ذات کثیف خود را با تسلیم مملکت به تازی پرستان نشان داد. در هر کشوری ارتش حافظ امنیت، حفظ سرحدات و مقابله با دشمنان آن کشور است و وظایف آنرا قانون مشخص کرده است. قره باغی حق نداشت، بدون موافقت نخست وزیر قانونی کشور، زنده یاد شاپور بختیار، اعلام بیطرفی کند. خیانت قره باغی داغ ننگی است ابدی بر پیشانی او. پس از آنکه ایران بخاطر خیانت قره باغی سقوط کرد، آخوند خمینی دستور داد بخشنامه ای به تمام سازمانهای دولتی فرستاده شود که بر پایه آن:



سفارش کمک به عباس قره باغی بخاطر خدمت به اسلام!!!! که توسط دادستان کل انقلاب اسلامی، آذری قمی، طی بخشنامه ای محرمانه به دفتر نخست وزیری و ارکانهای مختلف دولتی فرستاده شد.

سند خیانت عباس قره باغی یک خائن سوگند خورده ملی

شماره: ۲۰۷۹/۵ تاریخ: ۵۸/۶/۲۲ بیت	 <p>جمهوری اسلامی ایران</p>	<p>بنام دادستانی انقلاب اسلامی</p>
بسم: دفتر محرمانه نخست وزیری		
موضوع: آقای ارتشید عباس قره باغی فرزند کریم		
<p>در مورد مشارالیه مشروحاً در ملاقات مورخه بیستم شهریور ماه ۱۳۵۸ با حضرت امام خمینی مد ظله العالی مذاکرات لازم و کفایتی معمول حضرت ایشان فرمودند که بعلمت خود می که از قبل بیعالم اسلام و علمای اسلام معذور و با حکومت موقت نهایت تشکر و ستای را مبرور داشته اند از جهت بیعتی بر او شرف نیست و از حقوق دفاع و آزادی کامل میتواند استفاده کند و هر جا که میخواهد برود و کسی حق ندارد مداخله کند.</p> <p>با توجه به فرمان امام امت دستور هیئتوزارت دفاع در مورد تأییدیه مطالبات و برقراری مستمری قانونی ششمین مذکور بنامین معاش و رفاه وی اقدام نماید و عنداللزوم مجازات بخارج برود.</p>		
دادستان کل انقلاب اسلامی		
 <p>حجت الاسلام علی شریعتی</p>		
رونوشت: ستاد کل نیروهای مسلح - جمهوری اسلامی جهت اقدام و اعلام نتیجه.		
رونوشت: سر ریاست کل جمهوری اسلامی جهت اطلاع (در صورت مراجعه نامبرده فوق برای دریافت -		
تذکره خروج مساعدت لازم معمول و موضوع را به این دادستانی اطلاع دهید.)		
رونوشت: کلیه کمیته های انقلاب اسلامی جهت اطلاع از فرمان امام امت صفا تذکر داد میشود گسه		
در صورتیکه کسی مصلحت وی شود مجازات خواهد شد.		
رونوشت: دفتر امام امت جهت اطلاع از امتثال امر معظم له.		

بسمه تعالی

دادستانی انقلاب اسلامی

شماره ۲۰۷۹ / د

جمهوری اسلامی ایران تاریخ: ۵۸/۶/۲۲

به دفتر محرمانه نخست وزیری

موضوع: آقای ارتشبد عباس قره باغی فرزند کریم

در مورد مشارالیه مشروحا در ملاقات مورخه بیستم شهریور ماه ۱۳۵۸ با حضرت امام خمینی مد ظله تعالی مذاکرات لازم و کافی معمول . حضرت فرمودند که بعلت خدمتی که از قبل به عالم اسلام و علمای اعلام نموده اند و با حکومت موقت نهایت تشریک مساعی را داشته اند ، لهذا ، معصیتی بر او ؟ نیست و از حقوق تقاعد و آزادی کامل میتواند استفاده کند و هر جا که خواهد برود و کسی حق ندارد موجب ؟ شود با توجه به فرمان امام امت دستور دهید وزارت دفاع در مورد تادیبه مطالبات و برقراری مستمری قانونی شخص مذکور و تامین معاش و رفاه وی اقدام نماید و عنداللزوم مجاز است بخارج برود .

دادستان کل انقلاب اسلامی

حجت السلام آذری قمی

رونوشت : ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی جهت اقدام و اعلام نتیجه .
رونوشت : شهر بانی کل جمهوری اسلامی جهت اطلاع (در صورت مراجعه نامبرده فوق برای دریافت تذکره خروج مساعدت لازم معمول و موضوع را به این دادستانی اطلاع دهید)

رونوشت : کلیه کمیته های انقلاب اسلامی جهت اطلاع از فرمان امام امت . ضمنا تذکر داده میشود که در صورتیکه کسی مصدع وی شود مجازات خواهد شد .
رونوشت : دفتر امام امت جهت اطلاع از امتثال امر معظم له .

پس از روی کار آمدن رژیم جهل و جنون و وحشت اسلامی یکی از دوستان قره باغی بنام آذر نور که از توده ای های بنام است کتابی می نویسد با فر نام : اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران و قره باغی خائن این کتاب را بنام خود در انتشارات من در آوری ماوریک لس آنجلس چاپ می کند تا با فریب مردم از بار گناهان خود بکاهد .

در این کتاب ، آذر نور سعی می کند که چهره ناپاک و خبیث قره باغی را پاک کند و حتی در کمال بیشرمی کتاب را به شهدای نیرو های مسلح ایران که در جنگ ایران و عراق کشته شدند ، پیشکش می کند .

قره باغی در ایران بمدت ۱۴ ماه برای ملایان دم تکان داد ، ولی دستار بندان او را به بازی نگرفتند . از این رو عازم پاریس شد تا آخر عمر را در خفت و خواری طی کند و سرانجام در پاریس دیده از جهان بر بست و ننگی ابدی از خود بجای گذاشت .

اسرار

مأموریت ژنرال هایزر

در

بحران ایران

بقلم آیت‌الله قره باغی

عباس قره باغی با ارائه طرح بیطرفی ارتش که به غلبه کامل افراطیون مذهبی انجامید مرتکب عملی شد که بعنوان خیانتی بزرگ در رویه های تاریک تاریخ کشورمان ثبت شده است. شاید نسل های آینده از ما بپرسند: مگر میشود، ارتش یک کشور، میهن را تسلیم دشمنان کند؟ مگر میشود، ارتشی که میبایستی حافظ امنیت کشور و مدافع دولت قانونی دکتر شاپور بختیار و پاسدار قانون اساسی و حاکمیت ملی باشد یکباره صحنه را خالی و مملکت را به مشتی دستار بند تازی پرست و بی وطن بسپارد. قره باغی با این خوش خدمتی و کاسه و نعلین لیبسی چه چیزی بدست آورد جز: لعن و نفرین. آیا سقوط ایران به تعریف و تمجید خیانت کار وژنی چون مهدی بازرگان از او می ارزید و کافی بود. قره باغی وقتی می دید، همقطاراناش را چگونه در پشت بام مدرسه علوی با گلوله های کین به خاک می اندازند، چه احساسی داشت؟ این بی شرم وطن فروش زمانیکه در پاریس بود، میتوانست با گفتن حقایق از بار گناهان خود بکاهد، ولی باز اینکار را نکرد که هیچ، خود را بی گناه خوانده و دیگران را به خیانت متهم ساخت. او با تمام تلاش برای بیرنگ کردن خیانتش ناکام ماند و ننگ خیانت بر پیشانی او تا ابد حک گردید.

بررسی مصاحبه های این امیر خائن ارتش با کیهان لندن حاوی نکات بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می کنم:

کیهان: تیمسار ممکنست بگوئید، چطور تا بحال در خارج از کشور مصاحبه مطبوعاتی نداشته اید؟

قره باغی: سؤال خوبی مطرح کردید. نه تنها مصاحبه ای انجام نداده ام، بلکه به هیچ یک از نوشته ها که غالباً بوسیله مغرضین و مزدوران خارجی در روزی نامه ها درج شده، جوابی نداده ام! وقتی پس از ۱۴ ماه اختفاء!!!!!! موفق شدم از ایران فرار کنم!!!!!! و نجات یابم!!!!!! و به دنیای آزاد برسم با شایعات دروغ و عجیب و غریب دستگاه های تبلیغاتی دشمنان ایران روبرو شدم!!!

قره باغی، سند محرمانه آذری قمی را منکر میشود. این تیمسار خائن وقتی از اختفا حرف میزند که ده ها امیر ارتش را به جوخه های آتش سپرده بودند و روزی نبود که ده ها تن از ایران پرستان را بخاک و خون نیندازند. این وژن بی وطن مشخص نمی کند

که دشمنان ایران چه کسانی هستند. شاید منظورش کسانی باشد که او را متهم به خیانت می کنند.

دامنه دفاعیات قره باغی از کیهان لندن یا فراتر نهاده و به سخنگوی استعمار و توطئه و دسیسه، یعنی رادیو بی بی سی لندن کشیده میشود.

در پاریس و اصولاً در اروپا شاهد قتل های بیشماری هستیم که توسط تروریست های رژیم اسلامی انجام شد. قتل دکتر شاپور بختیار و سروش کتیبه، قتل دکتر رضا مظلومان (کوروش آریا منش)، قتل صادق شرفکندی، قتل همایون اردلان، قتل فتاح عبدلی، قتل نوری دهکردی، قتل کاظم رجوی، قتل فریدون فرخزاد، قتل ارتشبد اویسی و برادرش، قتل بیژن فاضلی، قتل شهریار شفیق، قتل چه شد که کسی کاری به رئیس ستاد ارتش شاه نداشت؟

به همراه قره باغی، هفت امیر بلند پایه ارتش که پای اعلامیه بیطرفی ارتش امضاء گذاشته بودند از ایران خارج شدند. این افراد عبارت بودند از: ارتشبد شفقت، وزیر جنگ!!!! سپهبد محقق، فرمانده ژاندارمری، سپهبد صانعی، معاون لجستیکی نیروی زمینی، دریا سالار حبیب الهی، فرمانده نیروی دریائی، سپهبد معصومی نائینی، معاون وزارت جنگ، سپهبد کاظمی، معاون فرمانده نیروی زمینی در طرح و برنامه، سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد بزرگ (ژنرال بیطرف، عباس قره باغی، انتشارات سهند پاریس ۲۰۰۳ میلادی، رویه ۱۱)

سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوائی با آنکه ۳ روز پیش از تصویب اعلان بیطرفی ارتش، پنهانی و بطور خصوصی با خمینی ملاقات و اعلام همبستگی نموده بود در دادگاه فرمایشی ملایان بجرم مسخره اینکه: چرا اعلام بیطرفی کرده اید نه همبستگی!!!! اعدام و بسزای خیانتش رسید. اظهارات فرمانده نیروی هوائی کشور شاهنشاهی در دادگاه جالب است:



رئیس دادگاه : اعلام بیطرفی ارتش در یک موقعیت حساس و بحرانی کشور که عده ای ساواکی قهرمانان و مسلمانان ما را می کشند ، آیا خیانت بشمار نمیرفت !!!!!!!!!!!!!!!
سپهبد ربیعی : البته کاملاً صحیح میفرمائید ، ما باید اعلام همبستگی می کردیم .
البته من وظایف خود را بعد از ۱۹ بهمن که اعلام همبستگی کردم نسبت به انقلاب انجام دادم (روزنامه اطلاعات شماره های ۱۵۸۲۷ و ۱۵۸۲۸)
این است پاسخ فرمانده نیروی هوایی ایران به سؤال یک آخوند بی مقدار مفت خور .
وقتی از قره باغی پرسیدند : چطور ارتش پاشیده شد . این وژن نگفت : عامل سقوط پنجمین ارتش قدرتمند جهان ، خیانت من و همپالگی هایم بود . او گفت : روحیه ارتشیان ضعیف شده بود ، بسیاری از ارتشیان دارای اعتقادات مذهبی شدید !!!!!
بودند . وقتی یک سرباز مومن ، در مراسم صبحگاهی سر لشگر شهید مطلق فرمانده لشگر مشهد را ترور می کند ، ما باید متوجه بافت مذهبی ارتش میشدیم !!
و سربازان امروز وطن در جمهوری اسلامی آن میزان که راجع به طهارت و غسل و سینه زنی و زنجیر زنی آموزش می بینند ، یک صدم آن از جنگ افزاری که در دست دارند آگاهی ندارند .



ویرانگران را به محور اصلیش که شرح حال هاشمی رفسنجانی است بر میگردانم .
در ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۴۶ ترسائی ، آخوند هاشمی در مزگت موسی بن جعفر به
منبر میرود و ضمن انتقاد از نفوذ اجانب در کشور میگوید : در این مملکت به زور
سر نیزه مسلمانان را مرعوب و محیط را بسوی فساد و فحشاء سوق میدهند !!!
سران رژیم از خشم مردم در امان نخواهند بود و اینگونه افراد شبها از ترس آرامش
ندارند و برای اینکه مختصری استراحت کنند ، مجبورند سر بازان مسلح دور تا
دور منزل خود نگهدارند . او در ادامه سخنان خود میگوید : خدا یا به برادران عرب
ما توفیق عنایت کن تا ریشه کفر و یهود را از میان بردارند !

سخنان این روباه مکار را شنیدید . آیا امروز کسی پیدا میشود تا از این وژن تازی
پرست بپرسد : آیا رژیم جمهوری اسلامی ، رژیمی آزاد و بدون وابستگی است ؟
آیا رژیم شما ، جامعه ما را از آلودگی های دیروز پاک کرد ؟ شیخ وقیح ، آیا نمی
بینی که ایران به بزرگترین فحشا خانه جهان تبدیل شده است . آیا ۳۰۰ هزار
زن فاحشه تنها در تهران ، خانم های وارداتی هستند ؟ آیا رشوه و فساد همه جا
گیر از برکت وجود رژیم نکبت بار شما نیست که سایه اش را بر سراسر ایران
گسترش داده ؟ آنچه شما با جوانان مملکت کردید ، امید را از آنها گرفتید ، شادی
و تفریح را از آنان گرفتید و بجای آنها به جوانان مواد مخدر ارزان و نا امید و
ناراحتی های روحی و در نهایت مرگ ارزانی داشتید .

سید محمود میر لوحی قائم مقام فرمانده کمیته انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۸
ترسائی به آماری هولناک راجع به کشف مواد مخدر اشاره دارد : بین سالهای
۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ یعنی در زمان زمامداری آخوند هاشمی رفسنجانی ، تنها بیست تن
هروئین کشف شد که این میزان برای معتاد کردن ۴ میلیون شهر وند کفایت
می کند . او اضافه می کند : این میزان بخش کوچکی است که لو رفته و کشف
شده است . با نگاهی به معتادان ایران حدس بزنید چه میزان هروئین در ایران
ساخته شده و یا از مرز افغانستان و پاکستان بداخل ایران فرستاده اند .

(اطلاعات هفتگی ۲۹ آذر - ۶ دیماه ۱۳۶۸ تهران و کیهان لندن ۱۹ بهمن ۱۳۶۸)
آخوند هاشمی به ترس سران رژیم پهلوی از مردم اشاره دارد . آیا در این سی و
پنج سال ، منهای زمانیکه آخوند شیاد محمد خاتمی که برای فریب هر چه بیشتر
مردم گاه گاهی با اتوبوس رفت و آمد میکرد و نیمی از سر نشینان اتوبوس را

ماموران امنیتی تشکیل میدادند و یا سفرهای استانی محمود احمدی نژاد در حلقه محافظان مسلح ، مورد دیگری را شاهدید . آیا روح اله خمینی و یا سید علی خامنه ای در انظار ظاهر شدند ؟

ادامه دارد

ویرانگران ۳۳

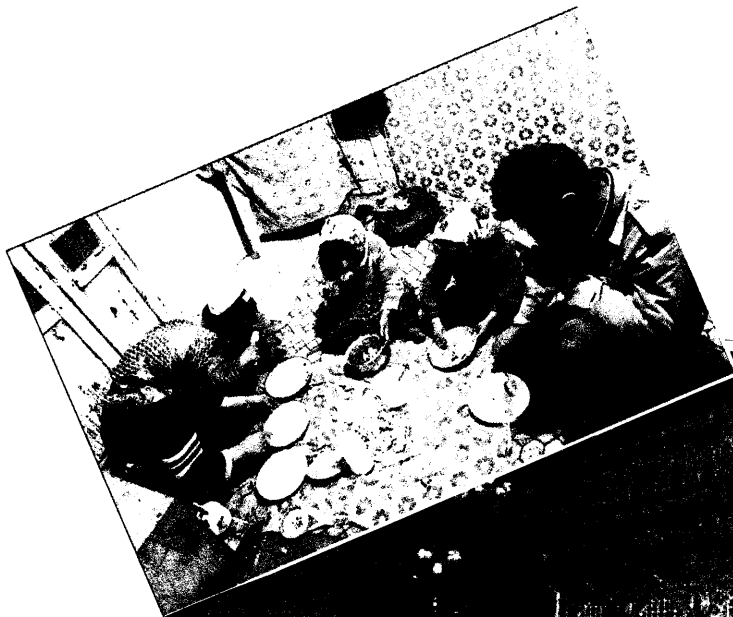


آخوند هاشمی رفسنجانی در ۲۰ تیرماه ۱۳۴۶ در جلسه هفتگی مزکت (مسجد) موسی ابن جعفر تهران به اختلاف طبقاتی موجود در کشور حمله می کند. او میگوید: هر شب در هر گوشه این مملکت هزاران تومان خرج رقاصی میشود! در حالیکه هزاران نفر آب ندارند که بخورند! یخ گیرشان نمی آید! در مجله ای خواندم: مخارج عروسی یک دختر و پسر یهودی ۲۵۰ هزار تومان شده است. پیراهن عروس را از پاریس آورده اند. این کارها در پایتخت کشور اسلامی رخ میدهد. این اختلاف طبقاتی را چه

کسانی به وجود آورده اند؟ ما در مملکتی زندگی می کنیم که عده ای ران مرغ به سگ های خود میدهند! در حالیکه در مملکت اسلامی حتی یک نفر نباید سرگرسنه به زمین بگذارد!!!! عده ای در این مملکت هستند که دختران خود را برای رقاصی به خارج فرستاده اند تا بی عفتی کنند!!!! طبقه اول مملکت به مسجد نمی آیند!! و اگر بیایند برای مرده و فاتحه خوانی می آیند. آنهم راضی نمی شوند تا در خانه خدا!! کفش های خود را در بیآورند. تف بر آن مردمی که در پایتخت ما هستند!!!! عده ای مال ما را، ثروت ما را، نفت ما را میبرند و از موجودیت ما استفاده می کنند. براستی که وقاحت آخوند پایان ندارد. آخوند مفلوک ده بهرمان دیروز و غارتگر و ششمین مرد ثروتمند جهان امروز، حرف از فقر و نداری و غارت نفت در زمان شاه می زند. آیا این شاید هفت خط از ده درسده سهم سید علی خامنه ای در فروش نفت آگاه نیست؟ هاشمی رفسنجانی که امروز در خفا زندگی می کند با ثروت افسانه ای که از چپاول مردم و مملکت بدست آورده با کمک دو پسر خود در بسیاری از نقاط جهان سرمایه گذاری های کلان کرده تا در روز مبادا به زندگی راحت خود در جانی دیگر ادامه دهد.

آخوند هاشمی رفسنجانی وقتی روی منبر دعا میکرد که: خداوند به اعراب مسلمان توفیق دهد تا ریشه یهودیان را از میان بر دارد، تصورش را نمی کرد که روزی دولت اسرائیل در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق میلیونها دلار رشوه بابت دلالتی اسلحه به او بدهد. در این خصوص، وقتی به مسئله جنگ ایران و عراق رسیدم مفصلاً مطلب خواهم نوشت.

در خصوص تضاد های گفتاری آخوند رفسنجانی با عملکرد های امروزی او و همریشان دستار بندش نیاز به نوشتن کتاب پر رویه ای است. در این بخش چند فرتور انتخاب شده که هر کدامشان گویای فریبی است که برای هزارمین بار مردم ما از طبقه آخوند خورده اند و هیچگاه درس نگرفته اند.



در دوم مهر ماه ۱۳۴۶ تازی، در جلسه هفتگی و سری هاشمی رفسنجانی در منزل خاموشی واقع در خیابان ری، کوچه جنب سینما رامسر، او به ۲۵ تن از اعضاء موتلفه اسلامی و سران بازار مژده نابودی رژیم پهلوی را میدهد. در اسناد شماره ۱۲۴/۱ و ۱۳۰/۱ مورخ ۲ مهرماه همان سال ساواک می بینیم که نوشته شده: افراد شرکت کننده، غالباً از سران بازار هستند و چنانچه اراده کنند، با نفوذی که دارند، میتوانند بازار را فوراً تعطیل کنند. این افراد همگی در نوع خود از زرنگترین اشخاص هستند و بهمین جهت تا کنون فقط چند نفر از آنها دستگیر شده اند!!!!!! افراد شناخته شده تا کنون عبارتند از: مهدیان، محمد تقی خاموشی، محمد صادق اسلامی، محمد ترکمنیان، ابوالفضل توکلی بیضا و مهدی شفیق. لازم به یاد آوری است که، اکثر سران تازی پرست بازار در آن زمان بیشتر از صنف آهن فروشان بودند.

در آن زمان ساواک توطنه را می دید، مژده نابودی رژیم را می شنوید و آگاه میشد، ولی به چه دلیلی از پیگیری خود داری میگرد، نامشخص مانده. به استناد ده ها سند از اسناد منتشر شده ساواک، تنها بر روی کاغذ، هاشمی رفسنجانی ممنوع المنبر بوده، ولی این نابکار هر روز به منبر رفته و علیه رژیم داد سخن میداد.

در سال ۱۳۵۲ تازی، هاشمی رفسنجانی اقدام به تشکیل دو گروه نمود. این دو گروه مامور تهیه مطالبی در خصوص زندگی ائمه و هم چنین نهج البلاغه شدند. جمع آوری مطالب زندگی ائمه که چند تا زن داشتند و چند تا بچه، برای افراد محقق!!!!!! غیر از اجر اخروی!!!!!! ساعتی ۵ تومان عایدی داشت. این تحقیقات با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، حجم کتابهای درسی بچه های ایران را پر کرد. در مورد نهج البلاغه نیز، اطلاعات جمع آوری شده را در اختیار معاد یخواه قرار دادند که بنام فرهنگ آفتاب آنرا چاپ کرد.

در سالهای ۱۳۵۴ و ۵۵ تازی، آخوند رفسنجانی بخاطر اینکه در خارج از میهن، نظیر تمام گروه های مخالف شاه از قبیل جبهه ملی، نهضت آزادی، مجاهدین و چپی ها، پایگاهی داشته باشد، دو سفر بخارج نمود. سفر اول او بیشتر جنبه شناسائی داشت. این آخوند مکار دریافته بود که: هدف اصلی درون میهن است و مبارزه برون از مرز، تابعی از مبارزات درون میباشد. کاری که سیاست پیشه های اپوزیسیون خارج از کشور، شعور درک آنرا ندارند و ۲۵ سال است که با تزلزل خود، درجا میزنند. کاری که آنها کردند، موجب نا امیدي کامل مردم داخل و چشم امید بستن آنها به اقدام آمریکا مشابه آنچه در عراق و افغانستان روی داد بوده و هست. آخوند هاشمی دریافته بود: اگر در داخل کشور، خبری و مبارزه ای باشد و صورت گیرد، امکان بزرگ کردن آن با استفاده از امکانات و فضای باز سیاسی خارج وجود دارد که باز در این زمینه ده ها بار این امکان به وجود آمد ولی حماقت و تنگ نظری سران اپوزیسیون باعث شد تا هیچگونه بهره برداری از آنها صورت نگیرد. بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی دو کشور عراق و افغانستان، مرگ ده ها تن که بطور روزانه بر اثر انفجار بمب های انتحاریون بقتل میرسند، فقر و بدبختی و ... نیابستی الگوئی برای انصراف ایرانی از درخواست خود مبنی بر کمک آمریکا و مداخله آن باشد؟ در عراق صدام حسین را بر داشتند، آیا مشکلات مردم عراق بر طرف شد؟ در افغانستان اسما، طالبان را بر داشتند، آیا مشکل مردم آن سرزمین حل شد؟ مردم عراق و افغانستان مشابه ایران یک عمر، زیر سلطه استبداد ستم شاهی و مذهبی قرار گرفتند، آیا میتوان انتظار داشت تا یک شبه آزادیخواه شده و پیرو دموکراسی و مرام آن شوند؟ پس از فرو پاشی نظام صدام حسین، مردم اسلام زده عراق، بجائیکه از موقعیت کسب شده، سود بجویند و وطن خود را بسازند، مغز خود را با قمه در مخالفت با سختگیری های صدام که اجازه قمه زنی نمیداد، شکافتند. آیا از این پستانداران میتوان توقع گزینش رژیمی بهتر از رژیم صدام داشت؟ مشکل را باید در داخل جامعه افراد حل کرد، از بیرون هیچ چیز

حل نمی شود. با این حساب، و با دیدن مردم گوشت نذری خور، درون و خود فروخته های برون از مرز، آیا نور بهروزی در افق تیره سر زمینمان می بینید؟
سفر اول هاشمی رفسنجانی، همراه با همسرش، عفت به ترکیه و سپس به بلژیک بود. در بلژیک به او خبر دادند که تعدادی از آخوند ها و طلبه ها را دستگیر کرده اند. او بلافاصله به لندن رفت و با شخصی بنام باقر زاده که از سران مجاهدین بود دیدار کرد و بنا بگفته خودش اطلاعات جامعی در خصوص مبارزه با رژیم شاه از او گرفت. دریافت گذرنامه، با وجود آن همه پرونده در ساواک با کمک افسری بنام ابوالفضل تولیت که در اداره گذرنامه کار میکرد، انجام پذیرفت.

هاشمی، پس از دیدار با باقر زاده به آلمان رفت و در آخن با طارمی و در هامبورگ با شبستری ملاقات هائی داشت. او در راه بازگشت به ایران به سوریه و لبنان رفته و از اردو گاه های تعلیم تروریست فلسطینی ها دیدن کرد. سفر اول هاشمی دو ماه طول کشید و در سفر دوم، او با آخوند با هنر، همراه بود. با هنر کسی بود که کتابهای درسی دانش آموزان دبستانی و دبیرستانی زمان شاه را با مهملات مذهبی پر کرده بود، و در نظام جمهوری اسلامی، همراه با محمد علی رجائی کشته شد.

در زمان شاه، وزارت آموزش و پرورش تصمیم گرفت که با هنر را جهت شرکت در کنفرانس اخلاقی- آموزشی!!!! به ژاپن بفرستد. با هنر هم دوست قدیمی و هم حجره ای خودش یعنی هاشمی رفسنجانی را با خود به ژاپن برد. هاشمی در ژاپن، وقتش را در دیدار از هیرو شیما سپری کرد. از ژاپن او بار دیگر به بلژیک رفته و باز در راه مراجعت به ایران نزد محمد منتظری پسر آیت الله منتظری معروف به محمد رینگو و مصطفی چمران رفت و با سران نیرو های تعلیم دهنده تروریست عرب آشنا شد. در این سفر بود که هاشمی موفق به دیدار یاسر عرفات شد. آن زمان یاسر عرفات زندگی مخفیانه داشت و کسی که این دیدار را ترتیب داد، امام موسی صدر بود. محل ملاقات در حومه بیروت بود. در سوریه، آخوند رفسنجانی بفکر جعل پاسپورت می افتد که به عراق رفته و دیداری با روح الله خمینی بکند. پاسپورت جعلی را محمد منتظری برای او تهیه می کند. پاسپورت خود محمد منتظری نیز جعلی بود. آندو وارد بغداد میشوند و مامورین فرود گاه متوجه جعلی بودن پاسپورت آن ها نمی شوند آن دو از بغداد راهی نجف شده و نیمه شب به آن جا میرسند. شب را در مسافر خانه ای به صبح رسانده و روز بعد با لباس طلبگی به دیدار خمینی میروند. محور دیدار و گفتگوی آنها با روح اله خمینی بشرح زیر بود:

۱- امام موسی صدر که نیابستی از سوی خمینی طرد شود.

۲- مسئله مجاهدین خلق که بنام منافقین خلق شناسائی میشدند.

۳- ایجاد هسته های مبارزه در داخل و خارج کشور

اقامت منتظری و هاشمی در نجف سه روز طول کشید و در این مدت در منزل آخوندی بنام املائی سکونت داشتند. ملاقات بعدی هاشمی در عراق با دعائی بود. دعائی اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص اوضاع عراق و نجف و جر یانهای مبارزه علیه شاه را در اختیار هاشمی گذاشت. دعائی، مسئول بخش فارسی رادیو بغداد بود که در آن مرتبا با آخوند خمینی صحبت میکرد و خمینی در بر نامه ای تحت نام: نهضت روحانیت در ایران سخن میگفت و مرز نشینان به مهملات او گوش میدادند. پس از دیدار با خمینی و دعائی، رفسنجانی به دمشق برگشته و

سپس راهی اروپا شد. او در اروپا مهمان سید ابوالفضل تولیت، سر مایه دار معروف و نایب التولیه آستان معصومه قم بود.



آخوند سرخ، سید محمود طالقانی، سید احمد خمینی، پسر روح اله خمینی که در توطئه رفسنجانی و خامنه ای بقتل رسید، همراه با سید ابوالفضل تولیت. سال ۱۳۵۸ در باغ آیت اله اشراقی قم.



آخوند هاشمی رفسنجانی و زنش عفت در سفر به ترکیه و بلژیک.

حسین فرشچی، ابوالفضل توکلی، حبیب اله شفق، سرپرست بنیاد جنگ زدگان و مسئول کمیته امداد خمینی، توفیقیان، نماینده آخوند ها در کار خانه خودکار بیک، جعفری، شوهر خواهر رفیق دوست که پیش از انقلاب در تجربیش شمیران مغازه ظروف کرایه داشت، علاء الدینی، میر محمد صادقی، خواهر زاده سپهبد فخر مدرس که وقتی دستگیر شد آیت اله بهشتی با تلاش بسیار خواست مانع اعدام او شود، ولی موفق نشد. سید محمود میر فندرسکی از مؤلفه اسلامی که رئیس اطاق بازرگانی بود، می پیوندند.

رفسنجانی قطعه زمینی بزرگی را که از خدا بنده لو نامی که در ناصر خسرو مشهور بود می خرد و آنرا یکجا به شر کایش که نام بردیم میفروشد. او با گذاشتن یک صفر در سند، مساحت زمین را که ۶۵ هزار متر مربع بود به ۶۵۰ هزار متر مربع تغییر میدهد. شر کای او پس از آگاهی جنجال بزرگی راه می اندازند و این وسط آخوند بهشتی قاضی این ماجرا میشود. هاشمی محکوم میشود ولی در دفاع از خود میگوید: من سند را فروختم، منکه زمین را متر نکرده بودم! شرکای دزد رفسنجانی هم به استناد سند جعلی، زمین های کشاورزی مردم را با زور پاسداران بالا میکشند که اعتراض شدید مردم را بدنبال داشت. (بهرام چوبینه، پشت پرده های انقلاب رویه های ۲۳۴ و ۲۳۵).

از کار های دیگر این آرسن لوپن مقدس، خرید ۱/۵ میلیون متر مربع زمین های حاج رضوی در خارج از قم بود. این زمین ها چون آب و برق نداشتند، رفسنجانی آنها را متری ۱۷ تومان خرید و پس از جاده کشی آنها را متری ۲۵۰ تا ۹۰۰ تومان فروخت. او با پرداخت ۵ میلیون تومان رشوه به سرپرست اداره آب و برق قم بنام قراگزلو موفق به گرفتن آب و برق برای زمین هایش شد. این کار اعتراض هائی بدنبال داشته و ماجرا به بازرسی شاهنشاهی کشیده میشود و این بار نیز تیمسار اسفندیاری هاشمی را کمک کرده و با پرداخت ۲ میلیون تومان رشوه اضافی سرو صدا ها را موقتا می خوابانند. صاحبان زمین های اطراف این بار به بازرسی شاهنشاهی شکایت میبرند که تمام زمین های آخوند رفسنجانی سند جعلی دارند. تیمسار خائن اسفندیاری با گرفتن رشوه از هاشمی و پرداخت بخشی از آن به حاجی عرب نامی در اداره ثبت قم، تمام اسناد جعلی را قانونی می کنند.

هاشمی رفسنجانی به اتفاق افرادی چون آخوند با هنر، مهدوی، کرمانی، درخشان در راه خریدن و بالا کشیدن املاک مردم در شهرک غرب، ولنجک، قیصریه و روبروی سفارت آلمان در جاده شمیران، پرونده های بسیاری دارند. نمونه آن، مفت خریدن خانه و زمین ده هزار متری سرهنگ دائمی در ولنجک بود.

آنها از تنهایی بیوه سرهنگ در غیاب دو پسرش که در انگلیس بودند، سود جستند و بجای آن خانه و زمین یک آپارتمان ۱۵۰ متری در ایستگاه همایونی، پائین ایستگاه پسیان در خیابان پهلوی به او دادند.

از ماجرا های پر سر و صدا در سالهای پس از انقلاب، مسئله سوء استفاده ۱۲۲ میلیارد تومانی بانک صادرات و دارو و... دسته رفسنجانی - رفیق دوست و فاضل خدا داد بود. وقتی ماجرای کلاهبرداری آشکار شد، رفسنجانی، رفیق دوست را وادار کرد که با فرستادن قرآن امضاء شده بعنوان امان نامه، فاضل خدا داد را که به آمریکا گریخته بود، باز گرداند محسن رفیق دوست، سرپرست امپراطوری بنیاد مستضعفان هم با فاضل تماس گرفت، و گفت: اینجا مسئله ای نداری، در ضمن کسر پول هم نداری، اگر بیانی مشکل را حل کرده و سر و صدا ها می خوابد. در ضمن اگر خطائی هم اتفاق افتاده، جریمه آنرا می پردازیم. فاضل فریب خورده به ایران باز میگردد. در بدو ورود او را میگیرند و تمام تقصیر ها را بگردن او می اندازند. او را ممنوع الملاقات می کنند. وضع مالی فاضل طوری بود که نمیتوانست تمام ۱۲۲ میلیارد تومان را بدهد. برادر بزرگ فاضل در خیابان پهلوی، باغ فردوس، خانه ای دارد

که چهار طرفش خیابان است و ۱۲ استاد کار گچ بر هفت سال تمام در خانه اش گچ بری میکردند
زمان شاه، قیمت خانه او ۴۰۰ میلیون تومان بود. در ضمن کار خانه برق ادیسون، چند
کار خانه تولید یخ و زمین های بسیاری در شتر خون داشتند. بنابراین پرداخت پول اختلاس
و جریمه آن برای خانواده خدا داد مسئله ای نبود. اما او را اعدام کردند، اموالش را مصادره
نمودند، برج خدا داد در خیابان فرشته را ضبط کردند و خانه دروس و حتی خانه ای که این
خانواده در اختیار روح الله خمینی گذاشته بود، از آنها گرفتند. مرگ فاضل خدا داد پوششی
برای پنهان کردن نام مسببین اصلی اختلاس، یعنی هاشمی رفسنجانی و رفیق دوست بود.
جالب اینجاست که فاضل خدا داد، پشت خانه خمینی، خانه ای هم برای هاشمی رفسنجانی
ساخته بود.



فاضل خدا داد

نوشتم که پولهای فراوان ابوالفضل تولیت در روی کار آمدن آخوند ها بسیار موثر بود. از این امکانات مالی، ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده، ابراهیم یزدی و دکتر حبیبی سود های شایان بردند. بزرگترین مشکل آن زمان، کارد و پنیر بودن بنی صدر و قطب زاده بود. آندو مرتبا بهم می پریدند و برای هم میزدند. حتی پس از پیروزی فتنه خمینی، آندو اختلافشان را به ایران بردند و هیچگاه بین آندو، پیش از اعدام قطب زاده و یا فرار بنی صدر دوستی و مودتی پیش نیآمد. ایندو با ابراهیم یزدی نیز اختلاف داشتند، ولی بعد مسافت بین آمریکا و اروپا سر پوشی بود برای نمایش اختلاف. ابراهیم یزدی با انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا مشکلات زیادی داشت. زمانیکه از مثلث بیق (بنی صدر، یزدی و قطب زاده) سخن بمیان می آید ضرورت دارد تا خواننده نوشتار راجع به این بیگانه پرستان جاسوس و ایران بر باد ده بیشتر بداند. سخن از نهضت آزادی در آمریکا و انجمن دانشجویان مسلمان اروپا است. رهبران نهضت آزادی در زمان شاه، که در آمریکا فعالیت داشتند عبارت بودند از: محمد نخشب، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیر انتظام (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر نی چاپ دوم ۱۳۷۷، رویه ۵۶۹).

محمد نخشب، مسن ترین فرد گروه در سال ۱۳۲۳ تازی به هنگام تحصیل در رشت به عضویت حزب توده در آمد. او سپس نهضت خدا پرستان سوسیالیست و بعد از آن حزب مردم را تشکیل داد. او از راه پیوند تشیع با سوسیالیسم در بین خرد گم کردگان آن زمان، نامی کسب کرد. محمد نخشب در سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد. او پس از رهائی به آمریکا رفت و مسئول جبهه ملی سوم در کنفدراسیون ایرانی شاخه آمریکا شد. او در سال ۱۳۴۴ کنفدراسیون را ترک و به تاسیس انجمن دانشجویان مسلمان!!!!!! همت گمارد. او مدتها برای نشریه مجاهد در خارج از کشور قلم می زد. نخشب در سال ۱۳۵۷ پس از یک عمر سرگردانی عقیدتی و سیاسی و سقوط از پله سوسیالیسم به عقب مانده ترین و واپسگرا ترین و خون ریزترین باور جهان یعنی اسلام، در نیویورک در گذشت.



ابراهیم یزدی، مهره زشت کردار رژیم و از همکاران محمد نخشب در انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا، او متخصص غدد از تگزاس است. ابراهیم یزدی فعالیت های سیاسی خود را از دوره دانش آموزی و با عضویت در نهضت مقاومت ملی آغاز کرد او در سال ۱۳۳۹ برای تحصیل در رشته پزشکی به آمریکا رفت و تا سال ۱۳۵۷ در آمریکا ساکن بود. او رابط اصلی آخوند روح الله خمینی با انجمن اسلامی دانشجویان بود. او همراه خمینی به ایران بازگشت و پست وزارت امور خارجه را اشغال کرد.

او در دادگاه های فرمایشی روز های اول انقلاب، همراه با چند آخوند شرکت و رای بر اعدام امیران رژیم پهلوی میداد. ارتباط ابراهیم یزدی با آمریکائیان در زمان شاه، بعنوان رابط نهضت آزادی و نماینده مهندس مهدی بازرگان در مذاکره با آمریکائیان بر کسی پوشیده نیست. در اوج فعالیت های گروه های چپ، نظیر سازمان پیکار و فدائیان خلق، جبهه ملی فعالیت نداشت و در آن زمان رکود، یک جریان انحرافی از آن بوجود آمد که نامش را نهضت آزادی گذاشتند. پس از آنکه مهندس مهدی بازرگان از زندان بیرون آمد، رفقای او در تهران گرد هم آمده و ارتباط هائی با رفقای خارج از میهن برقرار کردند. خود مهندس بازرگان اعتراف کرده که او در نهضت آزادی همواره با آمریکائی ها ارتباط داشته است. (دکتر کریم سنجابی، امید ها و ناامیدی ها از انتشارات جبهه میلیون ایران، چاپ لندن ۱۳۶۸ رویه ۲۶۱) به استناد ماخذ بالا باید نوشت: نمایندگان نهضت آزادی از قبیل ابراهیم یزدی صادق قطب زاده با بسیاری از عوامل آمریکائی و جمعیت های به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و بعضی محافل دانشگاهی و سناتور ها ارتباط مرتب داشته اند. خود بازرگان نوشته: ما برای مامورین آمریکائی که در زمان شاه فقید به ایران می آمدند، دسته گل میفرستادیم. قدر مسلم در بخش های آینده به زندگی پر نکبت و خیانت های مهندس مهدی بازرگان و فرزند ناخلفش که در آمریکا دنباله روی خیانت های پدر است، اشاره خواهم کرد.

در روز های اول انقلاب، آخوند روح الله خمینی، ابراهیم یزدی را که تمام عمر در آمریکا زندگی کرده بود، همراه با آخوند ربانی شیرازی، آخوند ابوالفضل حکیمی و آخوند زواره ای مامور رسیدگی به پرونده دستگیر شدگان نمود. ارتشی های رده بالا که اطلاعات زیادی داشتند، پیش ابراهیم یزدی می فرستادند و سر مایه داران را پیش اشراقی فرستاده و او آنها را به ربانی شیرازی حواله میداد. ابراهیم یزدی چند تن از امرای ارتش را تخلیه اطلاعاتی نمود که فیلم بازپرسی آنها موجود است امیرانی که توسط یزدی مورد بازجوئی قرار گرفتند عبارت بودند از: سپهبد ربیعی سپهبد هاشم برنجیان، سپهبد مهدی رحیمی، ارتشبد نصیری و سپهبد ناصر مقدم. همکار یزدی در طول محاکمات، عباس شیبانی بود که بعد ها وزیر کشاورزی شد. البته تعدادی از ارتشیان هم با لباس شخصی به او کمک میکردند. (بهرام چوبینه پشت پرده های انقلاب مشرنیما ۱۳۸۱ آلمان رویه های ۲۴۸-۲۵۰)



ابراهیم یزدی

مصطفی چمران که در سال ۱۳۵۸ پست وزارت دفاع جمهوری اسلامی را بر عهده داشت، در سال ۱۳۱۱ تازی در تهران بدنیا آمد. دوران کودکی را در دبستان انتصاریه، خیابان ۱۵ خرداد - عودلاجان گذراند و سپس به دارالفنون و البرز رفت او در سال ۱۳۳۵ از دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته برق فارغ التحصیل شد. سپس با استفاده از بورس شاگرد اولی، مشابه تمام خائنین به مملکت از چپ گرفته تا راست، به آمریکا اعزام شد و آخرین مدرک خود را در رشته الکترونیک از دانشگاه پرکلی گرفت. در زمان اقامت در آمریکا، همراه با حسن لباس چی، انجمن اسلامی دانشجویان شمال کالیفرنیا را تاسیس کرد. سال آغاز خیانت در آمریکا ۱۹۶۲ میلادی بود. حسن لباسچی عضو جبهه ملی بود. البته مصطفی چمران در دوران دانشجویی در دهه ۱۳۳۰ با گروه های اسلامی جبهه ملی ارتباط داشت.

این خائن به میهن که با پول مردم، جهت تحصیل به آمریکا رفت، در ۱۹۶۴ میلادی به سازمان تروریستی امل و گروه چریکی - تروریستی شیعه جنوب عراق پیوست. در سالهای فعالیت چمران در شمال کالیفرنیا، تازی پرستانی در جنوب کالیفرنیا و در لس آنجلس بودند که انجمن دانشجویان ایرانی جنوب کالیفرنیا را اداره می کردند. سرپرست این تازی پرستان، اردشیر دهقانی و همپالکی اش منصور فرهنگ

بود که نشریه موج را به زبانهای فارسی و انگلیسی انتشار میداد. چند سال پیش (می ۲۰۰۲ میلادی) بار دیگر منصور فرهنگ در لس آنجلس آفتابی شد.

در سال ۱۹۶۱ مصطفی چمران بعنوان اولین عضو افتخاری و دائمی انجمن دانشجویان اسلامی کل آمریکا انتخاب شد. انجمن از نظر ساختار تشکیلاتی آمریکا را به ۵ منطقه جغرافیائی تقسیم کرده بود: شمال شرقی، شمال مرکزی، شمال غربی جنوب شرقی و جنوب غربی (نشریه ۱۶ آذر شماره ۱۱ ۷ اکتبر ۱۹۶۲ رویه ۱) در سال ۱۹۶۴ و پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تازی، چمران راهی خاور میانه شد. او پیش از عزیمت، با ابراهیم یزدی، انجمن اسلامی دانشجویان ایلات متحده و کانادا را تاسیس نمود. به استناد استاد معتبر، انجمن تازه تاسیس شده از کمک های مالی و بسیار زیاد عربستان بر خور دار بود (افشین متین کنفدراسیون، تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نشر شیرازه رویه ۱۸۳)

چمران در ارتباط با جنگ ایران و عراق، در شورای عالی دفاع ملی به اتفاق سید علی خامنه ای از طرف روح الله خمینی، بعنوان مشاور رهبر انتخاب شد.

چمران در سال ۱۹۷۰ میلادی به لبنان رفت و همراه با امام موسی صدر شروع به فعالیت نمود. او در لبنان یک موسسه آموزشی برای کارهای الکترونیکی و تهیه بمب باز کرد. او و امام موسی صدر زیر پوشش بنیاد المحرومین به فعالیت های خرابکارانه خود، ادامه میدادند. چمران با پول و حمایت مصر، افرادی را که موسی صدر معرفی



میکرد ، آموزش داده و گروه تروریستی امل را تاسیس نمود . این گروه در مدت زمان کوتاه از قدرتمند ترین گروه های تروریستی خاور میانه شد . یاسر عرفات می گفت : در جنوب لبنان ، سازمان الفتح بدون کمک امل ، هیچ کاری نمی تواند انجام دهد . مصطفی چمران ، هیچگاه نظر مثبتی نسبت به یاسر عرفات نداشت . بهمین دلیل زمانیکه قرار بود ، تل زعتر از سوی فلسطینی ها تخلیه شود ، چمران با گروهش (امل) جلوی خروج آنها را گرفت و آنها را به آتش بست . متعاقبا نیرو های هوایی و زمینی سوریه و اسرائیل تل زعتر را زیر آتش و بمباران گرفتند که تعداد زیادی مردم عادی کشته شدند . ابو شریف ، یا عباس زمانی ، تروریست ایرانی که در پاکستان زندگی می کند ، کینه چمران را بدل گرفت . پس از پیروزی فتنه خمینی ، هر دوی آنها به ایران باز گشتند .

زمانیکه آخوند لاهوتی ، پدر شوهر دختر های هاشمی رفسنجانی که فر مانده سپاه پاسداران بود ، بخاطر پسرش که مجاهد بود ، به زندان اوین احضار میشود توسط اسداله لاجوردی به قتل رسیده و میگویند که او سخته کرده است . بلافاصله عباس زمانی یا ابو شریف فر مانده سپاه میشود و آنوقت زمان تسویه حساب با چمران فرا میرسد .

در جریان جنگ ایران و عراق ، مصطفی چمران را با سه گلوله که از پشت به او شلیک شده بود بقتل رساندند . گلوله ها مربوط به سلاح ژ - ۳ که سر بازان ایرانی از آن استفاده میکردند ، بود ، نه سلاح کلاشینکف روسی که مورد استفاده سربازان عراقی بود .

ادامه دارد